پاسخ به شبهات

در شبهای پیشاور

تنظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور

نویسنده:

نیره السادات صانعی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور

مشخصات کتاب

سرشناسه : صانعی ، نیره‌السادات ، ۱۳۴۲-

عنوان و نام پدیدآور : پاسخ به شبهات در شبهای پیشاور/ تهیه و تنظیم ن.س صانعی ، س.ح. صانعی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۲۴۸ ص.

شابک : ۱۵۰۰۰ریال : ۹۶۴-۵۴۰-۰۱۷-۱

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه ص.: [۲۴۱] - ۲۴۸ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : شیعه -- مسائل متفرقه.

موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه.

شناسه افزوده : صانعی ، سیدحسن ، ۱۳۳۶-

رده بندی کنگره : BP۸/ص۲۳پ۲ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۲۴۶۰۵

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

پیشگفتار

ص:۷

در دنیای آراء و اندیشه‌ها، هر فکر و ایده‌ای با نقد و تشکیک اندیشمندان و صاحب‌نظران استقبال و مشایعت می‌شود. در این میان گزاره‌ها و گزینه‌هایی ماندگارترند که با رویکردی عقلی و منطقی از عهده پاسخگویی به همه ایرادات و شبهات برآیند. امّا همه راهها به این جا ختم نمی‌شود. اثبات حقّانیت یک مکتب از طریق پاسخگویی متقن و مستدل به نقدها و شبهات، به همان اندازه که موجب مانایی و جاودانگی و گرایش دلهای جستجوگر و حقیقت‌جو می‌شود، سنگواره‌های متصلب و متعصب را به واکنش و مقابله وامی‌دارد. بی‌جهت نیست که آموزه‌های وحیانی و آیات قرآنی در جاهای مختلف نسبت به اختلاف و درگیری پس از روشن شدن حقایق همواره هشدار داده است. (۱) طبیعی‌ترین و متداول‌ترین رفتاری که پس از ناکامی و ناتوانی در بحث و جدل از این سنگواره‌های انسانی سرمی‌زند، چنگ‌اندازی به چهره رقیب با حربه «تحریف و افترا» است. فرهنگ سترگ تشیّع نیز در طول تاریخ بلند خود، از این تعاملات و تهاجمات بی‌نصیب نمانده است. پس از آن‌که در مواجهه و رویارویی با سیل عظیم سؤالات، ایرادات و شبهات ملل و نحل مختلف، آفتاب معارف تشیّع و اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله بر آمد و سحر ساحران را باطل و نخ نما نمود، تازه نوبت به دروغ پراکنی‌ها و

۱- وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ آل عمران: ۱۹.

ص: ۸

تحریفات رقیبان رسید.

فرهنگ و تاریخ کهن امّا مظلوم تشیّع، مجروح از تحریفات و افترائاتی است که یهودیان و یهودی‌سانان مسلمان به قصد خدشه بر چهره تابناک آن ساختند و پرداختند.

اسرائیلیات و آثار سلفیان افراطی از نمونه‌های بارز این چنگ‌اندازی دروغین است. با این حال علما و اندیشمندان شیعی با اقتدا به سیره رفتاری اهل بیت علیهم السلام همواره شیوه بحث و مدارا پیش گرفتند و در مواجهه با مباحثات و تهاجمات تخریبی مخالفان، هیچگاه سلاح منطق و استدلال را از کف نیانداختند. چهره تابان و درخشان تشیع که امروز چشم و دل همگان را در سراسر جهان شیفته و فریفته خود کرده، ثمره همین تلاش علمی مقدس است که با حمایت‌ها و هدایت‌های خلیفه الهی از عهده پاسخگویی روزآمد و منطقی به همه ایرادات و شبهات و زدودن پیرایه‌ها و خرافه‌ها برآمده است.

نوشتار حاضر با بهره گیری و تأثیرپذیری از کتاب ارزشمند «شبهای پیشاور» فراهم آمده و ضمن پاسخگویی مستدل و مستند به پاره‌ای از سؤالات و ایرادات مطرح شده، تلاش می کند تحریف‌ها و پیرایه‌های نادرستی را که توسط دشمنان کینه‌توز بر دامن اسلام و تشیع نشسته است، بزداید.

نویسندگان گرچه در این نوشتار بیشترین بهره را از کتاب شبهای پیشاور تألیف مرحوم سلطان الواعظین شیرازی قدس سره برده‌اند لیکن در عین حال منابع دیگر، مخصوصاً منابع قابل قبول اهل سنّت، را نیز از نظر دور نداشته‌اند و کوشیده‌اند به منابع فوق استناد نمایند. امید آن‌که خواهران و برادران ایمانی ما از آن بهره‌مند گردند.

چشم براه انتقادها و پیشنهادهای خوانندگان گرامی هستیم.

در پایان ثوب این اثر را به پدر و مادری که شیعه علی علیه السلام و دلبسته فاطمه علیها السلام بودند و شهد محبّت اهل‌بیت علیهم السلام را با جانمان درآمیختند، مرحوم «سیّد عبداللّه صانعی» و مرحومه «احترام عربی» تقدیم می‌داریم.

نویسندگان

سادات منسوب به پیامبر (ص) هستند یا امیر المؤمنین (ع)؟

ص:۹

پرسش: چرا در بین شیعیان، سادات خود را منتسب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و از اولاد ایشان می‌دانند. در حالی که شجره آن‌ها در نهایت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برمی گردد. بنابراین سادات از بستگان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند، نه از ذرّیه و نسل رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله؟

پاسخ: بر اساس شجره نامه‌ای که معمولًا سادات شیعه دارند، نسب آن‌ها به یکی از ائمه معصومین می‌رسد. واضح است که چون بقیه امامان، فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام هستند، این شجره به راحتی به امام اول شیعیان و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام متصل می گردد.

اما این استدلال که «چون عقبه و نسل هر فرد از طرف اولاد مذکر است و اولاد اناث، آدمی را به اجداد و نسل‌های قبلی وصل نمی کند، از طرفی چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز نسلی از اولاد ذکور نداشته است، لذا سادات از نوادگان ایشان نیستند»، یک اعتقاد نادرست و یک شبهه است. برای پاسخ به این شبهه، ابتدا به نقلِ یک مناظره تاریخی بین امام موسی کاظم علیه السلام و هارون‌الرشید خواهیم پرداخت.

دلیل اوّل:

امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: روزی در مجلس هارون‌الرشید- خلیفه عباسی- وارد شدم. از من سؤالاتی را پرسید که یکی از آن‌ها همین سؤال بود، چنین پاسخ دادم:

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلًّا هَدَیْنا وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ* وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ؛ (۱)

از این آیات نتیجه می‌شود: اولاد نوح و ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، همگی از صالحین‌اند. اما چون

۱- انعام ۶: ۸۴ و ۸۵.

ص: ۱۰

از برای عیسی مسیح پدری نبود، خدای تعالی او را از طریق حضرت مریم از ذراری انبیا قرار داد. همان‌طور نیز ما را از طرف مادرمان فاطمه علیها السلام از ذریه پیغمبر اسلام قرار داده است. این تفسیر را امام فخر رازی از علمای اهل تسنّن در جلد چهارم تفسیر کبیر درباره همین آیه آورده است. او نیز حسن و حسین علیهما السلام را از طرف مادر، ذریه رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله می‌داند.

دلیل دوّم: آیه مباهله

در آیه شریفه آمده است: فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ؛ هرکس درباره عیسی با تو در مقام مجادله برآید، بعد از آن‌که با وحی خدا به احوال او آگاهی یافتی، به آن‌ها بگو: بیایید بخوانیم پسرانمان و پسرانتان، زن‌هایمان و زن‌هایتان، و کسانی را که به منزله نفس ما هستند، و خودتان را، آنگاه با هم مباهله نماییم تا دروغگویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم. (۱) به دلیل آن‌که در وقت مباهله به جز علی‌بن ابی‌طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام کس دیگری به همراه پیغمبر نبوده است لذا در این آیه مراد از «أَنْفُسَنا» امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مراد از «نِساءَنا» فاطمه زهرا علیها السلام و مراد از «أَبْناءَنا» حسن و حسین‌اند که خداوند آنان را پسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نامیده است. حال که به استناد آیه فوق، حسن و حسین فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند. پس معلوم می‌شود که جمیع سادات بنی‌فاطمه مفتخر به این افتخار بزرگ بوده و تماماً از ذراری پیامبر عظیم‌الشأن اسلام می‌باشند.

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه و ابوبکر رازی در تفسیر آیه مباهله، باتوجه به جمله «أَبْناءَنا» به همین طریق استدلال می‌کنند که: همانطور که خداوند در قرآن مجید، عیسی مسیح را از طریق مادرش مریم از ذریهٔ ابراهیم خوانده است، حسن و حسین علیهما السلام از طرف مادرشان فاطمه علیها السلام پسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند.

۱- آل عمران ۲: ۶۱.

ص: ۱۱

دلیل سوّم

محمـدبن یوسف گنجی شـافعی در «کتـاب کفایـهٔ الطالب»، ابن‌حجر هیثمی مکی در کتاب «الصواعق المحرقه» از طبرانی از جابر بن عبداللَّه انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب، حدیث زیر را از ابن‌عباس از پیامبر نقل می‌کنند «خداوند عزوجل ذریه هر پیغمبری را در صلب او قرارداد و ذریه مرا در صلب علی‌ابن ابی‌طالب قرارداد.» (۱)

دلیل چهارم:

خطیب خوارزمی در مناقب و امام احمـد حنبل در مسـند و میرسـیدعلی همدانی شافعی در مودهٔالقربی از پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله چنین نقـل می‌کننـد «این دو فرزنـدم حسن و حسـین، ریحانه‌هـای من می‌باشـند و هر دوی آن‌هـا امامنـد؛ خواه قائم به امر امامت باشند، خواه ساکت و نشسته.» (۲)

دلیل پنجم:

ابن حجر مکی در صواعق و محمـدبن یوسف گنجی شافعی در کفایـهٔالطالب از خلیفه دوم عمر بن الخطاب نقل می‌کننـد که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«هر حسب و نسبی به جز حسب و نسب من در روز قیـامت منقطع است. عصـبه هر اولاـد دختری از جـانب پـدر است، مگر فرزنـدان فاطمه علیها السلام که من پدر و عصبه (۳) آن‌ها می‌باشم.» (۴)

جمع بین نمازها برخلاف سنت پیامبر است؟

۱- معجـم الکـبیر، ج ۳، ص ۴۴؛ جـامع الصـغیر، ج ۱، ص ۲۶۲؛ کنز العمـال، ج ۱۱، ص ۶۰۰؛ شـبهای پیشاور، ص ۱۰۵: «إنّ اللَّه عزّوجلّ جعل ذریهٔ کلّ نبیّ فی صلبه و جعل ذرّیتی فی صلب علیّ ابن أبی‌طالب».

۲- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۶: «ابنای هذان ریحانتان، قاما أو قعدا».

۳- عُصبه: در اصل پسران و خویشاوندان مذکر از جانب پدر را گویند.

۴- کنز الفوایـد، ص ۱۶۷، السـیدهٔ فاطمهٔ الزهراء، ص ۶۱؛ افحام الأعـداء والخصوم، ص ۷۷؛ شـبهای پیشاور، ص ۱۰۶: «إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله یَقُولُ کُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ یَوْمَ الْقِیَامَهِٔ مَا خَلَا حَسَبِی وَ نَسَبِی وَ کُلُّ بَنِی أُنْثَی عَصَبَتُهُمْ لِأَبِیهِمْ مَا خَلَا بَنِی فَاطِمَهَٔ فَإِنِّی أَنَا أَبُوهُمْ وَ أَنَا عَصَبَتُهُمْ».

ص:۱۲

پرسش: چرا بر خلاف سنّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شیعیان نمازهای ظهر و عصر را با هم و نمازهای مغرب و عشا را هم‌زمان می‌خوانند؟

پاسخ: نخست آن‌که نماز جزء فروع دین است و در مسائل فرعی بین علمای همه مذاهب اختلافات زیادی است، همانطور که پیشوایان و علمای اربعه اهل سنت با هم اختلاف زیادی در این مسائل دارند.

ثانیاً جمع خواندن نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشا، بر خلاف سنّت رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله نمی‌باشد؛ چون ایشان گاهی این نمازها را جمع و گاهی جداگانه می‌خوانده‌اند. مثلًا در صحیح مسلم در باب «الجمع بین الصلاتین فی الحضر» از ابن عباس نقل شده که گفت: «بدون خوف و ترس و در غیر سفر، رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازهای ظهر و عصر را جمع و نمازهای مغرب و عشا را جمع ادا می‌کردند.» (۱) مجدّداً در همان صحیح مسلم و نیز امام حنبل در جزء اوّل مسند از ابن عباس نقل کرده‌اند: «با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشا را به طور جمع ادا نمودیم.» (۲)

بالاخره چندین حدیث از ابن عباس درباره جمع خواندن نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا نقل شده است. برای مثال: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال اقامت در مدینه، نه در حال مسافرت، هفت رکعت (نماز مغرب و عشا با هم) و هشت رکعت (نماز ظهر و عصر با هم) نماز گزارد.» (۳) احمد حنبل در مسند از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت

۱- صحیح مسلم، ج ۲، شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلّی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله الظهر والعصر جمعاً والمغرب‌والعشاء جمعاً فی غیر خوف و لا سفر».

۲- سبل السلام، ج ۲، ص ۴۳؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۶۵؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلّیت مع النبیّ ثمانیاً جمعاً و سبعاً جمعاً».

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلی رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله فی الْمَدینهِ مُقِیماً غَیر مُسافرسَبعاً وَ ثَمانیاً».

ص: ۱۳

می‌کنـد که گفت: «پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله بـدون آن‌که در حالت خوف و ترس، یا در حال سـفر باشد نماز ظهر و عصـر را جمع خواند.» (۱) در جـایی دیگر گفته است: «پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله بـدون آن‌که در حالت خوف و ترس باشـد، یا باران بارد، نماز ظهر و عصـر را جمع خواند.» (۲) ابو زبیر دلیل جمع خوانـدن نماز توسط پیامبر را از سـعید بن جبیر سؤال نمود، او گفت: من همین سؤال را از ابن عباس پرسـیدم و او پاسخ داد: «به این جهت جمع می‌خواند تا احدی از امتش در سـختی و مشـقت نباشند.» (۳)

همچنین در صحیح مسلم از قول عبداللَّه ابن شفیق می‌گوید: روزی بعد العصر، ابن‌عباس برای ما خطبه می‌خواند و سخنرانی می‌کرد. سخنش به درازا کشـید و همچنان برای ما صحبت می‌نمود تا این‌که آفتاب غروب کرد و ستاره‌ها ظاهر شدند. صدای مردم بلند شد: «الصلاهٔ، الصلاهٔ» ابن عباس اعتنایی نکرد. در همین حال مرد دیگری ندای «الصلاهٔ، الصلاهٔ» سرداد. ابن عباس رو به او نمود و گفت: «مادر مرده، مرا سـنت یاد می‌دهی؟ من خودم دیدم که پیامبر خدا نمازهای ظهر و عصـر و نمازهای مغرب و عشا را جمع می‌خواند.» (۴) سـپس عبداللَّه بن شفیق می‌گوید: چون این حرف برایم غیر قابل قبول بود و گران آمد، نزد ابو هریره رفتم و او نیز گفته‌های ابن عباس را تأیید کرد.

هر چنـد اخبـار و روایـات بسـیاری در این باب نقل شـده، لیکن همین که بابی به نام «جمع بین الصـلاتین» اختصاص یافته و احادیث مربوطه در این بـاب نقـل گردیـده، محکم‌ترین دلیل و برهان بر جواز جمع خوانـدن نماز است. زیرا اگر غیر از این می‌بود بایـد باب مخصوصی به نام «جمع بین الصلاتین فی السفر» یا «جمع بین الصلاتین فی الحضر» اختصاص می‌دادند تا احادیث مربوطه را تفکیک نمایند.

۱- صـحیح مسـلم، ج ۲، ص ۱۵۱؛ کتـاب الموطأ، ج ۱، ص ۱۴۴؛ کتـاب الامام، ج ۷، ص ۲۱۶؛ شـبهای پیشاور، ص ۱۰۹: «صلّی رسول‌اللَّه صلی الله علیه و سلم الظهر و العصر جمعاً بالمدینهٔ فی غیر خوف و لا سفر».

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۱۰: «صلّی رسول‌اللَّه صلی الله علیه و سلم الظهر و العصر جمعاً بالمدینهٔ فی غیر خوف و لا مطر».

۳- فتح الباری، ج ۲، ص ۲۰، ص ۱۵۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۱۰: «أَرَادَ أَنْ لَا یَحْرَجَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِهِ».

۴- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۵۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۰۹.

ص: ۱۴

از طرفی دیگر، بخاری همین احادیث را در صحیح خود آورده، لیکن به دلایل نامعلومی و با زبردستی آن‌ها را از محل «جمع بین الصلاتین» به محل دیگری مثل «باب تأخیر الظهر إلی العصر من کتاب مواقیت الصلاۀ» و «باب ذکر العشاء والعتمۀ» و «باب وقت المغرب» انتقال داده است.

در پایان یاد آوری این نکته مهم می‌باشد که نمازها را جداگانه و هر یک را در وقت فضیلتش به جا آوردن به‌نظر بعضی از علمای شیعه بهتر و افضل است. از طرف دیگر، بعضی از علمای اهل تسنن از جمله شیخ الاسلام انصاری در شرح صحیح بخاری قسطلانی در شرح صحیح بخاری و جم غفیری جداگانه نماز خواندن را افضل ندانسته‌اند و آن را ترجیح بلا مرجح و خلاف ظواهر احادیث خوانده‌اند (۱).

چرا علی (ع) وصیت کرد قبرش پنهان بماند؟

۱- تحفۀ الباری، ص ۲۹۲، ارشاد الساری، ص ۲۹۳، و ....

ص:۱۵

پرسش: چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر پنهان داشتن قبر خود وصیت و اصرار داشت؟

پاسخ: چون شهادت حضرت، در آغاز زمان شکل‌گیری قدرت معاویه و طغیان بنی‌امیه و حضور سایر گروه‌های زخم خورده ناکثین و قاسطین و مارقین اتفاق افتاد، آن بزرگوار وصیت نمود که جسدش را شبانه دفن نمایند و حتی علامتی بر روی آن نگذارند. فقط عده کمی از اصحاب خاص و فرزندان آن حضرت در موقع دفن حضور داشتند. به همین دلیل، صبح روز ۲۱ ماه رمضان دو محمل به راه افتاد. یکی به طرف مدینه و دیگری به طرف مکه معظمه روانه شد. تا سال‌ها بعد کسی به جز فرزندان و اصحاب خاص آن حضرت، از محل دفن ایشان خبری نداشت. دلیل این کار هم شاید ترس از آن بود که به قبر مبارك آن حضرت اسائه ادب و بی‌حرمتی نمایند. چنانچه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت امیر علیه السلام هنگام وفات به فرزند بزرگش، امام حسن علیه السلام سفارش نمود که پس از آن‌که مرا در نجف دفن نمودی، چهار قبر برای من در چهار موضع:

۱. در مسجد کوفه،

۲. در رحبه کوفه،

۳. در خانه جعده حبیره

۴. در عزی

حفر کنید تا کسی از محل قبر من آگاهی پیدا نکند. به همین جهت درباره قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بین علمای اهل سنت اختلاف وجود دارد.

علت پنهان داشتن

برای علت یابی این قضیه باید به ظلم‌هایی که بر اهل‌بیت پیامبر گذشته مروری کنیم.

ص: ۱۶

برای مثال علامه مقریزی ابوالعباس احمد بن علی شافعی در کتاب خود (النزاع و التخاصم فی ما بین بنی‌هاشم و بنی‌امیه) شرح فجایع اعمال بنی‌امیه را به تفصیل شرح داده است. در اینجا به دو واقعه مهم آن اشاره می‌کنیم.

در سال ۱۰۵ هجری قمری، هشام بن عبد الملک بن مروان به خلافت رسید. این حاکم قسی القلب، ظلم و ستم نسبت به بنی‌هاشم را به حد اعلای خود رساند. هنگامی که زید بن علی (پسر امام سجاد علیه السلام) از مدینه به شام جهت تظلم‌خواهی از حاکمان بنی‌امیّه نزد خلیفه رفت و بالاخره توانست با هشام ملاقات نماید. در این ملاقات، قبل از این‌که زید سخنی بر زبان آورد، هشام به جای خوش آمد گویی و پذیرایی، اهانت‌ها و دشنام‌های زشتی به آن بزرگوار داد و او را از دربار خلافت خویش بیرون راند. حتی ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: بعد از فحاشی ضربات شدیدی بر او وارد کرد. ایشان به ناچار از شام به کوفه رفت و برای مبارزه با ظلم به تشکیل نهضتی علیه امویان پرداخت.

یوسف بن عمر ثقفی- حاکم کوفه- با لشکر بسیاری به مبارزه با آن حضرت برخاست. با توطئه وی، ناگهان تیری از سمت دشمن به پیشانی زید اصابت نمود و شربت شهادت نوشید. یحیی پسر زید به اتفاق جمعی دیگر از شیعیان، بدن زید را محرمانه به بیرون شهر برده، در وسط نهر قبری کندند و جسد زید را دفن نمودند. پس از گذاردن سنگ قبر، آب را در آن نهر جاری کردند تا دشمنانش محل قبر زید را نیابند.

جاسوسان حکومتی محل قبر را شناسایی و به یوسف بن عمر ثقفی گزارش دادند.

او دستور داد که نبش قبر نمایند، جسد زید را بیرون آورده و سرش را از تن جدا نموده آن را برای هشام به شام فرستاد. هشام نیز به یوسف بن عمر ثقفی دستور داد که بدن جناب زید بن علی را، لخت و عریان به دار آویزند. آن ملعون نیز این دستور را عیناً اجرا نمود. یعنی در سال ۱۲۱ هجری قمری بدن فرزند پیامبر خدا به دار آویخته شد، و تا سال ۱۲۶ هجری قمری که ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان به خلافت رسید، همچنان بالای دار بود. سپس ولید دستور داد استخوان‌های زید را از دار پایین آورده، آتش زدند و خاکسترش را نیز بر باد دادند.

همین عمل را با بدن یحیی پسر زید در جرجان (گرگان امروزی) انجام دادند. یحیی

ص: ۱۷

نیز در میدان رزم به شهادت رسید و سرش را بریده به شام فرستادند. بدنش نیز مدت شش سال بالای دار ماند و دوست و دشمن به حال آن بزرگوار می گریستند. پس از قیام ابو مسلم خراسانی، بدن وی را از بالای دار پایین آورده و در گرگان به خاک سپردند.

از آنجایی که امیرالمؤمنین علیه السلام از عداوت این خاندان خبیث نسبت به بنی‌هاشم و همچنین عداوت خوارج نهروان آگاهی داشت، برای پیشگیری از چنین فجایعی وصیت و اصرار بر پنهان داشتن محل دفن خود داشت. لذا قبر ایشان تا زمان خلافت هارون الرشید- خلیفه عباسی- مخفی بود.

آشکار شدن مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

روزی هارون الرشید در نجف به صحرای نیزاری به شکار رفت. تازی‌ها و فهدها (سگ و یوزپلنگ شکاری) آهوان را تعقیب می کردند و آهوان به بالای تل نجف (۱) پناه می‌بردند، تازی‌ها هم از آن تل بالا نمی‌رفتند. این عمل چند بار تکرار شد و همین که تازی‌ها عقب نشینی می کردند آهوان پایین می‌آمدند. همین که دوباره آهوان را تعقیب می کردند دوباره به بالای تل خاک پناه می‌بردند و تازی‌ها از تعقیب آن‌ها باز می‌ایستادند.

خلیفه هارون الرشید دریافت که باید در این مکان، سرّی نهفته باشد که آهوان بدانجا پناه می‌برند و تازی‌ها از آن بالا نمی‌روند. پیرمردی از اهالی آنجا را احضار کرد و راز آن را از پیرمرد جویا شد. پیرمرد گفت: برای گفتن سرّ این تل خاک، از شما امان می‌خواهم و خلیفه نیز امانش داد. سپس پیر مرد گفت: با پدرم به اینجا آمدم و پدرم در این مکان زیارت نامه می‌خواند و نماز می گذارد. از پدرم سؤال کردم که زیارت خواندن در اینجا چه مناسبتی دارد؟ پاسخ داد: با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برای زیارت به اینجا می‌آمدم و ایشان فرمود: اینجا قبر جدش علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که به زودی آشکار خواهد شد.

۱- نجف در لغت به معنای تل خاک و پشته‌ای است که آب به آن نرسد.

ص: ۱۸

خلیفه دستور حفر این محل را داد تا به علامت قبری رسیدند و لوحی در آنجا پیدا شد که بر روی آن با خط سریانی دو سطر نقش بسته بود که ترجمه آن چنین است: «این قبری است که نوح پیغمبر آن را برای علی علیه السلام وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل از طوفان به هفتصد سال حفر نمود (۱)». هارون ادای احترام نمود و دستور داد خاک‌ها را به جای اول خود برگرداننـد. سپس پیاده شد، پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز خواند و با حالتی گریان، خود را به خاک و تربت آن حضرت غلطانید.

آنگاه هارون نامه‌ای به امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه نوشت و صحت این مطلب را از امام موسی علیه السلام سؤال کرد. ایشان آن محل را به عنوان قبر جدش علی بن ابی‌طالب علیه السلام تأیید کرد. سپس به دستور هارون، سنگ بنایی بر آن قبر نهاده شد که به «تحجیر هارونی» معروف شد. (۲)

ممکن است مصالح دیگری در نظر آن بزرگوار بوده که در نظر ما پنهان باشد. از آنجمله به دلیل ارادت شدید دوستان و شیعیان آن حضرت با آشکار بودن مرقد مبارک، شیعیان برای زیارت به بارگاه ملکوتی حضرت مشرّف می‌شدند و باعث شناسایی ارادتمندان حضرت می‌شد و واقعه شهادت حجر بن عدی و میثم تمّار برای دیگران تکرار می‌شد و لذا مخفی بودن مرقد مبارک در دوران بنی‌امیّه و اوائل دوران بنی‌عباس ممکن است باعث حفظ جان بسیاری از شیعیان شده باشد.

قدمت شیعه از زمان پیغمبر گرامی اسلام (ص)

۱- الغارات، ج ۲، ص ۸۴۶؛ بحار الانوار، ج ۴۲، صص ۲۱۶ و ۲۳۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۲۷، «بِسْمِ اللَّهِ‌الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، هذا قبرٌ حفره نوح لعلیّ بن أبی طالب وصیّ محمّد صلی الله علیه و آله قبل الطوفان بسبع‌مائة سنة».

۲- مرقد مطهر امیرالمؤمنین در زمان امام صادق علیه السلام برای خواص شیعیان به‌علت زیارت آن حضرت معلوم شد و در زمان هارون برای همه مکشوف گردید.

لازم به ذکر است قبلًا هم ابی‌حمزه ثمالی توسط امام زین العابدین علیه السلام از محل قبر آگاه شده بود مفاتیح‌الجنان دو صفحه قبل از باب زیارت وداع امیرالمومنین علیه السلام. امام حسین علیه السلام هم قبلًا آن را به بعضی از خواص نشان داده بودند، کامل الزیارات باب ۹، ج ۲.

ص:۱۹

پرسش: آیا مذهب شیعه یک مذهب سیاسی است که به دست عبداللَّه بن سبای یهودی در زمان عثمان- خلیفه سوم- ابداع شد، سپس ایرانیان که با عربها سابقه بدی داشتند با این سلاح در مقابل اعراب مسلمان ایستادند. آنگاه تشیع در زمان دیالمه تقویت گردید و سپس در زمان صفویه مذهب رسمی ایران شد. در صورتی که در زمان نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نامی از شیعه وجود نداشته است؟

پاسخ: اولًا باید گفت که از دید شیعیان، عبداللَّه بن سبأ (۱) یک یهودی و ملعون است و در اخبار شیعه از وی مذمت بسیار شده است. ثانیاً شیعه یک حزب سیاسی نیست که در زمان خلافت عثمان درست شده باشد، بلکه سیر طبیعی اسلام است که در آن به دستورات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دقیقاً عمل شده است. شیعه در لغت به معنی پیرو می‌باشد و این کلمه برای این مورد اولین بار بر زبان خود صاحب وحی جاری شده است؛ بر زبان کسی که خداوند در قرآن کریم درباره او فرموده است: وَما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی «هرگز با هوای نفس سخن نمی‌گوید و سخن او غیر از وحی خدا نیست (۲)». و در قرآن این لفظ چند بار آمده است وَإِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ. (۳)

۱- راجع به عبداللَّه بن سبا چند نظر وجود دارد:

۱. عبداللَّه سبا افسانه‌ای است و وجود خارجی نداشته وسیف‌بن عمر تمیمی آن‌را ساخته‌است علامه عسکری.

۲. وجود خارجی داشته و قبلًا یهودی بوده، اسلام آورده، در زمان یهودیت غلو می‌کرده، در اسلام هم غلو کرده است و توسط امیرالمؤمنین اعدام شده است.

۳. وجود خارجی داشته، ولی احادیث سیف بن عمر ساختگی بوده است و با توجه به شواهد این به حقیقت نزدیک‌تر است علامه شبیری زنجانی.

۲- نجم ۵۳: ۳ و ۴.

۳- صافات: ۸۳؛ مریم: ۶۹.

ص: ۲۰

حافظ ابو نعیم احمد بن عبداللّه- از محدثین بزرگ اهل سنت- در کتاب «حلیة الاولیاء» از ابن عباس روایت می‌کند که چون آیه شریفه إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ؛ «آنان که ایمان آورده‌اند و نیکوکار شدند به حقیقت، بهترین اهل عالمند. پاداش آن‌ها نزد خدا باغ‌های بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاری است و در آن بهشت تا ابد جاودان و متنعمند و خدا از آن‌ها خشنود است (۱)». بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، پیغمبر خطاب به علی ابن ابی‌طالب علیه السلام فرمود: «یا علی! در این آیه شریفه، مراد از خیر البریه تو و «شیعیانت» می‌باشید. روز قیامت تو و شیعیانت در حالی‌که خداوند از شما راضی و شما هم از خداوند راضی و خشنود هستید می‌آیید (۲)».

ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب حاکم ابوالقاسم عبیداللّه بن عبداللّه الحسکانی در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»، محمد بن یوسف گنجی شافعی در «کفایة الطالب» و سبط ابن جوزی حنفی در «تذکرة الخواص» از یزید بن شراحیل انصاری، کاتب امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد که گفت: خودم از آن حضرت شنیدم که فرمود به هنگام رحلت خاتم الانبیاء پشت مبارک ایشان به سینه من بود، فرمود: «یا علی! آیا آیه شریفه (کسانی که ایمان آورده‌اند و صاحبان عمل صالح و خیر البریه ...) را نشنیده‌ای؟ به درستی که آن‌ها «شیعیان» تو می‌باشند و وعده گاه من و شما در روز قیامت، کنار حوض کوثر خواهد بود. همان روزی که خلایق، برای رسیدگی به حساب گرد آیند، شما را نیز بخوانند، و شما روسفید خواهید بود و شما را پیشوای روسفیدان صدا زنند.» (۳)

۱- بینه ۹۸: ۷ و ۸.

۲- اللمعة البیضاء، ص ۴۱۳، حدیث ۱۱۲۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ المناقب، ص ۲۶۵، حدیث ۲۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۶ «أنت یا علی و شیعتک تأتی أنت و شیعتک یوم القیامة راضین مرضیّین».

۳- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۱۲۵ و ج ۲، ص ۳۵۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۶ «أی علیّ أ لم تسمع قول اللّه تعالی: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ هم أنت و شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض إذا اجتمعت الأمم للحساب تدعون غرّاً محجّلین»

ص: ۲۱

جلال الدین سیوطی در تفسیر خود «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» از ابن‌عساکر دمشقی شافعی از جابر بن عبداللّه انصاری که از بزرگان صحابه خاتم الانبیا می‌باشد نقل می کند که گفت: در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم که علی ابن ابی‌طالب علیه السلام وارد شد، و پیغمبر فرمود: «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت او است، روز قیامت این مرد (اشاره به علی علیه السلام) و شیعه او از رستگارانند (۱). آنگاه آیه مذکور نازل گردید. در همان تفسیر از ابن عباس نیز روایت شده که چون آیه فوق نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خداوند راضی و خداوند هم از شما راضی باشد می‌آیید (۲).

از جابر بن عبداللّه انصاری در مناقب نیز نقل شده است که گفت: در خدمت پیامبر گرامی اسلام بودیم که علی علیه السلام به طرف ما آمد. پیغمبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برادر من رو به شما آمد (۳)». آنگاه به سمت کعبه نگاه کرد، دست علی را بالا برد و فرمود: «قسم به کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، این علی و شیعیان او روز قیامت از رستگارانند (۴)». سپس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام قبل از همه شما ایمان آورد و باوفاترین افراد به عهد خدا می‌باشد و نیز عادل‌ترین شماها است و مرتبه‌اش در نزد پروردگار از همه شماها بالاتر است. در همان وقت، آیه مذکور نازل گردید. از آن به‌بعد هر گاه علی علیه السلام در میان جمعی ظاهر می‌شد، اصحاب پیغمبر می گفتند: «بهترین مردم آمد (۵)».

ابن حجر در باب ۱۱ صواعق و نیز علامه سمهودی در جواهر العقدین از «حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرندی مدنی» نقل می کند که: چون آیه مذکور نازل

۱- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۶۷؛ المناقب، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۷ «و الذی نفسی بیده إنّ هذا وشیعته لهم الفائزون یوم القیامهٔ فنزل إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِٔ».

۲- اللمعهٔ البیضاء، ص ۴۱۳، حدیث ۱۱۲۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹؛ المناقب، ص ۲۶۵، حدیث ۲۴۷ «تأتی أنت و شیعتک یوم القیامهٔ راضین مرضیّین».

۳- المناقب، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۷ «قد أَتاکُم أخی».

۴- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «و الذی نفسی بیده إنّ هذا و شیعته‌لهم الفائزون یوم القیامهٔ».

۵- الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹؛ المناقب، ص ۱۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «جاءَ خَیْرُ الْبَرِیَّهِٔ».

ص: ۲۲

گردید، پیغمبر اسلام خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا علی! تو و شیعیانت خیر البریه هستید.

روز قیامت تو و شیعیانت در حالی که از خدا راضی و خدا هم از شما راضی است، می‌آیید و دشمنان تو با حالتی خشمناک که دستهایشان به گردنشان بسته می‌باشد، خواهند آمد. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید دشمن من کیست؟ فرمود: کسی که از تو بیزاری می‌جوید و تو را لعن می‌نماید (۱)». این حدیث با اندک اختلافی در مودهٔ القربی نیز آورده شده است.

میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ القربی و ابن حجر در صواعق نیز از ام سلمه زوجه پیامبر نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «یا علی! تو و شیعیان و اصحابت در بهشت می‌باشید (۲)».

در فصل نوزدهم مناقب، از رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام نقل شده است: «مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم است (۳)» که قوم او سه فرقه شدند- مؤمنین و حواریون، دشمنان او که همان یهود بودند و غلات که درباره او غلو نموده و او را خدا و شریک خدا قرار دادند- امت من هم نسبت به تو، سه فرقه می‌شوند: «فرقهٔ شیعتک و هم المومنون؛ فرقه‌ای شیعیان تو هستند که همانا مؤمنین می‌باشند»؛ فرقه‌ای هم دشمنان تو هستند و آنان ناکثین و شکنندگان عهد و بیعت با تو هستند و فرقه‌ای غلوکنندگان درباره تو هستند و آنها گمراهان و جاحدین می‌باشند. سپس افزود: «یا علی! تو و شیعیانت و دوستان شیعیان تو در بهشت و دشمنان و غلو کنندگان درباره تو، در آتش جهنم خواهند بود (۴)».

۱- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۵۷ و ۴۵۲؛ النهایهٔ، ج ۳، ص ۲۷۶ به نقل از الغدیر، ج ۳، ص ۷۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۸ «یا علیّ أنت و شیعتک تأتی أنت و شیعتک یوم القیامهٔ راضین مرضیین و یأتی أعداؤک غضباناً مقمحین قال یا رسول اللّٰه و من عدوّی؟ قال: من تبرأ منک و لعنک».

۲- المناقب، ص ۱۱۳؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۱، صص ۳۲۸ و ۴۲۵؛ شبهای پیشاور ص ۱۵۹ «یا علیّ أنت و أصحابک فی الجنّهٔ أنت و شیعتک فی الجنّهٔ».

۳- الشیعهٔ فی احادیث الفریقین، ص ۱۲۸ به نقل از المناقب، ص ۲۲۶؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۹ «مثلک فی أمتی مثل المسیح عیسی بن مریم».

۴- المناقب، ص ۳۱۷؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۵۹ «فأنت یا علیّ و شیعتک فی الجنّهٔ و محبّوا شیعتک فی الجنّهٔ و عدوّک الغالی فیک فی النار».

ص: ۲۳

از طرفی دیگر چون در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار تن از بهترین صحابه خاص پیامبر یعنی:

۱. ابوذر غفاری،

۲. سلمان فارسی،

۳. مقداد ابن اسود کندی

۴. عمار یاسر

دارای این لقب (شیعه) بوده‌اند، می‌توان دریافت که نه تنها لفظ شیعه بعد از خلافت عثمان به وجود نیامده بلکه از زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این لفظ رایج بوده است.

از طرفی، حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیا و ابن حجر در صواعق محرقه از ترمذی نقل نموده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند مرا به دوستی چهار نفر امر نموده و خبر داده است که خدا این چهار نفر را دوست می‌دارد (۱)» و این چهار نفر عبارت‌اند از: «علی ابن ابی‌طالب علیه السلام، ابوذر، مقداد و سلمان». ابن حجر نیز مشابه همین حدیث را از پیغمبر نقل می‌کند: «بهشت برای سه نفر- علی و عمار و سلمان- مشتاق است (۲)». آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله که خداوند امر و خبر از دوست داشتن آن‌ها داده است، دلالت بر حقانیت شیعه ندارد؟

دلایل توجه ویژه‌ی ایرانیان به تشیع

۱- تاریخ الکبیر، ج ۹، ص ۳۱؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۳۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۱ «إنّ اللَّه أمرنی‌بحبّ أربعهٔ و أخبرنی أنّه یحبّهم».

۲- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۳۲؛ مسند ابویعلی، ج ۵ ص ۱۶۶؛ شبهای پیشاور ص ۱۶۱ «الجنّهٔ تشتاق إلی‌ثلاثهٔ؛ علیّ و عمّار و سلمان».

ص:۲۴

پرسش: چرا ایرانیان توجه خاصی به تشیع دارند؟

پاسخ: بعد از فتح ایران به دست قوای مسلمین، ایرانیان آزادی نسبی داشتند و اکراه و اجباری هم در پذیرش دین مقدس اسلام نداشتند. ولی بر اثر معاشرت با مسلمین، به حقانیت اسلام پی بردند و دین چندین هزار ساله خود را، ناقص تشخیص داده و به اسلام گرویدند.

ایرانیان تنها در زمان خلافت هارون و مأمون به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل تشریف فرمایی حضرت رضا و امامزادگان همراه علاقمند نشدند، بلکه از زمان خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید. به طوری که هر ایرانی، پس از آن که به مدینه مسلمان وارد می‌شد، حق و حقیقت را در علی علیه السلام می‌یافت و به امر و راهنمایی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حبل متین و ریسمان ولایت آن حضرت چنگ می‌زد. نمونه آن‌ها هم سلمان فارسی بود که بنا به روایت علمای همه فرقه‌ها، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله درباره وی فرمود: «سلمان از ما اهل‌بیت است (۱)» و از همان ابتدا به سلمان محمدی معروف شد. بدان جهت سلمان از شیعیان خالص علی علیه السلام گردید که مکرر از پیامبر خدا شنیده بود: «کسی که علی علیه السلام را اطاعت نماید، مرا اطاعت نموده و کسی که مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده است. کسی هم که با علی علیه السلام مخالفت نماید، مرا مخالفت نموده و کسی که مرا مخالفت نماید خدا را مخالفت نموده است (۲)». به همین جهت سلمان از مخالفان سرسخت سقیفه بود.

۱- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، ص ۹۳؛ تحف‌العقول، ص ۵۲؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۷۵؛ المستدرک، ج ۲، ص ۵۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۴ «سَلْمانُ مِنَّا أهْلُ الْبیت».

۲- المستدرک، ج ۳، صص ۱۲۱ و ۱۲۸ به نقل از الغدیر، ج ۷، ص ۱۷۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷۰؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۶۴ «من أطاع علیّاً فقد أطاعنی و من أطاعنی فقد أطاع اللَّه و من خالف علیاً فقد خالفنی و من خالفنی فقد خالف اللَّه».

ص: ۲۵

از طرفی دیگر، هر ایرانی که به مدینه می‌رفت و مسلمان می‌شد وقتی که برخورد بزرگان و صحابه را می‌دید، غالباً جذب سجایای اخلاقی امیرالمؤمنین و اهل‌بیت می‌شد.

علاوه بر این‌ها برخورد با ملاطفتی که امیرالمؤمنین علیه السلام با شاهزادگان اسیر ایرانی نمود، ایرانیان را به مقام شامخ و مقدس آن بزرگوار و عترت طاهره‌اش، متوجه ساخت. بنابر نقلی، وقتی که اسرای مدائن (تیسفون) وارد مدینه شدند، خلیفه دوم- عمر- دستور داد تمام اسیران زن به کنیزی مسلمانان در آیند. امیرالمؤمنین علیه السلام او را از این کار منع نموده و فرمود: شاهزادگان مستثنی و قابل احترام هستند. چون دو دختر یزدگرد پادشاه ایران در میان اسیران بودند به آن‌ها اختیار داده شد که برخیزند و هر فردی از مسلمانان را که بپسندند آزادانه به شوهری خویش اختیار کنند. این دو دختر در بین مسلمانان نظر کردند و یکی از آن‌ها به نام «شاه زنان» محمد بن ابی‌بکر را که تربیت شده خود امیرالمؤمنین علیه السلام بود و دیگری که «شهربانو» نام داشت حضرت امام حسین علیه السلام را برگزیدند و به عقد شرعی آنان در آمدند. خداوند فرزندی به نام محمد (قاسم فقیه) به شاه زنان داد که وی پدر بزرگ مادری امام ششم شیعیان، امام جعفر صادق علیه السلام بود. از شهربانو نیز امام چهارم شیعیان، حضرت زین العابدین علیه السلام متولد گردید. پخش این خبر در بین ایرانیان، باعث علاقمندی آنان به امام علی علیه السلام شد. مخصوصاً بعد از فتح ایران، قلباً به آن حضرت توجه کامل نمودند.

بنابراین وقایعی که در زمان دیالمه و آل بویه اتفاق افتاد، فقط پرده از روی این حقیقت (علاقه به علی و خاندانش) برداشته و ایرانیان آزادی یافتند تا مکنونات قلبی خویش را آشکار نمایند.

در دوران سلطنت غازان خان مغول (نام اسلامی او محمود خان بود) که خود او به اهل‌بیت طهارت توجه خاصی داشت، مذهب تشیع آشکارتر شد. پس از وفات وی، برادرش شاه محمد خدابنده (اولجایتو) به پادشاهی رسید و در حضور خود، مجالس مناظره‌ای را بین علامه حلی و خواجه نظام الدین قاضی القضات شافعی ترتیب داد. در آن جلسات، مبحث امامت مورد بحث و بررسی قرار گرفت و علامه حلی، امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام را اثبات و ادعای خلافت بقیه خلفا را ابطال و رد نمود. در این

ص: ۲۶

جلسات، علامه حلی چنان راه تشکیک را بر حضار بست که طرف مقابل او، یعنی خواجه نظام الدین قاضی القضات شافعی گفت: «دلایل شما بسیار محکم، قوی و متقن است اما چون گذشتگان ما بر این راه رفته‌اند ماهم برای جلوگیری از تفرقه کلمه اسلام، باید همان راه را رفته و پرده دری نکنیم». از آنجایی که شاه محمد خدابنده تعصبی نداشت، پس از استماع این دلایل، مذهب امامیه را اختیار و به تشیع گروید و آزادی مذهب شیعه را درتمام بلاد ایران صادر و اعلام کرد. سپس به تمام والیان و فرمانداران خود دستور داد که در مساجد و در خطبه‌ها نام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه اطهار را بخوانند. او همچنین دستور داد عبارات: «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ» و «عليّ وليّ‌اللّه» را روی مسکوکات رایج حک کنند. سپس علامه حلی را که از حله احضار کرده بود، نزد خود نگه داشت و برای او مدرسه علمیه ساخت. بدین ترتیب، ولایت و امامت علی ابن ابی‌طالب علیه السلام در سراسر ایران جهانتاب شد و اینک ایرانیان، شیعه علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش می‌باشند.

به‌طور کلی علت گرایش به تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم و از قرن دهم تا کنون را چنین می‌توان خلاصه نمود:

۱- برخورد متعصبانه عمر علیه ایرانیان

۲- سیاست حق‌گرایانه امیرالمؤمنین نسبت به عموم مردم بدون تعصب قومی

۳. فضائل اهل بیت و برخورد جذاب آن‌ها با افرادی که از ایران می‌آمدند

۴- عکس العمل ظلم‌هایی که به ائمه و شیعیان روا می‌شد.

۵- اعزام دانشمندان و مبلغین از طرف ائمه علیهم السلام مانند زکریا بن آدم، عبداللّه بن سعد اشعری ... به قم و سایر شهرها

۶- تشریف فرمائی امام رضا علیه السلام به ایران

۷- مهاجرت امام زادگان در پی مسافرت ایشان، عزیمت امامزاده‌ها از ترس خلفا و تبلیغ آن‌ها در نقاط مختلف ایران، مهاجرت سادات به‌علت وجود امنیت نسبی.

۸- تلاش علمای شیعه مثل شیخ صدوق، علامه حلی، شیخ بهائی، علامه مجلسی و ...

ص: ۲۷

۹- روی کار آمدن حکومت‌های شیعی نظیر آل بویه، دیالمه و بویژه صفویان.

۱۰- هماهنگی و همکاری تنگاتنگ علمای شیعه با دولت‌های طرفدار شیعه نظیر صفویه.

۱۰. اعلام مذهب شیعه به‌عنوان مذهب رسمی ایران. (۱)

محمد (ص) و علی (ع) از دیدگاه شیعیان به ویژه ایرانیان

۱- برای تفصیل بیشتر به کتاب تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان و کتابهای مشابه مراجعه شود.

ص:۲۸

پرسش: آیا حقیقت دارد که شیعیان و مخصوصاً ایرانیان علی علیه السلام را بالاتر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند و حتی او را خدا می‌خوانند!؟ و نیز برخی معتقدند که جبرئیل اشتباهاً وحی را به محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده، در صورتی که ماموریت جبرئیل، رساندن وحی به علی علیه السلام بوده است؟

پاسخ: اگر مطالب فوق در یکی از کتب شیعیان نوشته شده بود و یا یکی از علمای شیعه در جائی بیان کرده بود، طرح این اتهام مناسبت داشت، بر اساس آنچه در کتب اعتقادی شیعه ثبت شده و مطابق روایات نبوی و اهل‌بیت پیامبر، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام جملگی بندگان حق تعالی هستند. علی علیه السلام را امیرالمؤمنین و محمد صلی الله علیه و آله را نیز پیامبر و عبد صالح او دانسته، مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال هستند. عقیده آن‌ها درباره علی ابن ابی‌طالب علیه السلام چیزی جز آنچه پیغمبر درباره او فرموده، نیست. آن‌ها علی علیه السلام را عبد صالح پروردگار، وصی و خلیفه بلافصل رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله می‌دانند. بنابراین هر عقیده دیگری از نظر شیعیان مردود است. البته غلات را نیز از مسلمین ندانسته و آن‌ها را کافر، مرتد و نجس می‌دانند. لذا هر کس که با وسوسه شیطان غلو نماید، از شیعیان نمی‌باشد. حتی خود آن حضرت آنان را مستحق کیفر می‌دانست. برای مثال وقتی که جمعی از اهالی سودان و هند نزد ایشان آمدند و اقرار به الوهیت آن حضرت نمودند؛ امام علی علیه السلام آن‌ها را پند داد و موعظه نمود. امام علی علیه السلام خود می‌فرماید: «پروردگارا! همانطور که عیسی از نصاری بیزاری جست من نیز از طایفه غلات بیزارم. پروردگارا آن‌ها را برای همیشه مخذول و منکوب فرما و احدی از آنان را یاری مفرما (۱)». در جای دیگر نیز می‌فرماید: «دو طایفه هلاک می‌شوند و (چون به عمل آن‌ها راضی نمی‌باشم) از برای من تقصیر و گناهی

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۲۶؛ شبهای پیشاور، ص ۱۷۳ «اللهمّ إنّی بریء من الغلاة کبراءة عیسی‌ابن مریم من النصاری اللّهم أخذلهم أبداً و لا تنصر منهم أحداً».

ص: ۲۹

نیست. طایفه اول کسانی هستند که در محبت من افراط نموده و بسیار غلو می‌کنند. طایفه دیگر، آن‌هایی هستند که بغض و عداوت بی‌جهت نسبت به من دارنـد. پس به درستی که نزد پروردگار از کسانی که درباره ما غلو می‌کننـد و مرا از حد خود بالاتر می‌برند، بیزاری می‌جویم، همـانطور که عیسـی ابن مریم از نصـاری بیزاری جست (۱). لـذا خود امیرالمؤمنین علیه السـلام و سـایر اهل‌بیت از غلات برائت جسته‌اند و شـیعیان اثنی عشـری هم آن‌ها را جزء مشـرکین و کفار می‌دانند. در کتب شـیعه مانند بحار الانوار در مجلد هفتم (چاپ قدیم) به این موضوع پرداخته است. در کتب فقهی شیعه هم نظیر جواهر الکلام، مسالک آن‌ها را باطل دانسته و ازدواج با آن‌ها حرام شـمرده شده است. شـیعیان (بنا به فرمایش امام صادق منقول در کامل الزیارات) پیامبر را بنده خدا و فرسـتاده و افضـل همه پیـامبران و ائمه می‌داننـد، آنگـاه امیرالمـؤمنین را افضـل از همه ائمه می‌داننـد و قائـل به پیـامبری برای غیر پیـامبر نیسـتند و برای حضـرت علی علیه السـلام شأنی را قائلند که پیامبر خدا قائل شده‌اند و در کتب سنی و شیعه از قول پیامبر نقل شده و ائمه هم همانها را ذکر کرده‌اند.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

«ومـا نحن إلّـا عبیـد الـذی خلقنا واصـطفانا واللَّه ما لنا علی اللَّه من حجّـِهٔ و لا معنا من‌اللَّه برائـهٔ و إنّا لمیّتون و موقوفون ومسؤولون من أحب الغلاهٔ فقد أبغضنا ومن أبغضهم فقد أحبّنا، الغلاهٔ کفار والمفوضهٔ مشرکون لعن اللَّه الغلاهٔ». (۲)

مـا بنـده او هستیم که مـا را خلق کرده برگزیـد و می‌میریم. در مقابـل خـدا ایسـتاده و مورد سؤال واقع می‌شویم، کسـی‌که غلاـت را دوست دارد دشـمن ماست و کسـی که غلات را دشـمن دارد ما او را دوست داریم، غلات کافرند و مفوضه مشرکند، لعنت خداوند بر غلات باد.

اما جواب تفصیلی؛ بعضی از خطب نهج البلاغه که در باره پیامبر خدا ایراد فرموده

۱- عیون اخبـار الرضا علیه السـلام، ج ۱، ص ۲۱۷؛ شواهـد التنزیل، ج ۲، ص ۲۳۱؛ تاریـخ مدینه دمشق، ج ۴۲، صص ۲۹۵ و ۳۰۲؛ شبهای پیشاور، ص ۱۷۳ «یهلک فیّ اثنان و لا ذنب لی، محبّ مفرط و مبغض مفرط، أنا لنبرأ إلی اللَّه ممّن یغلو فینا فوق حدّنا کبراءهٔ عیسی ابن مریم من النصاری».

۲- بحار الأنوار، جلد سوم، چاپ قدیم.

ص: ۳۰

وتواضع‌های عجیب و غریبی که از خود در مقابل آن بزرگوار نشان داده، می‌باشد و سخنانی مانند «أَنَا عَبْدٌ مِن عَبید محمّد»، و این‌که «مَنْ عَلَّمَنِی حَرْفاً فَقَدْ صَیَّرَنی عَبْداً»، به اضافه اعترافاتی‌که حضرت در مورد تلمذ و تعلم خود از رسول اللّٰه داشته است.

«سافرتُ مع رسولِ اللّٰه صلی الله علیه و آله لیس له خادم غیری، (۱) واسَیْتُه بِنَفسِی فی المواطن الّتی تَنْکُصُ فِیهَا الْأَبْطال». (۲)

حال این امیرالمؤمنین علیه السلام که پیشوای شیعیان است و در عقاید و اعمال، میزان اعمال همه خصوصاً شیعیان است و اولین مؤمن است، آیا به قرآن ایمان داشته است یا نه؟! آیا به سوره بقره آیات ۹۶ و ۹۷ در قرآن کریم ایمان داشته است یا نه که جبرئیل علیه السلام وحی را به پیامبر خدا نازل کرده و دشمنی با ملائکه و رسل و جبرئیل و میکائیل از کفار است؟ آیا آن بزرگوار به آیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ سوره جن، عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَأَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَأَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً (۳)

ایمان داشته است یا خیر؟

از طرف دیگر معلوم است که ملائکه الهی به دلیل سوره تحریم آیه ۶ لا یَعْصُونَ اللّٰهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ از گناه و خطا معصوم‌اند.

علاوه بر این، مأموریت‌های آن‌ها تحت نظارت کامل پروردگار متعال است همانگونه آیه شریفه وَ ما نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ ما بَیْنَ أَیْدِینا وَ ما خَلْفَنا وَ ما بَیْنَ ذلِکَ وَ ما کانَ رَبُّکَ نَسِیّاً (مریم– ۶۴) می‌فرماید نازل شدن آن‌ها به‌دستور خداست و خداوند بر ذوات آن‌ها، افعال و آثار آن‌ها احاطه کامل دارد و خداوند فراموش کار نیست.

۱– کتاب حیاة أمیرالمؤمنین عن لسانه، ص ۵۵.

۲– همان مصدر، ص ۱۲۵، و باب تعلم و تلمذ آن حضرت از پیامبر خدا، ص ۲۲۲– ۲۱۰، همان مصدر. نهج البلاغه.

۳– دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند جز پیامبری که از او خشنود باشد که در این‌صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانی خواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند و خدا بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

ص: ۳۱

همانگونه که آیات سوره جن نیز بر کنترل کامل پروردگار عالم بر افعال رسولان برای این‌که کاملًا طبق دستور ربوبی عمل کنند دلالت دارد.

بنابراین چگونه ممکن است مسلمانی که به قرآن معتقد است و به آیات ذکر شده فوق معتقد است به اشتباه جبرئیل علیه السلام در مأموریت نیز معتقد باشد؟!

با توجه به روایات مشحون از تواضع و اعتراف به تلمذ که از امیرالمؤمنین علیه السلام بدست ما رسیده، چگونه ممکن است شیعه در حالی‌که با اعتقاد به امامت بلا فصل آن بزرگوار افتخار می‌کند درباره مولا علی علیه السلام و نسبتش به پیامبر صلی الله علیه و آله نظری بر خلاف نظر خود علی علیه السلام داشته باشد و او را بالاتر از پیامبر بداند؟!

اما نعوذ باللّه اعتقاد به الاهیت علی علیه السلام که کفر صریح است، اعتقاد اقلیتی انحرافی و انشعابی است که از نظر فقه شیعه محکوم به کفر و نجاست هستند، ارتباطی به شیعه ندارد.

برای این‌که معلوم شود چه کسی اهل غلو است خوبست جلد ۷ و ۸ الغدیر تورّقی شود تا غلاهٔ شناخته شوند!

شیعیان و دلایل گفتن سلام و صلوات بر معصومین و امامان

ص:۳۲

پرسش: چرا موقعی که شیعیان، نام امامان خود را می‌برند به جای رضی اللَّه عنهم از سلام اللَّه علیهم یا از صلوات اللَّه علیهم استفاده می کنند. در صورتی که بر طبق آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً؛ خداوند و فرشتگانش به روان پاک پیغمبر درود می‌فرستند، ای اهل ایمان، شما هم بر او درود فرستاده و سلام گویید و تسلیم فرمان او شوید (۱). بنابراین سلام و صلوات مخصوص نبی گرامی صلی الله علیه و آله اسلام است و شیعیان بر خلاف نص صریح قرآن، عمل می کنند. آیا این کار هم بدعت و هم غلو نیست؟

پاسخ: شیعیان نیز معتقدند که عملی برخلاف نص قرآن مجید نباید انجام شود. اما مطالب سؤال فوق به دلیل زیر بدعت و غلو نمی‌باشد.

اولا آیه مورد اشاره فقط سلام و صلوات فرستادن بر رسول‌اللَّه را امر نموده و هرگز از سلام و صلوات فرستادن بر دیگران ممانعت ننموده است. مثلا در آیه ۱۵۷ بقره الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ خداوند صلوات را بر بندگان زیادی که شامل این آیه شوند نثار می کند، بلکه بر اساس آیه ۴۲ احزاب هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً، این درباره صلوات و در مورد سلام نیز، نه تنها منتفی نیست بلکه آیات قرآن آن را تشویق می کند.

وَإِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ (انعام- ۵۴)

ملائکه بر مؤمنان سلام می کنند، رعد آیه ۲۴؛ و تحیت مؤمنان در بهشت به یکدیگر سلام است، ابراهیم- ۲۳.

۱- احزاب ۳۳: ۵۶.

ص: ۳۳

تا اینجا مربوط به عامه اهل ایمان است که درود و سلام بر آن‌ها منعی ندارد. اما در مورد اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به دلائل زیادی که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود از فضیلت بیشتری برخوردار است.

خداوند در سوره صافات می‌فرماید: سَلامٌ عَلَی آلِ یاسِینَ (۱)

و یا در همین سوره، مرتب بر سایر انبیای عظام سلام می‌فرستد: سَلامٌ عَلَی الْمُرسَلِینَ (۲)

، سَلامٌ عَلَی نُوحٍ فِی الْعَالَمِینَ (۳)، سَلامٌ عَلَی إِبْراهِیمَ (۴)

، سَلامٌ عَلَی مُوسَی وَ هَارُونَ (۵)

، واضح است که در این آیات، نوح، ابراهیم، موسی و هارون جملگی پیامبران الهی هستند و بر آن‌ها سلام گفته است. اما (یاسین) یکی از نام‌های حضرت ختمی مرتبت است و سلام بر آل او یعنی سلام بر اهلبیت و اولاد او. بنابراین چون در هیچ جای قرآن بر اولاد سایر پیامبران به جز اولاد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سلام نشده است، پس سَلامٌ عَلَی آلِ یاسِینَ یعنی سلام بر اولاد خاتم الانبیا. مخصوصاً در قران مجید و به منظور روشنگری بیشتر امت، پنج نام از دوازده نام مبارک پیغمبر را آورده است که عبارتند از: (نون، یس، محمد، احمد و عبداللّه)

از نظر علمای شیعه، مراد از آل یاسین یقیناً آل محمد می‌باشد. بسیاری از علمای اهل سنت نیز این گونه برداشت نموده‌اند. مثلًا ابن حجر در صواعق محرقه از ابن عباس و جمعی دیگر از مفسرین نقل می‌کند که: «مراد از آل یاسین، آل محمد (۶) می‌باشد». این تفسیر را امام فخر رازی در جلد هفتم تفسیر کبیرش، نقاش از کلبی در باب دوم و نیز سید ابی‌بکر شهاب الدین علوی در باب اول کتاب «رشفهٔ الصادی من بحر فضائل بنی‌النبی الهادی» بیان کرده است. مهمتر از این مطالب آن چیزی است که امام فخر رازی

۱- صافات ۳۷: ۱۳۰. بنابر قرائتی، «سلامٌ علی آل یاسین» می‌باشد.

۲- صافات ۳۷: ۱۸۱.

۳- صافات ۳۷: ۷۹.

۴- صافات ۳۷: ۱۰۹.

۵- صافات ۳۷: ۱۲۰.

۶- فتح الباری، ج ۶۵، ص ۲۶۵؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۶ ص ۴۳۵؛ تنبیه الغافلین، ص ۱۴۶؛ شبهای‌پیشاور، ص ۱۸۰ «أَنَّ الْمُرَادَ بِذَلِکَ سَلامٌ عَلی آلِ مُحَمّد».

ص: ۳۴

ذکر کرده است «اهل‌بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری می‌کنند:

۱. در سلام؛ که خدای متعال فرموده است: سلام بر پیغمبر بزرگوار و نیز بر آل‌یاسین (یعنی سلام بر آل محمد).

۲. در صلوات بر آن حضرت؛ که در تشهد نماز، بر اهل بیت او صلوات فرستاده می‌شود.

۳. در طهارت؛ که خدای متعال فرموده است: طه. یعنی ای طاهر و آیه تطهیر را نازل کرده است.

۴. در تحریم صدقه؛ که بر پیغمبر و بر اهل پیغمبر صدقه حرام است.

۵. در محبت؛ که خدای متعال فرموده است: بگو اگر شما خدا را دوست می‌دارید، مرا متابعت کنید تا خدا شما را دوست بدارد.

درباره اهل‌بیت آن حضرت فرموده است:

ای محمد؛ به آن‌ها (امت) بگو: من از شما بجز دوستی ذوالقربی و اهل بیتم اجر و مزدی نمی‌خواهم (۱)».

بخاری و مسلم در صحیح خود آورده‌اند که پیغمبر فرمود: «بین من و اهل‌بیت من در صلوات جدایی نیندازید» به طوری که وقتی آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً بر پیغمبر نازل گردید از ایشان سؤال شد: یا رسول‌اللَّه؛ چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت در پاسخ فرمود:

«اللهم صل علی محمد و آل محمد». امام فخر رازی نیز در جلد ششم تفسیر کبیر پاسخ ایشان را چنین نقل می‌کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلَی إِبْرَاهِیمَ وَ عَلَی آلِ إِبْرَاهِیمَ وَ بَارِکْ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَما بَارَکْتَ عَلَی إِبْرَاهِیمَ وَ عَلَی آلِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ». ابن حجر، دنباله این پرسش را چنین روایت می‌کند که پیغمبر فرمود: «صلوات بریده و بترا بر من نفرستید (۲)» و ادامه داد که صلوات بترا مثل

۱- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۷۰ به نقل از ابن حجر در صواعق از قول فخر الدین رازی؛ نظم دررالسمطین، ص ۲۹۳؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۰ «إن أهل بیته یساوونه فی خمسة أشیاء فی السلام قال السلام علیك أیها النبیّ و قال سلام علی آل یس و فی الصلاة علیه و علیهم فی التشهد و قال طه أی یا طاهر و قال: «وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» و فی تحریم الصدقة و فی المحبة قال اللَّه تعالی «فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ» و قال: «قُلْ لَا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی»».

۲- مصباح الفقیه، ج ۲، قسمت ۱، ص ۳۷۰؛ شبهای پیشاور، ص ۱۸۲ «لا تصلّوا علیّ الصلاة البترا»

ص: ۳۵

«اللهم صل علی محمد» می‌باشد که تکمیل شده آن باید به صورت «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» باشد. حتی سید ابی‌بکر شهاب الدین علوی، از علمای اهل تسنن در باب دوم از کتاب «رشفهٔ الصادی من بحر فضائل بنی‌النّبی الهادی»، صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز واجب شمرده است. (۱) شافعی و دیگران بر این عقیده‌اند و در شعر معروف خود به آن اشاره کرده است:

یا أهل‌بیت رسول اللَّه حبّکم فرض من اللَّه فی القرآن أنزله

کفاکم من عظیم القدر أنّکم من لَمْ یُصلّ علیکُم لا صَلاةَ لَهُ

ای اهل‌بیت رسول‌اللَّه دوستی شما را خداوند در قرآن واجب نموده است. در بزرگی و مقام شما همین بس که هر کس بر شما (آل محمد) صلوات نفرستد نمازش قبول نمی‌شود.

یادآوری‌این نکته ضروری‌است که‌خود اهل سنت نیز بین علی علیه السلام و سایر خلفا فرق می‌گذارند ونوعاً درباره ایشان کرم‌اللَّه وجهه یا علیه السلام (نظیر فصول المهمّهٔ) می‌گویند و به نظر می‌رسد که رضی اللَّه عنه را نسبت به ایشان روا نمی‌دانند. زیرا موجب این گمان می‌شود که ایشان با دیگران برابر است و حال آن‌که خود می‌فهمند که وجداناً این طور نیست.

خوب سلام و صلوات بر ائمه هدی علیهم السلام بدعت است! اما آیا حذف «حَیَّ عَلَى خَیْرِ الْعَمَلِ» در زمان خلیفه دوم سنت نیست؟ آیا تحریم متعه حج و متعه نساء در زمان او سنت نیست؟ آیا خواندن نوافل ماه مبارک رمضان بصورت جماعت سنت نیست؟ در حالی‌که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت خلیفه دوم، «حَیَّ عَلَى خَیْرِ الْعَمَلِ» در اذان گفته می‌شد، متعه حج و متعه نساء مورد عمل واقع می‌شد و نوافل فرادی خوانده می‌شد، و او به اجتهاد خود این تغییرات را ایجاد کرد، این‌ها بدعت و خروج از سنت است یا سلام کردن مؤمنان به یکدیگر و سلام آن‌ها بر فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؟

شیعیان چند گروه‌اند و کدام یک از آنها حق است؟

۱- نسائی، دارقطنی، ابن حجر، بیهقی، ابو اسحق مروزی، سمهودی، دووی در تنقیح- سراج الدین‌قصیمی نیز بر این نظراند. همه در ص ۲۹ تا ۳۵ باب ۲- «رشفهٔ الصادی من بحر فضائل بنی‌النبی الهادی». چاپ اعلامیه مصر ۱۳۰۳ هجری.

ص:۳۶

پرسش: شیعیان به چند دسته تقسیم می‌شوند و کدامیک از آنان بر حق می‌باشند؟

پاسخ: شیعیان واقعی که همان بندگان مطیع خدا و پیروان خاندان رسالت می‌باشند، بیش از یک گروه نیستند. شیعیان، دوازده امامی هستند که امام اول آن‌ها علی ابن ابی‌طالب علیه السلام است و فرزندانش حسن و حسین ... تا حضرت حجت مهدی صاحب الزمان (عج)- که هم اینک از دیده‌ها پنهان است، امامان بعدی آن‌ها می‌باشند. در طول تاریخ گروه‌های منحرف دیگری به نام تشیع و شیعه ظهور نموده‌اند که غیر از مذهب شیعه دوازده امامی که از طرف پیامبر و امیرالمؤمنین علی علیه السلام منصوص است، سه دسته دیگر خود را پیرو امیرالمومنین علی علیه السلام می‌دانند، (فرقه‌های دیگری هم بوده‌اند که منقرض شده‌اند). این سه دسته عبارتند از:

۱. زیدیه؛ که خود را پیرو زید بن علی بن الحسین علیه السلام می‌دانند و مبادی اعتقادی آن‌ها با مذهب اثنی عشری از هر نظر متفاوت است و در یمن و اطراف آن حضور دارند.

البته خود زید بن علی بن الحسین تابع برادر بزرگترش امام محمد باقر علیه السلام بود و هیچگونه ادعایی نداشته است.

۲. اسماعیلیه؛ که خود را پیرو اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام می‌دانند (و در گذشته حکومت فاطمیان را در مصر داشته‌اند و دانشگاه الازهر بنام جامعهٔ الزهرا را تأسیس کرده‌اند که با رفتن آن‌ها تغییر نام گرفته) و اکنون در ایران و مصر حضور دارند. اسماعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام فوت کرد و خود حضرت ایشان را تشیع و بخاک سپرد و در چند محل از حاضرین در مرگ وی استشهاد کرد.

۳. رفَضَه و غلاهٔ؛ که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام غلو تا حد الاهیت می‌کنند که آن‌ها جزو دسته بندی شیعیان به‌حساب نمی‌آیند و همانطور که گذشت شیعیان آن‌ها را کافر می‌دانند و امیرالمؤمنین از آن‌ها برائت جسته‌اند.

در مقابل این سه گروه، فرقه دیگری وجود دارد که شیعه امامیه اثنی عشری

ص: ۳۷

(دوازده امامی) نام دارند و شیعه واقعی هستند. این گروه معتقد به ذات واجب الوجود حضرت احدیت- جل و علا- می‌باشند که احد و واحد است، نظیر و شبیه و عدیل ندارد، نه جسم است و نه صورت، نه عرض است و نه جوهر و از جمیع صفات امکانیه مبرا است.

او را خالق اعراض و جواهر می‌دانند و شریکی در خلق موجودات و در افاضه فیوضات برای او قائل نیستند.

چون ذات واجب الوجودش هرگز قابل رؤیت نیست و از طرفی نیز خلق محتاج راهنمایی و هدایت اوست، لذا فرستادگان و رسولانی را از جنس بشر برگزیده، و آنان را با دلایل، براهین، معجزات، بیّنات و دستورهای کافی، به اقتضای احتیاجات هر زمان، برای هدایت بشر فرستاده است. تعداد آن‌ها بسیار می‌باشد؛ امّا تمامی آن‌ها تحت اوامر پنج پیغمبر اولو العزم یعنی:

۱. نوح شیخ الانبیا علیه السلام

۲. ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام

۳. موسی کلیم اللَّه علیه السلام

۴. عیسی روح اللَّه علیه السلام

۵. محمد مصطفی خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله؛

هادی و راهنمای بشریت بودند. شیعه معتقد است که دین و شریعت محمد صلی الله علیه و آله تا قیامت باقی است. بنابراین «آنچه که محمد حلال نموده تا روز قیامت حلال و آنچه را حرام نموده تا روز قیامت حرام است و شریعت او تا روز قیامت مستمر و پا بر جا است» (۱).

طبق اعتقاد شیعیان واقعی، خداوند متعال برای جمیع اعمال آدمی، سزا و جزایی معین فرموده که در بهشت و دوزخ به آن‌ها داده می‌شود. به همین جهت معتقد به یوم الجزا است، یعنی در آن روز تمام خلایق از ابتدای آفرینش تا آخرین نفر، دو باره زنده و به صحرای محشر آورده می‌شوند و پس از رسیدگی و محاکمه، به سزا یا جزای اعمال

۱- النص و الاجتهاد، ص ۱؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۴ حدیث ۴۷؛ التحفهٔ السنیه، ص ۱۱۳؛ شبهای‌پیشاور، ص ۱۸۹ «حَلالُ محمّد حلالٌ إلی یَومِ القِیامهٔ و حَرامُهُ حَرامٌ إلی یَوم القِیامهٔ و شریعَتُهُ مستمرهٔ إلی یَوم الْقِیامَةِ».

ص: ۳۸

خود می‌رسند.

سند محکم و ثابت شیعیان، همین قرآن کریم است که از زمان رسول اللّه صلی الله علیه و آله تا کنون دست نخورده و تحریف نشده می‌باشد و شیعیان عامل به دستورات آن هستند. شیعیان به همه احکام واجب مندرج در قرآن از قبیل نماز، روزه، زکاه، حج، جهاد و غیره معتقدند.

همچنین از کلیه معاصی و گناهان کبیره و صغیره نظیر شراب، قمار، زنا، لواط، ربا، قتل نفس و ظلم و ستم و غیر آن‌ها که در قرآن مجید و اخبار اهل‌بیت منع شده است، باید اجتناب نمایند.

از آنجایی که شیعیان بر این عقیده‌اند که همانگونه که احکام و دستورات الهی آورنده‌ای دارد که حکیم متعال او را برگزیده و معرفی نموده است، باید نگاهدارنده‌ای هم داشته باشد تا بعد از وفات آورنده (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) حافظ، حارس و نگهبان آن دین و شریعت باشد. همانگونه که خداوند این آورنده و پیغمبر را به مردم معرفی نموده است، بایستی وصی خلیفه و نگهدارنده دین را انتخاب و به وسیله آورنده دین (پیغمبر) به امت معرفی نماید. چون تمامی انبیا، اوصیا و جانشینان خود را به امر خدای متعال معرفی نموده‌اند، خاتم الانبیا که افضل و اکمل همه آن‌ها می‌باشد، برای جلوگیری از اختلاف و فساد در بین امتش آن‌ها را به حال خود رها ننموده و بر اساس همین سنت، اوصیای خود را به امر پروردگار معرفی نموده است. تعداد این اوصیا که از جانب خدای متعال معرفی شده‌اند، دوازده نفر به شرح زیر می‌باشند:

۱. اوّل آن‌ها سید الاوصیا علی ابن ابی‌طالب علیه السلام؛

۲. پس از او فرزندش حسن علیه السلام؛

۳. سپس برادرش الحسین علیه السلام؛

۴. سپس فرزندش علی زین العابدین علیه السلام؛

۵. سپس فرزندش محمد باقر العلوم علیه السلام؛

۶. سپس فرزندش جعفر الصادق علیه السلام؛

۷. سپس فرزندش موسی الکاظم علیه السلام؛

۸. سپس فرزندش علی الرضا علیه السلام؛

ص: ۳۹

۹. سپس فرزندش محمد التقی علیه السلام؛

۱۰. سپس فرزندش علی النقی علیه السلام؛

۱۱. سپس فرزندش حسن العسکری علیه السلام؛

۱۲. سپس فرزندش محمد المهدی علیه السلام و هو حجّهٔ القائم الذی غاب عن الانظار لا عن الأمصار ملأ اللَّه الأرض به قسطاً و عدلًا کما ملئت ظلماً و جوراً.

بر اساس اعتقاد شیعیان، این دوازده امام بر حق از جانب پروردگار و به وسیله پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله معرفی شده‌اند که بنابر اخبار متواتر، امام دوازدهم آن‌ها غیبت اختیار نموده است. در حقیقت خداونـد آن وجود مقدس را برای رفع ظلم و جور، و نیز نشر عدالت به عنوان ذخیره و مصلح کل قرار داده است.

این اخبار در احادیث اهل سنت نیز موجود است.

صحیح بخاری و صحیح مسلم در نگاه شیعه

ص:۴۰

پرسش: نظر شیعیان درباره دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم (و سایر صحاح) که بعد از قرآن مجید مرجع معتبر اهل سنت می‌باشد، چیست؟

پاسخ: بسیاری از علمای اهل سنّت، مثل شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی در «ارشاد الساری»، علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب «الامتاع فی احکام السماع»، شیخ عبد القادر بن محمد قرشی حنفی در «جواهر المضیئه فی طبقات الحنیفه» و شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در شرح صحیح و ابن القیم در «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» و ... صریحاً به برخی از احادیث صحیحین انتقاد داشته و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیف غیر صحیح در صحیحین موجود است؛ بعضی از روایات غیر صحیح، خنده آور و بعضاً کفرآمیز در آن‌ها وجود دارد. از جمله، اخبار کفرآمیزی درباره اعتقاد به جسمانیت و رؤیت جسمانی پروردگار در دنیا و آخرت وجود دارد. به‌طور مثال در باب فضل السجود من کتاب الأذان از جلد اول، باب الصراط من کتاب الرقاق از جلد چهارم و صفحه ۸۶ جلد اول صحیح بخاری، مطالبی در باب «إثبات رؤیهٔ المؤمنین ربهم فی الآخرهٔ» وجود دارد که دو نمونه آن در زیر آورده می‌شود.

«همانا شعله‌های آتش پیوسته زیاد می‌گردد و آرام نمی‌گیرد تا آن‌که خداوند پای خود را بر روی آتش نهاده و امر می‌کند که تا این زمان کافی است (۱)». همچنین ابو هریره روایت نموده که عده‌ای از مردم از رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا پروردگار خود را در روز قیامت می‌بینیم؟ ایشان فرمود: آری خواهید دید، مگر در یک روز صاف و آفتابی، در هنگام ظهر از مشاهده خورشید ضرری به شما می‌رسد؟ عرض کردند: خیر، پس فرمود:

آیا دیدن تمامی قرص ماه در شبهای بدون ابر به شما ضرری می‌رساند؟ عرض کردند خیر. ایشان در ادامه فرمود: لذا رؤیت پروردگار در قیامت به شما ضرری نخواهد رساند،

۱- دفع شبه التشبیه ص ۱۷؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۵ «قال أبو هریرهٔ: «أنّ النّار تزفر و تتغیّظ تغیّظاً شدیداًفلا تسکن حتّی یضع قدمه فیها فتقول قط قط أی حسبی حسبی».

ص: ۴۱

همانطوری که از دیدار یکی از آن دو به شما ضرری نمی‌رسد. چون روز قیامت فرا رسد، از جانب خداوند اعلام می‌شود که هرگروهی معبود خود را تبعیت کند. پس افرادی که غیر از خالق یگانه (بت‌ها) را پرستش کرده‌اند، همگی در آتش پرتاب می‌شوند.

به‌طوریکه به جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده‌اند فرد دیگری، خوب یا بد، در خارج جهنم باقی نماند. در آن حال، خالق عالمیان به صورت خاصی که بشر می‌تواند او را ببیند می‌آید، و می‌فرماید: من خالق شما هستم. مؤمنین می‌گویند: اگر تو خدا باشی، پناه به خدا می‌بریم! ما گروهی نیستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم. خداوند در جواب می‌گوید: آیا بین شما و خداوند نشانه‌ای است که با آن نشانه، خدا را ببینید و بشناسید؟ جواب دهند: آری، پس خداوند ساق پای خود را باز می‌کند (یعنی پای خود را عریان نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خود را بالا نموده و خداوند را در همان صورتی که نخستین بار دیده‌اند می‌بینند. پس می‌فرماید: من خدای شما هستم. آن‌ها هم اقرار کنند که تو خدای ما هستی (۱)». اصلا در این کتاب بابی (فصلی) تحت عنوان «اثبات رؤیت خدای متعال» وجود دارد. در صورتی که قرآن مجید، رؤیت پروردگار را صریحاً نفی نموده و در قرآن مجید می‌فرماید: لاـ تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ؛ «هیچ چشمی او را درک نمی‌کند و او همه دیدگان را مشاهده می‌کند.

او لطیف و نامرئی و به همه چیز آگاه است (۲)». وقتی حضرت موسی علیه السلام بر حسب فشار بنی‌اسراییل به هنگام مناجات، تقاضای رؤیت پروردگار را نمود رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ؛

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۵؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۲؛ شبهای‌پیشاور، ص ۱۹۵ «هل نری ربّنا یوم القیامهٔ؟ قال: نعم، هل تضارون فی رؤیهٔ الشمس بالظهرهٔ صحوا لیس معها سحاب، قالوا: لا یا رسول‌اللّٰه و هل تضارون فی الرؤیهٔ القمر لیلهٔ البدر صحوا لیس فیها سحاب؟ قالوا لا یا رسول‌اللّٰه، قال: ما تضارون فی رؤیهٔ اللّٰه یوم القیامهٔ إلّا کما تضارون فی رویهٔ أحدهما إذا کان یوم القیامهٔ إذن مؤذن لیتبع کلّ أمّهٔ ما کانت تعبد فلاـ یبقی أحد کان یعبد غیر اللّٰه من الأصنام و النصاب إلّا یتساقطون فی النار حتّی إذا لم یبق إلّا من کان یعبد اللّٰه من برّ و فاجر آتاهم ربّ العالمین فی أدنی صورهٔ من التی رأوه فیها و یقول أنا ربّکم فیقولون نعوذ باللّٰه منک لا نشرک باللّٰه شیئاً فیقول هل بینکم و بینه آیهٔ فتعرفونه بها؟! فیقولون: نعم، فیکشف اللّٰه عن ساق ثمّ یرفعون رؤوسهم و قد تحوّل فی صورهٔ التی رأوه فیها أول مرّهٔ فقال: أنا ربّکم فیقولون أنت ربّنا».

۲- انعام ۶: ۱۰۳.

ص: ۴۲

خدایا خود را به من آشکار نما تا تو را مشاهده نمایم، خداوند در پاسخ موسی گفت: قالَ لَنْ تَرانِی؛ «هرگز تا ابد مرا نخواهی دید». (۱) اما عده‌ای استناد به این پاسخ امام علی علیه السلام: «خدایی را که نبینم عبادت نمی‌کنم» (۲) به سؤال مرد یهودی که از ایشان پرسید: آیا در وقت عبادت خدا را می‌بینی؟ اشاره می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که حق تعالی دیدنی است. شیخ صدوق در کتاب «توحید» خود و شیخ کلینی در «اصول کافی» باب ابطال الرؤیه این خبر را به طور کامل چنین نقل می‌کنند: «عالم یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد: آیا در وقت عبادت خدا را می‌بینی؟ حضرت فرمود: خدایی را که نبینم عبادت نمی‌کنم. سؤال کرد چگونه او را می‌بینی؟ فرمود: ذات باری تعالی را با چشم سر نمی‌بینم، بلکه او را با چشم قلب به نور حقیقت و ایمان می‌بینم (۳)». بسیاری از علمای سنی، همانند قاضی بیضاوی و جاراللّه زمحشری رؤیت جسمانی خدای تعالی را محال عقلی دانسته‌اند. از آنجایی که فقط اجسام عنصری با چشم سر قابل رؤیت می‌باشند، لذا اعتقاد به رؤیت خداوند، چه در دنیا و چه در آخرت، قطعاً به معنای آن است که خدا را محاط خود در جهت خاص قرار داده و برای ذات او قائل به جسمانیت شویم.

بنابراین، خرافات بسیاری که در صحیحین وجود دارد اعتبار آن‌ها را مخدوش می‌کند. مثلًا امام بخاری در کتاب غسل خود، مسلم در باب فضائل موسی علیه السلام و امام احمد حنبل در جزء دوم مسند خود از ابوهریره چنین نقل نموده‌اند: قوم بنی‌اسراییل همگی با هم و بدون ستر عورت به آب رفته، خود را شستشو داده و به عورت‌های یکدیگر نگاه می‌کردند. چون این کار برای آن‌ها رسم و عادت شده بود، زشتی و قباحت آن از بین

۱- اعراف ۷: ۱۴۳.

۲- تفسیر صافی، ص ۸۴؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۱ صص ۶۴ و ۱۸۹، ج ۲ ص ۲۴؛ اللمعهٔ البیضاء، ص ۱۶۹؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۷ «لَمْ أَعْبُدْ رَبّاً لَمْ أرَه».

۳- بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴ و ج ۴۱، ص ۱۶؛ اضواء الصحیحین، ص ۱۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۷ «جَاءَ حِبْرٌ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ، فَقَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَلْ رَأَیْتَ رَبَّکَ حِینَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ وَیْلَکَ! مَا کُنْتُ أَعْبُدُ رَبّاً لَمْ أرَهُ. قَالَ: وَ کَیْفَ رَأَیْتَهُ؟ قَالَ: وَیْلَکَ لَا تُدْرِکُهُ الْعُیُونُ فِی مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیمَانِ».

ص: ۴۳

رفته بود. فقط حضرت موسی علیه السلام به تنهایی به آب می‌رفت تا کسی عورت او را نبیند.

بنی‌اسراییل این کار او را دلیل بر نقص وی پنداشته و تصور می‌کردند که مثلًا ایشان فتق دارد و نمی‌خواهد کسی از آن مطلع شود. روزی که حضرت موسی علیه السلام جهت غسل به داخل آب رفته بود، لباس‌ها را در آورده و بالای سنگی گذاشت، سنگ با لباس موسی فرار نمود، موسی علیه السلام به دنبال او می‌رفت و می‌گفت: ای سنگ، لباس هایم را کجا می‌بری؟ سنگ آن قدر با لباس موسی رفت و موسی علیه السلام همچنان لخت و بدون ستر عورت او را تعقیب کرد، تا آن‌که بنی‌اسراییل توانستند به عورت حضرت موسی علیه السلام نظر افکنند، و بالاخره دریافتند که موسی عیب و نقصی (فتق) ندارد. پس از آن، سنگ از حرکت باز ایستاد، موسی علیه السلام لباس‌هایش را گرفت و چنان بر سنگ تازیانه زد که سنگ شش یا هفت بار ناله کرد! (۱)». نسبت دادن چنین عملی به هر یک از ما چقدر زشت و سخیف است؟ چه رسد به این‌که آنرا به پیغمبر اولوالعزمی نسبت دهند. آیا می‌توان باور نمود که سنگ به حرکت در آید و لباس‌ها را ببرد و در واکنش به تازیانه زدن ناله هم بکند؟! در پاسخ این سؤال عده‌ای حرکت سنگ را مثل سایر معجزات، از قبیل اژدها شدن عصای موسی می‌دانند، و از این موضوع غافلند که صدور معجزات و خرق عادات بدان جهت است که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز و حق را ظاهر نماید. در صورتی که این عمل سنگ، فقط فضاحت را آشکار نموده و اصلًا احقاق حقی در کار نبوده است.

خبر دیگری از ابوهریره در جلد اول و جلد دوم صحیح بخاری و نیز در جلد دوم صحیح مسلم بدین گونه نقل شده است: «وقتی ملک الموت به خدمت موسی علیه السلام رسید، به محض این‌که از او خواست تا دعوت پروردگار را اجابت کند، حضرت موسی علیه السلام چنان سیلی به چشم ملک الموت زد که چشمش کور شد. پس ملک الموت به سوی پروردگار

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۵؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۸۳؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۸؛ شبهای پیشاور، ص ۱۹۹ «ففرّ الحجر بثوبه فجمع موسی بأثره یقول ثوبی حجر ثوبی حجر حتّی نظر بنوا اسرائیل إلی سوأة موسی فقالوا واللّه ما بموسی من بأس فقام الحجر بعد حتی نظر إلیه فأخذ موسی ثوبه فطفق بالحجر ضرباً فواللّه انّ بالحجر ندباً ستّة أو سبعة ...!».

ص: ۴۴

برگشت و گفت: مرا به سوی بنده‌ای فرستادی که اراده مردن ندارد و چشم مرا کور نمود.

آنگاه خداوند چشم ملک الموت را سالم نمود و به او فرمود: به سوی بنده‌ام برگرد و بگو: اگر طالب زندگی دنیا هستی، دست خود را بر پشت گاوی بگذار، هر چه مو به دست آمد به همان مقدار بر سالهای زندگانی تو اضافه خواهد شد (۱)». سپس امام احمد حنبل و محمد بن جریر طبری چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که تا آن هنگام ملک الموت به صورت علنی و آشکار برای قبض روح می‌آمد، ولی بعد از آن واقعه مجبور شد که پنهانی و مخفیانه برای قبض روح بیاید (شاید از ترس آن‌که هر دو چشمش کور نشود!)

مثالی دیگر؛ بخاری در جلد دوم صحیح خود باب «اللهو بالمحراب» و نیز مسلم در جلد اول صحیح خود باب «الرخصة فی اللعب الذی ...» از ابوهریره نقل می‌کنند: «در یک روز عید، جمعی از سیاحان سودانی در مسجد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب، مردم را سرگرم می‌کردند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: آیا می‌خواهی تماشا کنی؟ عایشه پاسخ داد آری یا رسول‌اللَّه. سپس حضرت، عایشه را طوری بر پشت خود سوار نمود که سرش را از روی شانه آن حضرت کشیده و صورت خود را به صورت مبارکش گذارد. حضرت آن‌ها را مرتبا ترغیب می‌نمود تا بهتر و خوبتر بازی کنند و عایشه لذت ببرد!. تا آن‌که عایشه خسته شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بر زمین گذاشت!». آیا چنین اخباری، جعل و بهتان به پیامبران الهی نیست؟!!

به دلیل وجود اخبار مشابهی که در صحیحین آمده است، اخبار آن‌ها باید مورد بررسی و تأمل قرار گیرد. چون در تاریخ، افراد زیادی مثل ابوهریره (۲) بوده‌اند که با دریافت پول از دربار معاویه، حدیث جعل می‌کرده‌اند. لذا این گونه احادیث، در میان

۱- مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۵؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۱، ص ۱۷۸؛ ابوهریره، ص ۷۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۰۱ «جاء ملک الموت إلی موسی علیه السلام فقال له: أجب ربّک، قال أبو هریرة: فلطم موسی عین ملک الموت ففقأها! فرجع الملک إلی اللَّه تعالی فقال: إنّک أرسلتنی إلی عبد لک لا یرید الموت، ففقأ عینی. قال: فرد اللَّه إلیه عینه و قال: ارجع إلی عبدی فقل: الحیاة ترید فإن کنت ترید الحیاة فضع یدک علی متن ثور فما تورات بیدک من شعرة فإنّک تعیش بها سنة».

۲- پیشتر گفته شد که عمر بن الخطاب او را به جرم جعل حدیث دروغ تازیانه زد.

ص: ۴۵

صحیحین زیاد به چشم می‌خورد.

در کتـاب «صـحیح بخاری» خوارج نهروان ثقه (۱) شـمرده شده‌انـد. مثلًا عمران‌بن حطان را که از سـران خوارج بوده و در مـدح ابن ملجم مرادی شـعر سـروده، ثقه دانسـته است. یـاران حجـاج بن یوسف از جمله اسـماعیل بن اوسط البجلی را که قاتل سـعید بن جبیر بوده، ثقه دانسـته است. عمر بن سـعد که قاتل امام حسـین علیه السـلام بوده را نیز ثقه دانسته است. بخاری روایت از امام صادق علیه السلام را ترک کرده، حال آن‌که شافعی و دیگران ایشان (امام صادق علیه السلام) را ثقه دانسته‌اند. (۲)

طلب حاجت از امامان (و از غیر خدا) و نذر برای شرک نیست؟

۱- حدیث در تعریف شـیعه، از نظر اعتبار به چهار بخش عمده تقسـیم می‌شود: ۱. صحیح ۲. حَسَن ۳. موثق‌یا ثقه ۴. ضعیف. ثقه یا موثق مورد اطمینان، آن حدیثی است که اسامیِ واسطه‌ها ذکر شده ولی در میان آن‌ها اشخاص غیر شیعه دوازده امامی نیز هستند، به شرط این‌که به راستی و درستی شناخته شده باشند.

۲- الغدیر، ج ۵، ص ۲۹۶.

ص:۴۶

پرسش: در کتب ادعیه شیعیان، زیاد دیده می‌شود که از امامان خود طلب حاجت می‌کنند. آیا از غیر خدا طلب حاجت کردن، دلالت بر شرک شیعیان ندارد؟

حتی فقیران شیعه در معابر عمومی یاعلی، یا حسین، یا ابوالفضل، یا امام رضا می‌گویند و کمتر کسی از آن‌ها از کلمه یا اللّه استفاده می‌کند که همگی آن‌ها از مظاهر شرک است (چون به غیر خدا توجه می‌کنند). یا نذورات خود را همواره نذر امام و امامزاده می‌کنند که نذر برای مخلوق و غیر خدا، شرک است.

پاسخ: قبل از پاسخ به این سؤال ابتدا باید تعریف روشن و دقیقی برای شرک، ارائه نمود.

۱. شرک جلی و آشکار، آن است که انسان در ذات یا صفات یا عبادات و افعال برای خداوند متعال شریک قرار دهد.

شرک در ذات: یعنی در الوهیت، ذات و وحدانیت خدای تعالی شریک قرار دهد. مثل نصاری که قائل به پدر، پسر و روح القدس می‌باشند. هر کدام از این سه، دارای یک ویژگی می‌باشند که دو تای دیگر ندارد و تا این سه با هم جمع نشوند ذات خداوندی بارز نگردد.

شرک در صفات: آن است که صفات خداوند متعال از قبیل علم، حکمت، قدرت، حیات ... را زاید بر ذات باری‌تعالی بدانند و این صفات را عین ذات او ندانند.

اشاعره این گونه می‌باشند.

شرک در افعال: آن است که خداوند را در معنی و حقیقت، بالذّات ندانند. یعنی فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر (کم یا زیاد، مستقیم یا غیر مستقیم) در افعال و تدابیر الهی بدانند. یا آن‌که امور بعد از خلقت را واگذار شده به خلق بدانند. یهودیان این گونه می‌باشند، زیرا آن‌ها معتقدند که خداوند وقتی خلایق را خلق نمود، از تدبیر امور بازماند

ص: ۴۷

و به ناچار، کار را به خلق واگذار نموده و خود به کناری رفت. غلات نیز بدین جهت که عقیده دارند خداوند امور را به امامان تفویض نموده تا آن‌ها خلق کنند و روزی دهند، این گونه می‌باشند. به همین جهت آن‌ها را مفوّضه نیز می گویند.

شرک در عبادت: آن است که در موقع عبادت توجه، حضور قلب و نیت خود را به غیر خدا متمایل سازد. بنابراین هر عبادتی که نیّت آن برای خلق باشد شرک است.

چون برای خدا شریک قرار می‌دهد و او را در مقام عبادت پرستش می کند.

۲. شرک خفی: شرک در اعمال، عبادات و طاعات است و تفاوت آن با شرک در عبادت، بسیار ظریف است. شرک در اسباب نمونه بارز شرک خفی است.

شرک در اسباب: و آن زمانی است که چشم امید و خوف به خلق و اسباب داشته باشیم. مثلًا یک کارمند، مستقلًا و منحصراً به اداره، کارفرما یا صاحب کارش توجه داشته باشد.

اما پاسخ به سؤال درباره شرک شیعیان:

حاجت خواستن از امامان:

اگر صرف حاجت خواستن و تقاضا نمودن از مخلوق، شرک باشد پس تمام خلایق مشرکند و اصلًا نمی‌توان موحدی پیدا نمود. واضح است که روابط اجتماعی جوامع انسانی بر پایه نیاز به یکدیگر بنا شده و کمک خواستن از دیگران در دنیا متداول است. به طوری که به سوی یکدیگر رفته و بدون این‌که نامی از خدای متعال برده شود تقاضای کمک از دیگری می‌نمایند. مثلًا:

مریضی به مطب پزشکی می‌رود و از او درخواست مداوا و معالجه می کند.

غریقی در آب فریاد می‌زند که از غرق شدن نجاتش دهند.

مظلومی به دادگاه می‌رود و از قاضی تقاضای دادرسی می کند.

طلبه و دانشجویی نزد استاد رفته و تقاضای آموزش و یادگیری می کند.

کسی که اموالش به سرقت رفته به کلانتری می‌رود و تقاضای پیداکردن اموال مسروقه را دارد.

کسی به نانوایی می‌رود و تقاضای چند قرص نان می کند.

ص: ۴۸

آیا می‌توان همگی این افراد را به دلیل این که در محاورات خویش، نامی از خدای متعال نمی‌برند مشرک دانست؟ یقیناً پاسخ منفی است. حتی بالاتر از همه این‌ها، انبیا نیز از خلایق، تقاضای کمک و یاری می‌طلبیده‌اند. در سوره نمل توجه و دقت شود که حضرت سلیمان به حضار مجلس گفت: قالَ یا أَیُّهَا الْمَلَؤُا أَیُّکُمْ یَأْتِینِی بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ قالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ وَ إِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی؛ کدامیک از شما تخت بلقیس را قبل از این‌که او نزد من آید و تسلیم امر من شود به اینجا خواهید آورد؟ از آن میان عفریت جن گفت:

من در آوردن تخت او به اندازه‌ای قادر و امینم که قبل از آن‌که تو از جایگاه قضاوت خود برخیزی آن را به حضورت می‌آورم. کس دیگری که به بعضی از علوم کتاب الهی دانا بود (آصف بن برخیا) گفت: من پیش از آن‌که چشم بر هم زنی تخت او را به اینجا می‌آورم. چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت: این توانایی از فضل خدای من است (۱)». بدیهی است که تخت بلقیس با آن عظمت را از راه دور آوردن، آن هم در یک چشم بر هم زدن کار مخلوق عاجز نیست.

بنابراین از تقاضا و استمداد طلبیدن سلیمان، جهت انتقال تخت بلقیس می‌توان دریافت که صرف کمک خواستن و تقاضا نمودن شرک نیست، زیرا شرک یک امر قلبی است.

از طرف دیگر خلفای اول و دوم، مخصوصاً به هنگام قضاوت و داوری بین مردم- که خود از آن عاجز بودند- به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه نموده و استمداد می‌طلبیدند.

نمونه‌های این استمداد در «مناقب» و «جلوه‌هایی از عدالت مولود کعبه» بسیار است. در زیر فقط به بیان یک مورد از مواردی که خلیفه دوم- عمر بن الخطاب- به اهل‌بیت و عترت پیغمبر علیهم السلام توسل نموده تا به نتیجه برسد بسنده می‌شود.

ابن حجر مکی در «صواعق محرقه» نقل می‌کند:

۱- نمل ۲۷: ۳۸ تا ۴۰.

ص: ۴۹

در سال ۱۷ هجری مردم به دفعات زیادی برای استسقا (دعای باران) می‌رفتند و نتیجه نمی‌گرفتند تا این‌که عمر- خلیفه دوم- گفت: فردا به وسیله کسی که دعایش مستجاب می‌گردد طلب آب خواهم کرد. خلیفه خود نزد عباس عموی پیغمبر رفت و گفت: با ما بیرون بیا تا به وسیله تو از خداوند متعال طلب آب نماییم. عباس گفت: باید صبر نمود تا وسیله آن مهیا شود. آنگاه به بنی‌هاشم خبر داد که لباس پاک پوشیده و بوی خوش نیز استعمال کنند. سپس امام علی علیه السلام در جلو و امام حسن علیه السلام در سمت راست و امام حسین علیه السلام در سمت چپ و بنی‌هاشم در پشت سر آن‌ها حرکت کردند. جناب عباس به عمر گفت: کس دیگری را با ما نفرست. آن‌ها رفتند تا به مصلی رسیدند و جناب عباس دست به دعا برداشت. جابر نقل می‌کند که هنوز دعا تمام نشده بود که ابرها به حرکت در آمد و باران باریدن گرفت. امام بخاری نیز در صحیح خود از عمر چنین نقل می‌کند:

«پروردگارا! ما به واسطه عموی پیغمبرمان به تو متوسل شدیم تا باران به ما عطا کنی. پس خداوند به آن‌ها باران عطا کرد (۱)». ابن ابی‌الحدید نیز در جلد دوم شرح نهج البلاغه خود نقل می‌کند: خلیفه با عموی پیغمبر جهت استسقا بیرون رفتند. خلیفه عمر در محل استسقا گفت: «پروردگارا! ما به واسطه عموی پیغمبرت و البته اجدادش و بزرگان آن‌ها به سوی تو متوسل شدیم. پس مقام پیغمبرت را در عموی او حفظ فرما؛ چون او ما را دلالت نموده که از درگاه با عظمت تو طلب شفاعت و استغفار نماییم (۲)».

۲. نذر امامان

در اکثر کتب فقهی شیعیان، فصلی به نام «باب نذر» وجود دارد و تمام رساله‌های مراجع تقلید و فتاوای آن‌ها بر این اصل استوار است که نذر، نوعی عبادت است و مانند بقیه عبادات باید برای خدا باشد. دو شرط «نیت قربه الی اللّٰه» و «صیغه نذر» را نیز لازمه آن دانسته‌اند. اگر یکی از آن دو شرط نباشد، نذر محقق نمی‌شود و این دو شرط مکمل

۱- رفع المناره، ص ۹۱؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۹ «اللّهمَّ إنّا نَتَوسَّلُ إلَیکَ بِعَمّ نَبِیّنا فَاسْقنا فَیسقون».

۲- الفایق فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۶، ص ۳۶۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۹ «اللّهمّ إنا نتقرّب إلیك بعمّ نبیّك و قفیهٔ آبائه و کبر رجاله ... فاحفظ اللهمّ نبیّك فی عمّه فقد دلونا به إلیك مستشفعین و مستغفرین».

ص: ۵۰

یکدیگرنـد. نیت نـذرماننـد بقیه عبادات باید برای خاطر خدا و رضایت او باشد. این نکات در تمام رساله‌های عملیه فقهای شـیعه به وضوح آمـده است. بنابراین در ادای نـذر، نیت برای غیر خـدا حتی نیت پیغمبر و امامان و آل محمد متصور نبوده و باطل کننده نذر است.

از آنجایی که تمام شیعیان بر این اعتقادند که اگر کسی «آل محمد» را خدای خود یا آن‌ها را شریک در ذات و صفات و افعال خدا بداند، قطعاً مشرک است پس نیت آن‌ها نمی‌تواند برای غیر خدا باشد.

اما شرط دوم که صیغه نذر باشد متمم شرط دوم و تثبیت کننده شرط اول است.

بدین معنا که نذر کننده باید در موقع نذر صـیغه بخواند و چنانچه نام خدا در آن صـیغه نباشد صـیغه نذر جاری نمی‌شود. مثلًا کسی که روزه نذر می‌کند باید بگوید: «برای خدا روزه می‌گیرم».

بنابراین شـیعیان معتقدنـد که هم نیت نـذر و هم صـیغه نـذر هر دو تأکید بر انجام نذر برای خدا دارند و باید برای رضای خدا باشد، ولی نـذر کننـده در مصـرف نـذر خود مختار است. مثلًا نذر می‌کند که گوسـفندی را برای خدا در حرم فلان امام یا امامزاده بکشد. حال می‌تواند آن را به فقرا بدهد یا اطعام کند و یا به هیئت و عزاداران آن امام و امام زاده بدهد.

یا مثلًا نذر می‌کند تا پول یا لباسـی را به اهالی یا فقرا یا عالم یا سـیدی از اولاد رسول‌اللّه بدهد. چون هم نیت و هم صیغه نذر هر دو تأکیـد بر انجام نـذر برای خـدا دارند، لذا هیچ اشـکالی بر آن وارد نیست. حال اگر بعضـی افراد از این اصل عدول نمایند، نمی‌توان عمل آن‌ها را به کل شیعیان تعمیم داد و اصول مسلم شیعه را خدشه دار نمود.

۳. اگر از شـیعیان عبارات و اصطلاحاتی چو «یا علی ادرکنی»، «یا حسین ادرکنی» و «یا مهدی ادرکنی» شنیده می‌شود، معنای آن «یا علی اللّه ادرکنی»، «یا حسـین اللّه ادرکنی» و «یا مهدی اللّه ادرکنی» نیست، بلکه چون دنیا دار اسباب است (۱) و شیعیان آن خاندان جلیل القدر را وسیله و اسباب نجات می‌دانند، لذا به وسیله آن‌ها به خدای متعال توجه می‌جویند.

۱- الصحیح من السیره، ج ۴، ص ۸۷؛ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۱۸ «أبی اللّه أن‌یجری الأمور إلّابأسبابها».

ص: ۵۱

به هر حال توجه مستقل ما در طلب حوایج و دفع مشکلات نسبت به ذات یگانه پروردگار همچنان محفوظ است. همانطور که در قرآن مجید آمده است یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَهَ؛ ای اهل ایمان تقوای خدا را پیشه کنید و با «وسیله» به درگاه با عظمت پروردگار بروید (۱)».

از آنجایی که شیعیان، آل محمد سلام اللَّه علیهم اجمعین را عباد اللَّه الصالحین و واسطه فیض از مبدأ فیاض می‌دانند، بنابراین توسل به آن‌ها را بر حسب دستور رسول گرامی اسلام لازم می‌دانند. برای صحت این ادعا نیز می‌توان به علمای اهل سنت، نظیر ابن ابی‌الحدید معتزلی استناد نمود. او در جلد چهارم شرح نهج البلاغه خود، خطبه حضرت زهرا علیها السلام درباره غصب فدک در حضور مهاجر و انصار را چنین نقل می‌کند:

«خدایی را حمد می‌کنم که از پرتو نور عظمتش اهل آسمان‌ها و زمین بندگی می‌کنند و هدف تمام وسایل، ذات اقدس اوست و ما در میان خلق «وسیله» هستیم (۲)».

«حدیث ثقلین» دلیل محکم و مطمئن دیگری مبنی بر جواز توسل و تمسک به آل محمد و اهل‌بیت رسالت است که حتی جماعت اهل سنت، مثل ابن حجر مکی در صواعق محرقه صحت آن را تأیید می‌کنند. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این حدیث می‌فرماید: «به درستی که در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم. یکی از آن‌ها کتاب خدا (قرآن مجید) و دیگری اهل‌بیت من است. پس هر کس که به آن‌ها توسل و تمسک جوید، قطعاً نجات خواهد یافت. هر کس از آن دوری نماید به تحقیق هلاک خواهد شد، و پس از من، هر کس که توسل و تمسک به آن‌ها جوید هرگز گمراه نخواهد شد (۳)».

۱- مائده ۵: ۳۵.

۲- سقیفه و فدک، ص ۱۰۰؛ صحیفهٔ الزهرا علیها السلام، ص ۲۷۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۲۱۹ «و احمدوا اللَّه الّذی لعظمته و نوره یبتغی من فی السموات و الأرض إلیه الوسیلهٔ و نحن وسیلته فی خلقه ...».

۳- المعیار و الموازنه، ص ۳۲۲؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۳۰؛ جامع الصغیر، ج ۲، صص ۱۵۶ و ۱۵۷؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۳۳۳ و ۴۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۵ «إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ، مَنْ تَوسل تمسّک بِهِما فَقَد نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنهُما فَقَد هَلَکَ ما إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً بعدی».

ص: ۵۲

«حدیث سفینه» سند محکم دیگر شیعیان در توسل به اهل‌بیت و آل محمد است که بیش از صد نفر از بزرگان اهل سنت، از جمله مسلم بن حجاج، احمد بن حنبل، جلال‌الدین سیوطی، فخر رازی، ثعلبی و محمد بن شافعی در کتب خود ثبت نموده‌اند که رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود: «به درستی که مثل اهل‌بیت من در میان شما به سان کشتی نوح است.

هر کس که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و آنان که از سوار شدن امتناع کردند هلاک گشتند (۱)». امام محمد بن ادریس شافعی آن را به شعر در آورده است و می‌توان آن را در کتاب علامه فاضل عجیلی به نام «ذخیرهٔ المآل» یافت.

بنابراین با بررسی موارد فوق می‌توان دریافت که شیعیان بنابر دستور پیامبر خود به خاندان ایشان توسل می‌جویند.

هم چنین با دقت و توجه به دعای شیعیان درباره چگونگی توسل نمودن به معصومین، به وضوح مشاهده می گردد که ائمه معصومین را یکی یکی مخاطب قرار داده و به آن‌ها گفته می‌شود «یَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ یَا سَیِّدَنَا وَ مَوْلانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَ اسْتَشْفَعْنَا وَ تَوَسَّلْنَا بِکَ إِلَی اللَّهِ وَ قَدَّمْنَاکَ بَیْنَ یَدَیْ حَاجَاتِنَا یَا وَجِیها عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» و سپس آن‌ها را نام می‌برند و می گویند «ای سید و مولای ما»، به وسیله شما به سوی خدای متعال توسل می‌جوییم و طلب شفاعت می کنیم. ای کسی که نزد خدای بزرگ آبرومند هستید ...» تا آخر که عموم خاندان رسالت را مخاطب قرار می‌دهند. در خطاب به آن‌ها گفته می‌شود «ای حجت خدا بر خلق». ملاحظه می‌شود که در همه جا نام مبارک پروردگار است و در هیچ جا برای او شریکی قرار داده نشده است. (۲)

از طرف دیگر رفع کامل شبهه به اصل شفاعت باز می گردد. خلاصه بحث این که با توجه به آیه مذکور (مائده ۳۵) اصل مسأله وسیله یا شفاعت در آیات دیگر قرآن پذیرفته

۱- مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۶۸؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۹۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۳؛ ینابیع المودةلذوی القربی، ج ۲، ص ۴۴۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۲۷ «إنّما مثل أهل بیتی فیکم کمثل سفینهٔ نوح من رکبها نجا و من تخلّف عنها هلک».

۲- به دعای توسل در مفاتیح الجنان مراجعه شود.

ص: ۵۳

شده، مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، (۱) ما مِنْ شَفِیعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ، (۲) یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ، (۳) وَلا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی (۴)

منتهی مطلب این است که آیات شفاعت (مانند آیات علم غیب) ابتدا شفاعت را به خود خداوند نسبت می‌دهند. در دسته بعد برای غیر خدا اثبات می‌کند و آن را مقید به اذن و مشیت خود می‌کند، یعنی هیچ موجودی استقلال در شفاعت ندارد. ولی شفاعت کننده و شفاعت شونده و اصل شفاعت شرایطی دارد که مورد رضایت و اذن خداوند باشد (وَلا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی انبیاء ۲۸) (۵)، در روایات اهل سنت نیز شفاعت مورد تأیید قرار گرفته شرح نووی، صحیح بخاری ج ۴، کتاب توحید باب ۲۴ ص ۳۹۲ (۶)، آنگاه که اصل شفاعت ثابت می‌شود، حق شفاعت پیامبران و ائمه معصومین از احادیث زیادی از جمله حدیث مذکور سفینه ثابت می‌شود که در کتب فریقین آمده است «ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی». (۷)

علاوه بر ائمه، دسته‌های دیگری حق شفاعت دارند از جمله ۱- فرشتگان

۱- بقره: ۲۵۵

۲- یونس: ۳

۳- طه: ۱۰۹

۴- انبیاء: ۲۸

۵- برای تفصیل بیشتر رجوع شود به المیزان ج ۱، ص ۱۵۸. تفسیر موضوعی قرآن آیهٔ اللّه جوادی آملی، ج ۵، ص ۱۱۷.

۶- نووی در شرح صحیح مسلم به نقل از قاضی عیاض: مذهب اهل سنت بر جواز شفاعت است عقلًا و بروجوب شفاعت است نقلًا، زیرا هم آیات تصریح دارد و هم اخبار صحیح .... تنها خوارج و گروهی از معتزله شفاعت را نپذیرفته‌اند و شفاعت پنج قسم است

۱- شفاعت پیامبر برای سرعت در حساب.

۲- شفاعت پیامبر برای ادخال به بهشت.

۳- شفاعت برای نجات از آتش

۴- شفاعت برای اهل آتش.

۵- شفاعت برای ترفیع درجه اهل بهشت. ر. ک. بحار الانوار ج ۸ ص ۶۱.

۷- صواعق محرقه ۸۹ و ۹۰، از امام احمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نقل قول نموده که ان لحدیث التمسک بالثقلین طرقاً کثیره وردت عن نیف و عشرین صحابیاً بیش از ۲۰ نفر صحابی نقل کرده‌اند

ص: ۵۴

۲- شهدا ۳- علما ۴- خویشاوندان ۵. همسایگان ۶. مؤمنین ۷- مجاهدان ۸- صدیقین ۹- اطفال سقط شده ۱۰- قران کریم ۱۱- و از همه مهمتر خود خداوند که همه شفاعت، با اذن و رضایت اوست. یادآوری این نکته ضروری است که به نص قرآن شهدا زنده‌اند و ائمه افضل بر شهدا هستند. بطریق اولی نزد خداوند رزق دارند و همان طور که پیامبر در حال حیات (۶۴ نساء) حق شفاعت دارد، همه دسته‌های مذکور می‌توانند بعد از وفات حق شفاعت داشته باشند.

تفاوت دیدگاه توحیدی اسلام با دیدگاه بت پرستان در مورد شفاعت این است که بت‌پرستان برای بت‌های خود حق شفاعت بالاستقلال قائل بودند و حق شفاعت به آن‌ها تفویض شده است. ولی همانطور که گذشت در اسلام شفاعت به نحو عدم استقلال به اذن و رضایت خدا برای گروهی که ذکر شد و از آیات و روایات نتیجه می‌شود فقط امکان پذیر است هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ (۱).

وهابیان به پیروی ابن تیمیه درباره شفاعت نظراتی دارند که با همه مذاهب اسلامی متفاوت است. آن‌ها با این‌که اصل شفاعت را پذیرفته‌اند ولی می‌گویند حق نداریم درخواست شفاعت از پیامبر و دیگران داشته باشیم بلکه باید از خدا بخواهیم که او پیامبر را در حق ما شفیع گرداند و این خلاف صریح قرآن است. یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا، (۲) وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ (۳)

... که گذشت.

بوسیدن ضریح ائمه و خواندن نماز زیارت در حرم امامان

۱- یونس: ۱۸.

۲- یوسف: ۹۷.

۳- نساء: ۶۴ و محمّد صلی الله علیه و آله: ۱۹.

ص:۵۵

پرسش: آیا خواندن نماز زیارت در حرم امامان، یا بوسیدن ضریح و قبور ائمه، سزاوار یک موحد مسلمان است و این گونه اعمال مرده پرستی و شرک نمی‌باشد؟

پاسخ: با پرسش چند سؤال که پاسخ روشنی دارند به تشریح و پاسخگویی سؤال فوق خواهیم پرداخت.

آیا به هنگام عیادت بیماران یا ملاقات زندانیان، بردن هدیه‌ای چون کتاب، دسته گل، میوه و یا چند کمپوت کار ناپسندی است؟

آیه به هنگام دیدار دوست، بردن هدیه‌ای هر چند کوچک، کار زشتی بوده و نشانه‌ای از شرک در آن است؟

آیا در هنگام ملاقات و دیدار یکی از عزیزانی که مدتی است او را ندیده‌اید، روبوسی و مصافحه نشانه پرستش آن فرد می‌باشد و کار زشت و ناپسندی است؟

در کتب اخبار و روایات، بابی تحت عنوان «ثواب هدیه دادن به مؤمن» وجود دارد و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هم بر آن سفارش نموده‌اند. بنابراین زمانی که شخصی به دیدار و ملاقات کسی می‌رود، هدیه بردن او نشانه‌ای از انسانیت اوست و از نظر اسلام نیز مستحب مؤکّد است. حال هنگامی که به دیدار یکی از دوستان یا بستگان متوفی خود می‌روید، چه هدیه‌ای می توان برایش برد؟ آیا می‌توان باز همان گل، کتاب، کمپوت و میوه را برای او برد؟ یا این‌که با قرآن خواندن، صلوات فرستادن، دعا کردن، ذکر و نماز خواندن و ... برایش خیرات می‌فرستید؟ به دلیل آشکار و واضح بودن پاسخ این سؤال، توصیه شده است تا برای ارواح والدین و مؤمنین نماز هدیه نمایید. نماز هدیه باید دقیقاً ویژگی بقیه نمازهای یومیه را داشته باشد و عیناً مانند آن‌ها باشد، یعنی هم قربه الی اللّه و هم رو به قبله باشد. در حال خواندن چنین نماز هدیه‌ای با شرایط فوق، چه نشانه‌ای از شرک می توان یافت؟!

بر این اساس است که پیشوایان دینی تأکید نموده‌اند که زائرین

ص: ۵۶

پس از زیارت ائمه، دو رکعت نماز قربه الی اللّه خوانده و ثوابش را نثار روح آن‌ها نمایند.

به دنبال علاقه وافر شیعیان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام طبیعی است اگر شیعه بخواهد نسبت به کسی شرک ورزد و یا درباره او غلو نمایـد لاجرم بایستی این کار را برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام از همه بیشتر و شدیـدتر انجام دهـد. بنابراین پس از بررسی آداب زیارت آن‌امام، چنانچه آثار شرک در زیارت‌نامه امام‌علی علیه السلام وجودنداشته باشد، منطقی است که در زیارت نامه بقیه ائمه که اولاد او می‌باشند نیز آثار شرک وجود نداشته باشد.

در آداب زیارت ایشان آمده است: چون به خندق کوفه رسیدی بگو «اللّه أکبر أهل الکبریاء و المجد و العظمهٔ اللّه أکبر أهل التکبیر و التقـدیس ...» و چون به دروازه نجف رسیدی بگو الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ ... و چون به در ورودی صحن مطهر رسیدی بخوان «أَشْهَدُ أنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ...» و وقتی که به بقعه مبارکه رسیدی بخوان «أَشْهَدُ أنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ ...». سپس زیارت‌های گوناگون دیگری که شامل سلام بر پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام است را بخواند. پس از اتمام زیارت نامه، دو رکعت نماز به عنوان هدیه برای آن امام بخواند. نماز هم بایـد بـا همـان ویژگی فوق و بـا نیت تقرب به خـدا و رو به قبله باشـد. پس از فراغت از نمـاز و در تعقیبات نماز، این دعا را باید بخواند «پروردگارا دو رکعت نماز به سوی سید و مولای خود، ولی تو و برادر رسول تو، امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب علیه السلام هدیه نمودم ... (۱).»

تا آنجا که میگویند: خدایا برای تو نماز و رکوع و سجده کردم زیرا برای غیر تو نماز و رکوع و سجود جائز نیست که خدائی غیر از تو نیست ...

آیا زیارت‌نامه‌ای که از آغاز تا فرجامش ذکر است و حمد و ستایش خدا و

۱- المزار، ص ۵۰؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۶۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۴۶ «اللهم إنی صلیت هاتین الرکعتین هدیهٔ منی إلی سیدی و مولای ولیک و أخی رسولک أمیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن أبی طالب صلوات اللّه علیه و علی آله اللهمّ فصلّ علی محمّد و آل محمّد و تقبّلها منّی و أجزنی علی ذلک جزاء المحسنین، اللهمّ لک صلّیت و لک رکعت و لک سجدت وحدک لا شریک لک لأنّه لا تکون الصلاهٔ و الرکوع و السجود إلّا لک لأنّک أنت اللّه لا إله إلّا أنت».

ص: ۵۷

وحدانیت حق و شهادت به رسالت محمد صلی الله علیه و آله، اگر علی علیه السلام را عبد صالح خدا بخواند شرک است؟! باید گفت نه تنها شرک نیست که توحید محض است؟!

اما درباره بوسیدن ضریح و قبور ائمه که بسیاری از مخالفان شیعه آن را حمل بر سجده می‌کنند باید گفت: اولًا «اعمال هر کسی در گرو نیت او می‌باشد (۱)». ثانیاً بوسیدن ضریح و قبور ائمه به قصد سجده بر آن‌ها نیست بلکه برای اظهار شدت و کثرت علاقه و محبت به آن‌ها است. بنابراین، این کار به منزله تکریم و تعظیم آن‌ها است و هیچ شیعه‌ای به قصد و نیت خدا بودن یا شریک برای خدا قرار دادن، هرگز این چنین بر روی خاک نمی‌افتد (۲). اگر اینگونه اعمال شرک و کفر می‌بود پیامبران گذشته چنین کارهایی را انجام نمی‌دادند. همانطور که می‌دانید قبلًا در زمان حضرت یوسف و یعقوب علیهما السلام که هر دو پیامبر الهی بوده‌اند، اینگونه کارها انجام می‌شده است. قرآن مجید می‌فرماید: وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا؛ پدر و مادر را بر تخت نشاندند و آنگاه به خاک افتادند و او را سجده نمودند.

در آن هنگام یوسف به پدرش گفت: این تعبیر خوابی است که قبلًا دیده‌ام و پروردگار آن خواب (۳) را محقق گردانید (۴). در مقابل این عمل نه حضرت یوسف و نه پدرشان حضرت یعقوب آن‌ها را منع نکرده‌اند.

سجده روی خاک یا تربت حضرت سید الشهدا علیه السلام سجده برای خداست نه سجده به خاک، همانند سجده فرشتگان به آدم که اطاعت خداوند و انجام فرامین او بودند.

آنکه آدم در برابر خدا قرار گرفته و به جای خداوند به او سجده شود.

۱- شرح سنن النسائی، ج ۷، ص ۲۴۲؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۹ «إنّما الأعمال بالنّیات».

۲- هر چند شایسته نیست با چنین حالتی که مخصوص‌خدای متعال است در برابر و مقابل غیر خدا وبدون نیت قرار گیرد.

۳- در ابتدای همین سوره خبر می‌دهد که یوسف به پدرش گفت: خواب دیده‌ام که آفتاب و ماه و یازده‌ستاره مرا سجده می‌کردند. حضرت یعقوب چنین تعبیر کرد که به زودی به مقام بزرگی خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تعظیم خواهند کرد.

۴- یوسف ۱۲: ۱۰۰.

ص: ۵۸

آیا می‌توان گفت که آن دو پیامبر الهی و نیز ملائکه مشرک بوده‌اند و فقط ابلیس موحد بوده است؟ سجده بر آدم به نص صریح قرآن توحید محض و به فرمان الهی بوده است.

اما درباره بوسیدن و لمس کردن در و دیوار و ضریح معصومین و امام زاده‌ها و اشیای متعلق به آنان باید گفت: این کار نه تنها بدعت و حرام نیست بلکه به دلیل متبرک بودن آن‌ها ریشه در رفتار پیامبران پیشین نیز دارد. در قرآن مجید آمده است که وقتی حضرت یوسف خود را به برادرانش معرفی نمود و آن‌ها را مورد عفو و بخشش قرار داد، به آن‌ها گفت: اذْهَبُواْ بِقَمِیصِی هَذَا فالقُوهُ عَلَی وَجْهِ أَبِی یَأتِ بَصِیراً؛ پیراهنم را با خود نزد پدرم ببرید و بر صورتش افکنید تا دیدگانش بینا گردد (۱)». سپس در جای دیگری از همین سوره آمده است: فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشِیرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً؛ چون مژده دهنده نزد پدر آمد، پیراهن را بر صورت پدر افکند و یعقوب بینایی خود را بازیافت. (۲)»

آیا می‌توان رفتار این دو پیامبر الهی- یوسف صدیق که توصیه به مالیدن پیراهن بر چشمان پدرش نموده و یعقوب که آن را انجام داده است- را شرک به خدا و حرام دانست؟ آن هم داستانی که از زبان قرآن مجید نقل شده است؟

علاوه بر این، در صحیح بخاری از عبداللّه بن عمر نقل شده است که: «پیامبر را در حالی دیدم که حجرالاسود را لمس می‌کرد و می‌بوسید (۳)». بر همین مبنا است که کلیه مسلمین جهان به هنگام زیارت خانه خدا، برای لمس کردن و بوییدن حجرالاسود مدتها به صف می‌ایستند.

حال که بوسیدن سنگ حجرالاسود و لمس کردن پیران یوسف و مالیدن بر چشم مجاز می‌باشد، بدیهی است که می‌توان در و دیوار و ضریح امامان را لمس نمود و بوسید، زیرا تفاوتی بین اشیا (از جهت متبرک بودن آن‌ها) وجود ندارد؟!

۱- یوسف ۱۲: ۹۳

۲- یوسف ۱۲: ۹۶

۳- مسند احمد، ج ۱، صص ۱۶ و ۲۶؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۶۰ «رأیت رسول‌اللّه یستلمه و یقبّله».

ص: ۵۹

بایـد توجه داشت بوسـیدن قبور ائمه از روی «محبت» است نه از روی «عبودیت»، و آیا هرکسـی را از روی محبت بوسـیدند، عبادت کرده‌انـد؟!! مانند بوسـیدن فرزند، بوسـیدن عکس و یا وسائلی که یادگار فرزندی است که به مسافرت رفته و یا از دنیا رفته، شـرك است.

احمد بن حنبل در مسـند (ج ۶، ص ۷۶) و ابن شـبه در تاریـخ مدینه (ج ۱، ص ۹۰) از عایشه نقل می‌کند: پیامبر رفتند و بازگشـتند سؤال کردم کجا بودید؟ فرمود: به من امر شد به بقیع بروم برای آن‌ها دعا کنم و بر آن‌ها نماز بخوانم.

نظریه‌ی علمای اهل سنت درباره‌ی تبرّک، مس منبر و قبر پیامبر و صالحان

ص:۶۰

پرسش: نظر علمای اهل سنّت در باره تبرک و مس منبر و قبر پیامبر و قبور صالحین چیست؟

پاسخ:

۱. عبداللَّه فرزند احمد بن حنبل می‌گوید از پدرم سؤال شد که مس منبر رسول‌اللَّه و تبرک به‌آن و بوسیدن قبر شریف به قصد ثواب چه حکمی دارد؟ پدرم گفت اشکالی ندارد. (۱)

۲. رملی شافعی: تبرک به قبر پیامبر و یا علما و یا اولیا جائز است و بوسیدن و استلام آن اشکالی ندارد. (۲)

۳. محب الدین طبری شافعی: بوسیدن قبر و دست گذاشتن بر روی آن جایز است و سیره عمل علماء و صالحان بر آن است. (۳)

۴. عسقلانی می‌گوید: در زمان عمر مردم گرفتار قحطی و خشکسالی شدند، یکی از اصحاب پیامبر به قبر پیامبر متوسل شد، گفت یا رسول‌اللَّه استسق لأمّتک فانّهم قد هلکو. (۴)

۵. دانشمندانی چون ابن حیان، ابن خزیمه، ابو علی خلال، شیخ الحنابله در زمان گرفتاری به قبور اهل‌بیت پیامبر متوسل می‌شدند. (۵)

دلایل زیارت اموات و پیشوایان و دعا برای آن‌ها

۱- وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۴۱۴

۲- کنز المطالب، ص ۲۱۹

۳- اسنی المطالب، ج ۱، ص ۳۳۱

۴- فتح الباری، ج ۲، ص ۵۵۷

۵- کتاب الثقات، ج ۸، ص ۴۵۶، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹، تاریخ بغداد ج ۱، ص ۱۲۰.

ص:۶۱

پرسش: چرا شیعیان به زیارت اموات و پیشوایان خود، می‌روند و دعا می‌کنند و با آن‌ها صحبت می‌کنند؟

پاسخ: یکی از عقاید محکم و استوار الهیون که آن‌ها را از مادیون متمایز می‌سازد، اعتقاد به حیات جاودان پس از مرگ و بقای روح پس از فنای جسم می‌باشد. بر اساس این اعتقاد، جسم و بدن افراد از بین می‌رود ولی در عالم برزخ، روح و نفس آدمی در قالبی دیگر و بسیار لطیف‌تر زنده خواهد ماند. هر کس بر اساس اعمالش در دنیا، از نعمات الهی متنعم و یا معذب خواهد بود. استناد ما به آیات قرآنی است که شهدا را زنده خطاب می‌کند و آن‌ها را متنعم به نعمات الهی می‌داند. خداوند در قران کریم می‌فرماید:

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ؛ گمان نکنید که کشته شدگان در راه خدا مرده‌اند بلکه آن‌ها زنده و نزد خدای خود روزی می‌خورند (۱)». به ویژه در ادامه همین آیه، حالت عمومی‌تری را بیان کرده و می‌فرماید:

وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ؛ به مؤمنانی که به شهدا نپیوسته‌اند مژده دهید که در پس آن‌ها خواهند آمد (برای آخرت خواهند شتافت) و از مردن نهراسند و غمگین و ناراحت نباشند (۲)». با توجه به آیات قرآنی، آیا می‌توان شهدا و مؤمنین را مرده پنداشت؟ واضح است که پاسخ منفی است و در حقیقت آن‌ها زنده‌اند. اما آیا زنده بودن این اشخاص، فقط منحصر و محدود به روزی خوردن و ارتزاق آن‌ها است و سایر ویژگی‌های زندگان را ندارند؟ آیا زنده بودن آن‌ها فقط به دهان و دندان داشتن برای خوردن است، ولی گوش و زبان برای شنیدن و جواب دادن ندارند؟ یقیناً اینگونه نیست، چون زنده‌اند، قادر به شنیدن و حرف زدن هم

۱- آل عمران ۳: ۱۶۹

۲- آل عمران ۳: ۱۷۰

ص: ۶۲

می‌باشند؛ منتهی گوش‌های ما قادر به شنیدن صدای آن‌ها نیست.

به دلایل فوق و بر اساس اعتقاد شیعیان، امامان، صالحین و شهدا زنده‌اند و ما در مقابل قبور آن‌ها ایستاده و با آن‌ها سخن می گوییم. برای آن‌ها دعا، قرآن و نماز می‌خوانیم و حاجات خود را به واسطه مقام، ارج، قرب و عزتی که نزد پروردگار دارند با آن‌ها در میان گذاشته تا آن‌ها نزد خدا شفاعت کنند و برای ما دعا کنند تا خداوند به ما نیز توجه نماید. اما اجابت این حوایج بستگی به اراده ذات حق تعالی دارد. بی‌جهت نیست که در زیارت حضرت سید الشهدا امام حسین علیه السلام آمده است: «شهادت می‌دهم که کلام مرا می‌شنوی و جواب مرا می‌دهی (۱)» یا در خطبه ۸۳ نهج البلاغه آمده «این مطلب را از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بگیرید که او فرموده است: هر کس از ما بمیرد در حقیقت مرده نیست و هر کس که به ظاهر بپوسد در حقیقت پوسیده نیست (۲)».

بنابراین، ایستادن شیعیان در مقابل قبور ائمه معصومین و خاندان رسالت، ایستادن در مقابل قبور اموات و حرف زدن با مردگان نیست، بلکه به دلیل اعتقاد به توحید و خدا پرستی بر این باورند که در مقابل احیا و زندگانی ایستاده و با زندگان صحبت می کنند.

نمونه صحبت با اهل قبور در سیره امیرالمؤمنین علی علیه السلام وجود دارد (حکمت ۱۳ نهج البلاغه).

در سنن الکبری نقل شده «انّ فاطمهٔ کانت تزور قبر عمّها حمزهٔ کلّ جمعهٔ، فتصلّی و تبکی عنده». (۳)

فاطمه زهرا هر جمعه به زیارت قبر عمویش حمزه می‌رفت و آنجا نماز می‌خواند و گریه می کرد.

عایشه به زیارت قبر برادرش عبد الرحمان در مکه می‌رفت. او در حبشه وفات کرد

۱- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۸۰؛ المزار، ص ۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۲۵۶ «أشهد أنّک تسمع کلامی و تردّجوابی».

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۳۷۹؛ شبهای پیشاور، ص ۲۵۶ «أیّها النّاس خذوها من خاتم‌النبیین صلی الله علیه و آله أنّه یموت من مات منّا و لیس بمیت و یبلی من بلی منّا و لیس ببال».

۳- سنن الکبری، ج ۴، ص ۱۳۲.

ص: ۶۳

و در مکّه دفن شد. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله در عمره حدیبیه قبر مادرش آمنه را زیارت کرد و گریه زیادی کرد که همه گریستند. (۲)

این احادیث با سند قوی مجوزی بر استحباب زیارت اهل قبور برای زنان نیز هست چون حدیث اول از فریقین به‌سند صحیح رسیده و فعل حضرت فاطمه علیها السلام حجت می‌باشد.

ابن حِبّان از علمای اهل سنت متوفی ۳۵۰ ه صاحب کتاب ثقات می‌گوید: بارها به زیارت قبر علی بن موسی الرضا رفتم در مدتی که در طوس بودم هر وقت مشکلی برایم عارض می‌شد به زیارت قبر آن‌حضرت می‌رفتم و از خدا می‌خواستم که مشکلم را حل کند و الحمد للّه‌مشکل بر طرف می‌شد بارها امتحان کردم و نتیجه گرفتم. (۳) ابن خزیمه از اهل تسنن است. شاگردش محمد بن مؤمل می‌گوید: همراه استادم ابن خزیمه و جمعی از اساتید به زیارت امام رضا در طوس می‌رفتم. استادم در مقابل مرقد چنان تواضع می‌کرد که همه در شگفت بودیم. (۴)

نخستین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد

۱- در مصنف عبد الرزاق جلد ۳ ص ۵۷۰ و معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲- مسند أحمد، ج ۶، ص ۷۶، تاریخ مدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۹۴.

۳- ثقات، ج ۸، ص ۴۵۶.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹.

ص:۶۴

پرسش: اولین کسی که از زیارت قبر پیامبر جلوگیری کرد چه کسی بود؟

پاسخ: روزی مروان حکم دید که شخصی صورت خود را بر قبر پیامبر گذاشته است، با شتاب به‌سوی او آمد و گردن او را گرفت، از جای بلند کرد و گفت: می‌دانی چه می‌کنی؟ منظور وی این بود که چرا به زیارت سنگ و کلوخ آمده‌ای! زائر که ابوایوب انصاری از صحابه پیامبر بود گفت: آری، خوب می‌دانم که چه می‌کنم، من هرگز به زیارت سنگ نیامده‌ام، بلکه به زیارت پیامبر آمده‌ام. از رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بر دین خدا گریه نکنید، اگر متولیانش اهل بودند، و آنگاه که نا اهلان بر آن حکم راندند برایش بگریید. حاکم و ذهبی حدیث را صحیح می‌دانند. (۱)

دلایل کفر یزید و لعن بر او

۱- حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در مستدرک، ج ۴، ص ۵۶۰.

ص:۶۵

پرسش: چرا شیعیان یزید را کافر، فاسد و ملعون می‌دانند؟ در صورتی که خال‌المؤمنین معاویه (که خود منصوب عمر و عثمان- خلفای دوم و سوم- در امارت شام بود)، او را به خلافت منصوب نمود. یزید از خطای خود که کشتن نوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، پشیمان شد، توبه کرد و خدا نیز او را بخشید.

پاسخ: این استدلال که یزید چون به وسیله اسلاف خویش یعنی معاویه منصوب شده است پس باید بر حق باشد و مسلمین نیز تسلیم وی گردند و او را کورکورانه اطاعت نمایند، معقول و منطقی نمی‌باشد. زیرا اگر این روش انتصاب خلفای مسلمین، دلیل منطقی و معقولی می‌بود باید در تعیین خلیفه اول از همین شیوه استفاده می‌شد و او را به صورت شورایی انتخاب نمی‌کردند.

اما استدلال دوم که انتصاب معاویه به وسیله خلفای قبلی، دلیل بر حقانیت او می‌باشد با همین روش می‌توان او را نالایق و غاصب خلافت نامید؛ چون خلیفه بعدی یعنی علی علیه السلام او را از امارت شام عزل نمود، اما او به جنگ خلیفه چهارم برخاست و حکومت اسلامی را متزلزل ساخت.

از طرف دیگر با قرارداد صلح با امام حسن علیه السلام معاویه بر اریکه قدرت تکیه زد و یکی از بندهای قرار داد عدم تعیین ولیعهد از طرف معاویه بود، لذا حکومت یزید از چند جهت نامشروع بود و معاویه در چند جا به آن اقرار کرده بود.

از نظر شیعیان، خلیفه و امام باید اولًا معصوم باشد و ثانیاً از جانب خدای متعال منصوب گردد تا واجب الاطاعه باشد. از آنجایی که نه یزید و نه معاویه دارای چنین ویژگی‌هایی نبودند، بنابراین خلافت آن‌ها بر حق نبوده و در نتیجه از جانب خدای متعال و رسولش نیز نمی‌باشد.

اما در مورد قتل نوه رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله: کشتن بدون تقصیر پاره تن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی همان کسی که پیغمبر درباره او فرموده است «حسین از من است و من از حسین

ص: ۶۶

می‌باشم (۱)» به همراه ۷۲ تن از کوچک و بزرگ این خاندان و اسارت زن و بچه و نوامیس آن‌ها، فقط یک خطا و لغزش قابل توبه نبوده، بلکه از معاصی کبیره غیر قابل آمرزش است. هر چند باید خاطرنشان ساخت که گناهان یزید تنها منحصر به شهادت خاندان پیامبر نیست، زیرا او به وفور و آشکارا مرتکب گفتار و کردار کفرآمیز بسیاری شده است.

برای مثال سگ باز و دایم الخمر بوده است. به طوری‌که ابتدا جام شراب را به سگ می‌داده و سپس نیم خورده سگش را می‌نوشیده است. حتی اکثر علمای اهل سنت (۲) به این ویژگی‌های زشت و ناپسند یزید معترفند. ابوالفرج ابن جوزی در کتاب خود به نام «الرد علی المتعصب ...» همه اشعار و گفتار یزید را ثبت کرده و مثلًا یزید می‌گوید: «هر چه هست همین دنیاست و غیر از این عالم، عالم دیگری وجود ندارد. پس دست از نعمت‌ها و لذت‌های این دنیا بر ندارید». در جای دیگر آورده است «برخیزید و پیاله‌ها را برگیرید و به ساز و آواز گوش فرا داده، از شراب ناب استفاده کنید و خرافات دین را کنار بگذارید. آن چنان آواز مرا بخود جلب کرده که آنرا با صدای اذان تعویض نمی‌کنم و پیرزنهای خواننده را با حوریان بهشتی معاوضه نمی‌کنم.» حتی ابن جوزی در کتاب خود آورده است: هنگامی که اسرای کربلا را به شام آوردند، یزید دو بیتی زیر را سرود:

«وقتی محمل اسرای آل رسول ظاهر شد کلاغی قارقار می‌کرد (در عرب صدای کلاغ نحس است و به فال بد می‌گیرند)، یزید خطاب به کلاغ گفت: ای کلاغ تو چه بخوانی و چه نخوانی من طلب خود را از پیغمبر گرفتم (۳)». این سخن یزید کنایه از آن است که نزدیکان و بستگانم را در جنگ‌های احد و بدر و حنین کشتند، من هم تلافی کرده و

۱- العمده، ص ۴۰۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۱؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۴، ۳۸، ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۸۳؛ سنن التدمذی، ج ۵، ص ۳۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسینٌ مِنّی أنا مِنْ حُسَین».

۲- به جز غزاری و دمیری.

۳- جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۳۰۱؛ لواعج الاشجان، ص ۲۱۸؛ معالم المدرستین، ص ۱۵۵؛ وفیات الائمه من علماء البحرین والقطیف، ص ۴۵۵؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۰

لما بدت تلک الرءوس و أشرقت تلک الشموس علی ربی جیرون

صاح الغراب فقلت صح أو لا تصح فلقد قضیت من النبی دیونی

ص: ۶۷

فرزندانش را کشتم. به همین مناسبت، مجلس جشن و سروری را ترتیب داده بود و اشعار زیر را قرائت می‌کرد. یزید در آن اشعار، حیات اجداد کافر خودش را که در جنگ‌های فوق به دستور پیغمبر کشته شده بودند، آرزو می‌کرد و می‌گفت: «ای کاش بزرگان و پیران قبیله من که در جنگ بدر کشته شدند، زاری کردن قبیله خزرج را می‌دیدند و از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید! دستت قوی باد که بزرگان آن‌ها را کشتی و تلافی «بدر» را نمودی تا عدالت برقرار شود. بنی‌هاشم با سلطنت بازی کردند و گرنه، نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد. اگر انتقام از فرزندان پیغمبر نگیرم، از فرزندان خندف (۱) نیستم. با کشتن فرزند علی علیه السلام (انتقام خون اجداد خود را از علی علیه السلام گرفتیم (۲)».

زشتی و گناهان یزید آنقدر زیاد و عیان است که حتی اکثر علمای اهل تسنن مثل امام احمد حنبل او را کافر و ملعون دانسته و افرادی چون ابوالفرج ابن جوزی کتاب مستقلی (۳) در این زمینه نوشته‌اند.

از طرفی حتی کسانی چون دمیری که از یزید حمایت کرده و او را خلیفه مسلمین دانسته‌اند، در کتاب «حیات الحیوان» و نیز مسعودی در «مروج الذهب» گفته‌اند که او میمون‌های زیادی داشت، لباس‌های حریر و زیبا به تن آن‌ها می‌کرد، گردن بندهای طلا به گردن آن‌ها می‌آویخت و آن‌ها را بر اسب سوار می‌کرد. بر گردن سگ‌های خود نیز طوق طلا می‌انداخت و با دست خود آن‌ها را شستشو می‌داد. با جام طلا به آن‌ها آب می‌داد و خود، نیم خورده سگان را می‌خورد. او پیوسته مست و مخمور بود. مسعودی اضافه می‌کند: یزید سیرت فرعونی داشت، لکن فرعون در مردم داری از یزید عادل‌تر

۱- یکی از اجداد یزید است.

۲- کتاب الاربعین، ص ۳۷۹؛ روضهٔ الواعظین، ص ۱۹۱؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۵۲؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۱

...

لست من خندف إنْ لم أنتقم من بنی أحمد ما کان فعل

قد أخذنا من علیّ ثارنا و قتلنا الفارس اللیث البطل»

۳- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۳؛ ترجمهٔ الامام الحسین، ص ۳۸۶ «الرد علی المتعصب العنیدالمانع عن لعن یزید لعنه اللّه»

ص: ۶۸

بود. به همین دلیل سلطنت وی لکه ننگی در تاریخ اسلام است. گناهان او از جمله شرب خمر، کشتن آل رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله، لعن وصی پیغمبر یعنی علی ابن ابی‌طالب علیه السلام، آتش زدن و خراب کردن مسجد الحرام و فسق و فجور فراوان بود.

ابن جوزی در تذکره خود می‌نویسد: در سال ۶۲ هجری عده‌ای از مردم مدینه به شام رفتند و پس از مشاهده کفریات و فجایع یزید به مدینه برگشته، بیعت خویش را با او شکسته، علناً او را لعن و نفرین می‌کردند و فرماندارش را از شهر بیرون کردند. پس از آن‌که یزید مطلع شد، بلافاصله سپاهی بزرگ و سنگین برای سرکوبی اهل مدینه روانه آنجا کرد. مسلم بن عقبه، سه شبانه روز در آنجا قتل عام کرد. به طوریکه خون در کوچه‌ها جاری شد و مردم در خون، فرو رفتند. مرقد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله را خون فرا گرفت و مسجد و قرآن حضرت پر از خون شد. در این واقعه، شمار کشتگان به ده هزار تن رسید.

بعد از این واقعه و بر اثر تجاوز لشکریانش، هزار زن بدون شوهر وضع حمل کردند.

جالب این‌که این واقعه را پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش بینی نموده و بخاری و مسلم در صحیحین خود، علامه سمهودی در «تاریخ المدینه» و امام احمد حنبل در مسند آن را در کنار حدیثی از ایشان چنین نقل کرده‌اند: «کسی که اهل مدینه را از روی ظلم و ستم بترساند، خدای تعالی او را در روز قیامت بترساند و لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر او باد.

خداوند هیچ عملی را از او قبول نمی‌کند (۱)» و نیز فرموده است: «لعنت خدا بر هر که اهل شهر مرا بترساند (۲)». علامه شبراوی شافعی در کتاب خود راجع به لعن یزید می‌گوید:

«لعنت خدا بر او و یاران و اعوان او باد (۳)». علامه سمهودی از علمای اهل سنت در کتاب «جواهرالعقدین» می‌گوید: عموم علماء بر لعن بر قاتلین حسین و کسی که دستور داد و کسی که اجازه داد و کسی که به آن رضایت داد، اتفاق نظر دارند.

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۵۵؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۳، ص ۳۴؛ البدایهٔ والنهایه، ج ۸، ص ۲۴۴؛ شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «من أخاف أهل المدینهٔ ظلماً أخافه اللَّه و علیه لعنهٔ اللَّه و الملائکهٔ والناس أجمعین لا یقبل اللَّه منه یوم القیامهٔ صرفاً و لا عدلًا».

۲- شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أخاف أهل مدینتی»

۳- شبهای پیشاور، ص ۲۶۵ «فلعنهٔ اللَّه علیه و علی أنصاره و علی أعوانه- الاتحاف بحبّ الاشراف»، ص ۲۰.

ص: ۶۹

عن عائشة قالت رسول‌اللّه ... يبکى فقلت: ما يبكيك؟ قال: «انَّ جبرئيل أرانى التربة التى يقتل عليها الحسين فاشتد غضب اللّه على من يسفك دمه» و بسط يده فإذا فيها قبضة من بطحاء، فقال: يا عائشة والذى نفسى بيده أنّه ليحزننى فمن هذا من أمّتى يقتل حسيناً بعدى.

از عایشه نقل شده که پیامبر گریه می‌کرد. گفتم چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: جبرئیل خاکی که حسین بر آن کشته می‌شود را به من نشان داد. پس غضب خدا شدّت دارد بر کسی که خون او را می‌ریزد. آنگاه دست مبارک را دراز کرد و مقداری خاک از بطحاء گرفت. فرمود: ای عایشه قسم به کسی که جان من در دست اوست غمگین شدم از این‌که بعضی از امّتم حسین را بعد از من می‌کشند. (۱)

قالت امّ سلمة کان النبی صلی الله علیه و آله نائماً فجاء حسین ... فقعد علی بطنه ... فقال: انّما جائنی جبرئیل و هو علی بطنی قاعد فقال: لی أَتُحِبُّه؟ فَقُلتُ: نعم، فقال: أمّتک ستقتله ألا أريک التربة التى يقتل بها؟ قال: فقلت بلی ...

ام سلمه گفت: پیامبر در خواب بودند. حسین علیه السلام آمد بر روی شکم پیامبر نشست.

پیامبر فرمود: در همین هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: آیا او را دوست می‌داری؟ گفتم:

بله، جبرئیل گفت: امّت تو او را خواهند کشت. آیا می‌خواهی تربتی که بر آن کشته می‌شود به تو نشان بدهم. گفتم: بله. پس بالی زد و این تربت را به من داد، آنگاه تربت قرمزی در دستش بود و گریه می‌کرد و می‌فرمود ...» (۲)

تفاوت امامان شیعه با ائمه بقیه مذاهب اسلامی

۱- ابن عساکر شافعی تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۱۹۵.

۲- همان منبع، ج ۱۴، ص ۱۹۴.

ص:۷۰

پرسش: آیا تفاوتی بین امامان شیعه و ائمه بقیه مذاهب اسلامی وجود دارد؟

پاسخ: امام در لغت به معنای پیشوای مردم «الامام هو المتقدم بالناس» می‌باشد. به همین دلیل، امام جماعت یا امام جمعه به کسی اطلاق می‌شود که پیشوای مردم در نماز باشد. بقیه مذاهب چهارگانه اهل سنت نیز پیشوایان چهارگانه خود (امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد حنبل) را از آن جهت امام می‌نامند که آنها با اجتهاد و ابتکار خود، حلال و حرام را معین می‌کرده‌اند.

در مذهب شیعه هم علما و فقهایی وجود دارند که در دوران غیبت امام دوازدهم، حضرت‌ولیعصر- عجل‌اللّه تعالی فرج الشریف- بر اساس موازین چهارگانه «کتاب، سنت، عقل و اجماع» فتوا می‌دهند و حلال و حرام را بر مردم معلوم می‌کنند. ولی شیعیان بدان جهت آنها را امام نمی‌دانند، زیرا امامت به معنای خلافت و ولایت و بصورت مطلق برای هر زمان و هر مکان توسط پیامبر و به امر الهی مختص به اوصیای دوازده گانه عترت طاهره می‌باشد. (۱)

بعد از قرن پنجم و به دستور پادشاه وقت، علمای اهل سنت، باب اجتهاد را مسدود نمودند. آنها آرای علما و فقها را جمع و منحصر به همان چهار فقیه فوق الذکر بنام امام کردند؛ یعنی فقط آن چهار نفر را به رسمیت شمردند. از آن زمان تاکنون مذاهب چهارگانه رایج شده است و مردم نیز مجبور به تبعیت یکی از آنها شده‌اند.

۱- اما در محدوده زمان، مکان و شرایط خاصی امام بصورت اصطلاحی و به صورت مقید داریم. مانند امام جماعت، امام جمعه یا امام در محدوده زمانی خاص مانند امام خمینی- که رهبری سیاسی و مذهبی دارند که اینها همه از علما هستند و هرگز جزو ائمه اصطلاحی بشمار نمی‌روند. ضمناً باید دانست که ائمه شیعه را خداوند معین فرموده و از طریق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مردم معرفی کرده و آنها بر طبق ادله‌ای که در جای خود آمده معصوم از خطا و گناه هستند و علم آنها علم افاضی و اشراقی و لدنی است. ولی ائمه سایر مذاهب بین علمای زیادی که با نام امام خوانده می‌شوند، انتخاب شده‌اند که اولًا ربطی به عالم غیب ندارند، ثانیاً علم آنها نیز بر اساس اجتهاد و تأویل خود آنهاست، ثالثاً نه خود آنها بلکه دیگران آنها را معصوم از خطا و گناه نمی‌دانند.

ص: ۷۱

آیا این چهار نفر دارای ویژگی‌های بارز و منحصر به فردی هستند؟ برتری‌های هر کدام بر دیگری چیست که امت اسلام باید بعد از قرن‌ها به این چهار نفر رجوع کند؟ آیا این احتمال وجود ندارد که در آینده مجتهدی تربیت شود و ظهور کند که از نظر علم و تقوا، به مراتب بالاتر از آن چهار نفر باشد؟ در این صورت آیا هنوز مردم باید پیرو همان چهار نفر باشند؟ چهار نفری که نه خود از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، نه او را ملاقات کرده‌اند و بعد ازمدتی مذهبی را ارائه کرده‌اند.

به همین دلیل است که ما معتقد به جمود فکری در بین جامعه مسلمین (اهل سنت) هستیم، زیرا راه تعالی و ترقی و بحث مسائل روز و جدید بسته شده است. در صورتی که یکی از ویژگی‌های دین اسلام، حفظ اصول و ارزش‌های مذهبی و همراهی با قافله تمدن، در طول پیشرفت زمان است. این یکی از دلایلی است که از نظر شیعه، تقلید ابتدائاً بر میت جایز نیست و همواره باید از یک مجتهد زنده تقلید نمود. لذا در فقه شیعه باب اجتهاد باز است و علمای شیعه بر اساس روایات پیامبر و اهل‌بیت پیامبر با در نظر گرفتن کلیه مقتضیات زمان و مکان اجتهاد می‌کنند و فتوای مناسب با آن می‌دهند.

جالب‌تر این‌که، بسیاری از مذهب دیگر اسلامی که خود همچنان پیرو مرده ده قرن پیش می‌باشند و پیروی مسلمانان را منحصر به یکی از مذاهب اربعه می‌دانند، شیعیان را مرده پرست، رافضی و مشرک می‌خوانند. در صورتی‌که هیچ نص صریحی در باره این چهار نفر وجود ندارد، ولی امام و امامت شیعه، نص صریح پیغمبر بوده که از بیان مجدد آن خودداری می‌شود.

از طرف دیگر لفظ امام را بارها پیامبر برای امیرالمؤمنین بکار بردند:

انس بن مالک می‌گوید پیامبر فرمود: اولین کسی که از این در وارد می‌شود او امام متقین است و سید و سرور مسلمانان و خاتم اوصیاء یعسوب مؤمنان و کشاننده روسفیدان به بهشت است. (۱)

حاکم و بخاری و مسلم در صحیح روایت می‌کنند پیامبر فرمود: سه چیز درباره علی به من وحی شد، سرور سید مسلمانان و امام متقین و رهبر رو سفیدان بسوی بهشت.

امامت از اصول دین است یا فروع دین؟

۱- حلیة الأولیاء- کفایة الطالب ...

ص:۷۲

پرسش: چرا امامت را جزو اصول دین می‌دانید در حالی که امامت فقط جزو فروع دین می‌باشد؟

پاسخ: بزرگانی از علمای اهل سنت، نظیر ملاسعد تفتازانی در «شرح عقاید نسفی» و حمیدی در «جمع بین الصحیحین» از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند: «هر کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به درستی که مانند مردمان زمان جاهلیت مرده است (۱)».

اگر امامت جزو فروع دین بود، آیا پیغمبر می‌فرمود: کسی که از امام زمان خود شناخت نداشته باشد و از دنیا برود به طریق اهل جاهلیت مرده است؟ بدیهی است که عدم معرفت و شناخت موردی از فروع دین، موجب تزلزل دین و مردن به سبک جاهلیت نخواهد شد. پس مطابق این برداشت، امامت باید جزو اصول دین باشد که عدم شناخت آن باعث مردن به شیوه جاهلیت می گردد.

به همین دلیل است که علمایی چون قاضی بیضاوی- مفسر معروف اهل سنت- در کتاب «منهاج الاصول» با صراحت می گوید: «امامت، از بزرگترین موارد اصول دین است که مخالفت با آن موجب کفر و بدعت می گردد (۲)». ملا علی قوشچی نیز در «شرح تجرید

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶؛ مجمع الزواید، ج ۵، ص ۲۱۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً».

۲- الصوارم المهرقة، ص ۲۶۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «إن الإمامة من أعظم مسائل اصول الدین التی‌مخالفتها توجب الکفر والبدعة» شیعه اصول دین را سه تا می‌داند توحید و نبوت و معاد. به همین دلیل اهل سنت را که به مسأله امامت و بعضی از آنان به عدل اعتقادی ندارند مسلمان می‌داند. امامت و عدل را جزو اصول مذهب می‌داند یعنی منکران امامت انتصابی از سوی پیامبر خدا و عدل الهی را در زمره شیعه نمی‌داند.

منکرین ولایت امیرالمؤمنین و اهل بیت از حقیقت دین و مرحله کمال آن

أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ

و تمام آن

أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی

محروم هستند.

این استدلال قاضی بیضاوی با اندکی مسامحه است، زیرا در مورد تارک حج هم آمده است که یا یهودی بمیر و یا نصرانی بمیر. در مورد منکران ضرورت‌های دینی مانند اعتقاد به نماز و حج و روزه ماه مبارک رمضان نیز فرموده‌اند کافر است ولی این دلیل نمی‌شود که اعتقاد به ضروریات دین جزو اصول دین باشد و بگوئیم یکی از اصول دین نیز اعتقاد به وجوب نماز و روزه و حج و امر به معروف و نهی از منکر است.

اهمیت فوق العاده مسأله امامت که «ما نودی بشیء کما نودی بالولایة» به دلیل این‌که شرط قبولی سایر اعمال است، موجب شده تا عده‌ای آن را جزو اصول دین بدانند.

ص: ۷۳

مبحث امـامت» می‌گویـد «امـامت، ریـاست بر عموم مردم در امور دین و دنیـا به طریق خلافت پیغمبر است (۱)». قاضی روزبهان نیز می‌گویـد: «در نزد اشـاعره، امـامت همـان خلافت رسول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله در بر پایی دین و حفظ حوزه ملت اسـلام است. به طوری‌که متابعت او بر جمیع امت واجب است (۲)».

آیا امام و امامتی با این ویژگی‌ها که ریاست عامه مسلمین را به عهده داشته باشد و اطاعتش بر همه واجب و در هر زمانی فقط یک نفر این مسئولیت را بر عهده داشته باشد، و جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده، علم، زهد، تقوی و شجاعت را دارا باشد و علاوه بر این، هم معصوم و هم به وسیله رسول‌اللَّه منصوب پرورگار باشـد به طوری که عـدم شـناختش مردن به سـبک جاهلیت می‌باشد، نباید جزو اصول دین باشد؟!! آیا تمام انحرافاتی که در امت واقع شد، حول مسأله امامت نبود؟!

مراتب نبوت از دیدگاه شیعیان

۱- مجمع الفائدهٔ، ج ۳، ص ۲۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «و هی رئاسهٔ عامّهٔ فی أمور الدین والدنیا خلافهٔعن النبی صـلی الله علیه و آله».

۲- شبهای پیشاور، ص ۲۷۹ «الإمامهٔ عند الأشاعرهٔ هی خلافهٔ الرسول فی إقامهٔ الدین و حفظ حوزهٔ الملّهٔ بحیث یجب اتباعه علی کافهٔ الأمهٔ».

ص:۷۴

پرسش: آیا شیعه بر خلاف آیه شریفه لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ برای نبوت مراتبی قائل است؟ (۱)

پاسخ: در مقام دعوت و هدف بعثت که همانا دعوت به مبدا و معاد و تربیت جامعه است، همه انبیا یکسان می‌باشند. اما در فضیلت، کمال و سایر ویژگی‌ها دارای مراتب متفاوتی هستند. برای مثال پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث شده با پیغمبری که بر صد هزار نفر مبعوث گشته، با رسولی که بر عموم مردم مبعوث شده، یکسان نمی‌باشند.

همانطور که معلم دبستان، معلم دبیرستان و معلم دانشگاه را- در عین حالی که از یک وزارتخانه و با احکام یکسانی منصوب می‌شوند- نمی‌توان برابر دانست و بر حسب فضیلت‌ها و کمالاتی که هر کدام دارند، محل خدمتشان بالاتر و متفاوت است؛ انبیا نیز همین گونه‌اند، از جهت رتبه و مقام متفاوتند. چنانچه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ؛ بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری و فضیلت دادیم و درجات برخی از آن‌ها را بلند گردانیدیم (۲)».

چنانچه در قرآن مجید آمده است، خداوند با برخی از این انبیا مثل حضرت آدم:

یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ (۳)

یا با حضرت موسی: أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ (۴)

یا در شب معراج با پیغمبر خدا: فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی (۵)

سخن گفته است.

۱- یادآوری این نکته ضروری است که: نبوت خاصه و عامه دلیلی بر فرق گذاشتن بین رسولان نیست. نبوت عامه یعنی اصل رسالت و سفارت بین خدا و خلق به دلیل عقل واجب است که وجود داشته باشد. نبوت خاصّه: چه کسی از افراد می‌تواند واجد آن رسالت و سفارت باشد؟

۲- بقره ۲: ۲۵۳

۳- بقره ۲: ۳۵

۴- طه ۲۰: ۱۲

۵- نجم ۵۳: ۱۰

ص: ۷۵

مهمترین این ویژگی‌ها، مقام خاتمیت است که از آن پیغمبر اسلام می‌باشد.

بنابراین، بر اساس آیات قرآن مجید، نبوت مراتب متفاوتی دارد که بالاترین آن، در وجود مبارک خاتم الانبیاء خلاصه شده است. مقام ایشان، مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است. چون رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله به بالاترین مرتبه ممکن نایل شدند، نبوت هم به وجود ایشان ختم گردید.

حضرت ابراهیم، پس از امتحان‌های سه گانه که با جان و مال و فرزند خویش داد، خداوند آن بزرگوار را بلند مرتبه گردانید و ایشان را پس از مقام‌های نبوت و رسالت به مقام امامت هم منصوب گردانید.

از آیه شریفه: وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ؛ هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری امتحان کرد و او همه را به جای آورد سپس خداوند فرمود: من ترا برای مردم امام و پیشوا قرار دادم. ابراهیم پرسید آیا این امامت را به فرزندان من هم عطا خواهی کرد؟

خداوند فرمود: امامت که عهد من است به ستمکاران نخواهد رسید (۱)» چنین استنباط می‌شود که، امامت بالاتر از نبوت است؛ چون به شخصی که دارای مقام نبوت، خلافت، رسالت و نیز اولوالعزم بوده، عطا شده است. (۲)

منزلت و مقام علی (ع) در مقایسه با سایر پیامبران

۱- بقره ۲: ۱۲۴.

۲- نبوت خاصه یعنی فرد خاصی از بین انسانها که با معجزه ثابت می‌شود دارای مقام نبوت است. در اینجا باید مقام امامت با مقام نبوت مقایسه شود نه یک امام خاص یا نبی خاص. زیرا افراد دارای مقام امامت از یکی از انبیاء که نبوتش با ادله بی‌شمار ثابت شده است یعنی رسول اللَّه پایین ترند و از بقیه انبیا علیهم السلام که مصداق‌هایی هستند که نبوت عامه بر آن‌ها افاضه شده است بالاتر هستند.

بنابراین باید اینگونه بیان شود که مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است. به دلیل این‌که خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از طی مقامات عبودیت و نبوت و رسالت و خلت به مقام امامت در اواخر عمرش مفتخر فرمود.

اما این‌که رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بالاتر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام است بخاطر این است که رسول اللَّه هم مقام امامت را دارد و هم نبوت، ولی علی علیه السلام فقط مقام امامت را دارد.

ص:۷۶

پرسش: آیا با این که علی علیه السلام پیامبر نیست، مقام او هم تراز انبیاء گذشته مانند هارون است؟

پاسخ: حدیث شریف منزلت که تواتر و صحت آن نزد علمای تمام مذاهب اسلامی به اثبات رسیده است؛ یکی از دلایل شیعیان بر خلافت و وصایت بلا فصل و ترجیح بر تمام امت برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله مکرر به علی علیه السلام می‌فرمود:

«آیا از این که نسبت تو به من به منزله هارون به موسی باشد راضی نیستی؟ با این تفاوت که بعد از من دیگر پیغمبری نخواهد آمد (۱)». گاهی هم ایشان به امت فرموده است: «علیّ بمنزلهٔ هارون من موسی ....» و این حدیث را جمیع علمای اهل سنت تائید کرده و آن را حدیث صحیح و متواتر خوانده اند (۲).

برای مثال می‌توان از بخاری در جلد سوم صحیح، مسلم بن حجاج در جلد دوم صحیح، امام احمد حنبل در جلد اول مسند، محمد بن سوره ترمذی در جامع و بیش از ۲۵ مأخذ دیگر که همگی آن‌ها در صفحات ۲۸۶ تا ۲۸۸ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است نام برد که در بین راویان آن‌ها معاویهٔ بن ابی‌سفیان نیز دیده می‌شود.

حدیث مهمتری از خلیفه دوم- عمر ابن الخطاب- روایت شده است. خلیفه دوم می گوید: «من و ابوعبیده جراح و تنی چند از اصحاب در مجلسی حاضر بودیم. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که به علی بن ابی‌طالب علیه السلام تکیه داده بود، با دست بر شانه‌های علی علیه السلام زد و فرمود: یا علی! تو اولین مؤمن از نظر ایمان آوردن و اولین مسلمان از نظر اسلام آوردن می‌باشی». سپس ادامه داد: «یاعلی! تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی

۱- مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۷۲، ۵۰۰ و ۵۰۵؛ المسترشد، ص ۴۵۵؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۲۱۰؛ کنز الفرائد ص ۲۸۳؛ شبهای پیشاور، ص ۲۸۶ «أ ما تَرضی أن تکون مِنّی بمنزلهٔ هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی و لو کان لکنته»

۲- البته عالم نمایان اهل سنت همانند آمدی که مردی شریر و تارک الصلاهٔ بوده، آن را معتبر نمی‌دانند.

ص: ۷۷

و هر کس که گمان کند مرا دوست دارد و با تو دشمنی ورزد، دروغ گفته است (۱)». خبر فوق را بسیاری دیگر چون: ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» و بسیاری از علمای اهل سنت بیان کرده‌اند و جای هیچ شک و تردیدی در صحت آن باقی نگذاشته‌اند.

از آنجایی که از نظر مذاهب چهارگانه اهل سنت، رد و شک در گفتار خلیفه دوم جایز و روا نمی‌باشد؛ لذا در صحت وسقم این حدیث هم نباید شک کرد.

مطابق با آیه شریفه إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عِيسى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيْمانَ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً (۲)

و نیز آیات شریفه وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ مُوسى ... و وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِيًّا (۳)

که بر نبوت هارون صراحت دارد؛ از آنجایی که هارون، هم مقام نبوت و هم مقام خلافت حضرت موسی را داشت و هم افضل بر تمام بنی‌اسرائیل بود؛ لذا با استفاده از حدیث منزلت، دو ویژگی برای امیرالمؤمنین علیه السلام محرز می‌گردد:

۱. مقام خلافت و وزارت آن حضرت بعد از رسول اللّه صلی الله علیه و آله؛

۲. فضیلت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر امت و بر تمامی صحابه.

همانطور که قبلًا گفته شد درجات انبیا متفاوت است. برخی از آن‌ها مانند هارون، در امر نبوت استقلال نداشته و تابع پیغمبر صاحب احکام بوده‌اند. هارون هم تابع برادرش حضرت موسی علیه السلام بوده است.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل این حدیث می‌گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله با

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۹۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۹۵؛ الشیعة احادیث الفریقین، ص ۵۸۲؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۲۷؛ شبهای پیشاور، ص ۲۹۱ «کنت أنا و أبو بکر و أبو عبیدةبن الجراح و نفر من أصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله إذ ضرب النبی صلی الله علیه و آله علی کتف علی بن أبی طالب فقال یا علی أنت أول المسلمین إسلاماً و أنت أول المؤمنین إیماناً و أنت منّی بمنزلة هارون من موسی کذب یا علی من زعم أنّه یحبنی و یبغضک».

۲- نسا ۴: ۱۶۱

۳- مریم ۴: ۵۲ تا ۵۴

ص: ۷۸

این حدیث، جمیع مراتب و منزلت‌های هارون را برای علی علیه السلام اثبات کرد و اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیا نبود و قرار می‌بود که بعد از ایشان پیغمبر دیگری مبعوث شود، یقیناً تنها علی علیه السلام واجد این شرایط بود. نه فقط ابن ابی‌الحدید، بلکه بسیاری دیگر از علمای اهل سنت همچون: علامه جلال‌الدین سیوطی بر این عقیده‌اند و از جابر بن عبداللَّه انصاری از قول نبی گرامی صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «اگر بنا بود که پس از من پیغمبری بیاید، یا علی تو آن می‌بودی (۱)». همچنین میر سید علی همدانی- فقیه شافعی- در «مودهٔ القربی» از رسول اللَّه صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «به درستی که خداوند مرا بر انبیا برگزیده و اختیار نمود. برای من وصی اختیار نمود و پسر عم مرا وصی من قرار داد و همانطور که بازوی موسی را به برادرش هارون محکم ساخت، بازوی مرا نیز محکم نمود. او خلیفه و وزیر من است و اگر قرار باشد بعد از من پیغمبری وجود داشته باشد، هر آینه او علی علیه السلام می‌باشد. لیکن بعد از من پیغمبری نخواهد آمد (۲)». بنابراین واجد شرایط بودن علی علیه السلام برای مقام نبوت، نه تنها غلو شیعیان نیست، بلکه فرموده پیامبر خدا است. این واجد شرایط بودن، بدان معنا است که علی علیه السلام در تمامی صفات و خصایص (به جز نبوت) با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شریک می‌باشد.

امام ثعلبی در تفسیر خود و احمد شهاب الدین در کتاب «توضیح الدلایل علی ترجیح الفضایل» درباره علی علیه السلام چنین می‌گوید: «بر کسی پوشیده نیست که مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام در بیشتر خصلت‌های رضیه، افعال زکیه، عادات، عبادات و احوال عالیه شباهت زیادی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارد و این شباهت آنقدر آشکار است که نیاز به برهان، حجت و دلیل ندارد. بعضی از علما، برخی از خصلت‌های حمیده حضرت که نظیر پیغمبر

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۸؛ مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۳ و ج ۲، ص ۲۳۸؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۱۳۰؛ شبهای پیشاور، ص ۲۹۷

«أ ما ترضی أن تکون منّی بمنزلهٔ هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی».

۲- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ شبهای پیشاور، ص ۲۹۷ «إنّ اللَّه اصطفانی علی الأنبیاء فاختارنی و اختار لی وصیاً و خیرت ابن عمّی وصیّی یشدّ عضدی کما یشدّ عضد موسی بأخیه هارون وهو خلیفتی و وزیری ولو کان بعدی نبیّاً لکان علی نبیاً ولکن لا نبوّهٔ بعدی»

ص: ۷۹

بوده است را برشمرده‌اند (۱)».

سپس ادامه می‌دهد: «علی علیه السلام در طهارت نظیر پیغمبر صلی الله علیه و آله است. علت آن هم قول خدای تعالی در آیه تطهیر است». او در ادامه می گوید: «علی از حیث ولایت بر امت، نظیر پیغمبر است و دلیل آن آیه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ (۲)

می‌باشد. آنگاه می گوید: «علی علیه السلام در ادای رسالت و تبلیغ نیز نظیر پیغمبر است و دلیل آن هم سوره برائت است (۳)؛ زیرا موقع نزول این سوره بر حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، آن آیات را به ابوبکر داد تا در موسم حج بر اهل مکه بخواند. جبرییل نازل شد و گفت: به جز خودت یا کسی که از اهل تو باشد، کس دیگری نمی‌تواند این رسالت را ادا کند. پس پیغمبر به امر پروردگار آیات سوره برائت را از ابوبکر گرفت و به علی علیه السلام داد تا در موسم حج آنرا قرائت کند (۴)».

امام ثعلبی چنین ادامه می‌دهد: «آن‌حضرت در مولای امت بودن نیز، نظیر پیغمبر است و دلیل آن فرموده پیغمبر در غدیر خم می‌باشد (۵)». آنگاه ادامه می‌دهد: «علی علیه السلام در اتحاد نفسانی نظیر پیغمبر است و نفس علی قائم مقام نفس رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله می‌باشد (۶) چنانچه

۱- شبهای پیشاور، ص ۲۹۹ «و لا یخفی أنّ مولانا أمیرالمؤمنین قد شابه النّبی فی کثیر بل أکثر الخصال الرضیهٔ والفعال الزکیهٔ و عاداته و عباداته و أحواله العلیّهٔ وقد صحّ ذلک له بالاخبار الصحیحهٔ والآثار الصریحهٔ و لا یحتاج إلی إقامهٔ الدلیل و البرهان و لا یفتقر إلی إیضاح حجّهٔ وبیان و قد عد بعض العلماء بعض الخصال لأمیرالمؤمنین علی التی هو فیها نظیر سیّدنا النّبیّ الأمّی».

۲- مائده ۵: ۵۵

۳- شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی الطهارهٔ بدلیل قوله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ‌الْبيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

۴- کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۳۳۷؛ کتاب الاربعین، ص ۲۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «ونظیره فی آیهٔ ولی الامهٔ بدلیل قوله إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.

۵- کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۳۳۷؛ کتاب الاربعین، ص ۲۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «ونظیره فی کونه مولی‌الأمهٔ بدلیل قوله: «مَنْ كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِيّ مَولاهُ».

۶- کشف الغمهٔ، ج ۱، ص ۳۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۰ «و نظیره فی مماثلهٔ نفسیهما و أنّ نفسه قامت مقام‌نفسه علیه السلام و أنّ اللَّه تعالی اجری نفس علی مجری نفس النّبی صلی اللَّه علیه و آله سلم، فقال: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ...».

ص: ۸۰

خداوند در آیه مباهله علی را به منزله نفس آن حضرت قرار داده است (۱)

» و بالاخره: «و علی علیه السلام در باز بودن در خانه‌اش به مسجد نظیر پیغمبر است (۲) و همانند پیامبر خدا، اجازه ورود به مسجد در حال جنب بودن را دارد (۳)». او در تائید این ویژگی امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌گوید: بخاری و مسلم در صحیحین خود از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «احدی بجز من و علی نمی‌تواند در حال جنب بودن وارد مسجد شود «۴»». که اعطای این ویژگی به علی علیه السلام توسط پیامبر خدا به امر خداوند، بخاطر این بود که آن بزرگوار در حدی از طهارت و قداست روح قرار داشتند که جنابت نمی‌توانست موجب کدورتی و یا تنزل معنوی در آن روح گردد.

به هر حال بسیاری از علمای اهل سنت، از جمله جلال الدین سیوطی و امام احمد ثعلبی و سبط بن جوزی از ابوذر غفاری و از اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) نقل می‌کنند که در روزی که پیغمبر هم تشریف داشتند، نماز ظهر را در مسجد به جای آوردیم، سائلی از راه رسید و تقاضای کمک نمود. هیچ کس به جز علی علیه السلام به او جوابی نداد. علی علیه السلام در حال رکوع اشاره به انگشترش کرد و به سائل اجازه داد انگشتر را از

۱- مراد از اتحاد نفسانی با پیامبر خدا از حیث مجازی است نه حقیقی، و منظور از آن تساوی روح وکمالات به جز در مقام نبوت و شرایط آن مثل نزول وحی واحکام است.

۲- به دستور پیغمبر درهای تمامی خانه‌های افراد که به مسجد راه داشت بسته شد به جز خانه‌های علی وپیغمبر. البته عده‌ای چون ابوهریره بر این عقیده‌اند که تمامی درهای ورودی به مسجد بسته شد به جز خانه پیغمبر و ابوبکر! که حال اینگونه راویان حدیث معلوم است. ولی کسانی چون امام حنبل و حاکم نیشابوری و ترمذی و حدود ۱۷ نفر از بزرگان اهل سنت باز بودن در خانه علی به مسجد را مسجل می‌دانند که اسامی آن‌ها در صفحات ۳۰۲ و ۳۰۳ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است.

۳- کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۳۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۱ «و نظیره فی فتح بابه فی المسجد کفتح باب رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله و جوازه فی المسجد کجوازه و دخوله فی المسجد جنباً کحال رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله علی السواء».

۴. المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۳؛ العمده، ۱۷۷؛ کشف اللثام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ الحدائق الناضره، ج ۳، ص ۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۴ «لَما یَنْبَغِی لِأَحَدٍ أَنْ یُجْنِبَ فِی الْمَسْجِدِ إِلَّا أَنَا وَ عَلِیٌّ» البته این حدیث را اهل سنت از طریق ابو هریره برای ابوبکر نقل کرده‌اند ولی سند آن برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ۲۵ مورد اهل سنت حتی از عمر بن الخطاب و ابن عباس و ابن عمر و سعد بن ابی‌وقاص و جابر بن عبداللّٰه نقل کرده‌اند و چون این یک مورد بیشتر نمی‌تواند باشد حدیث ابوهریره رد می‌شود.

ص: ۸۱

دستش بیرون آورد. سپس پیغمبر رو به آسمان کرده فرمود: «پروردگارا! برادرم موسی از تو سؤال کرد و گفت سینه مرا فراخ گردان و وظیفه‌ام را در تبلیغ رسالت آسان نما و ... و برادرم هارون را در کار من شریک گردان. پس آیه‌ای که تقاضای ایشان را پذیرفته بود از جانب خداوند نازل شد که: از طریق وزارت و همدستی برادرت هارون، بازوی ترا محکم ساختیم و قدرت و حکومتی را به شما دادیم که هرگز به شما دست نیابند (۱)». آنگاه پیغمبر ادامه داد: «خداوندا! من محمد برگزیده تو هستم. پس سینه‌ام را گشاده گردان و وظیفه‌ام را آسان نما. برای من از اهل من وزیری قرار ده که او علی باشد و پشت مرا به وجود او محکم گردان (۲)».

ابوذر غفاری می‌گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که جبرئیل نازل گردید و آیه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ (۳)

» را بر آن حضرت قرائت نمود. بنابراین چنین استنتاج می‌شود که دعای پیغمبر مستجاب شده و علی علیه السلام به وزارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگزیده شده است.

ابن عباس نیز می‌گوید: صدای منادی را شنیدم که گفت: «ای احمد! آنچه که خواستی به تو عطا شد (۴)». پس پیغمبر دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: دست‌هایت را به سوی آسمان بلند کن و از خدای خود چیزی بخواه تا به تو عنایت کند. علی علیه السلام نیز چنین دعا کرد: «خدایا! برای من نزد خود عهدی قرار ده و نزد خود مودّت و محبّت را

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ نظم درر السمطین، ص ۸۷؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۷

«اللهمّ إنّ أخی موسی سألک فقال رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی ... و اشرکه فی أمری فأنزل علیه قرآناً ناطقاً سنشهد عضدک بأخیک ونجعل لکما سلطاناً فلا یصلون إلیکما». در المنثور، تفسیر ثعلبی. ابن جوزی، خواص‌الأمّه.

۲- تاویل الآیات، ج ۱، ص ۱۵۱؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۷ «اللهم و أنا محمّد صفیّک و نبیّک فاشرح لی صدری و یسر لی أمری و اجعل لی وزیراً من أهلی علیاً أخی اشدد به أزری».

۳- مائده ۵: ۵۵. مطالب السؤال از محمد بن طلحه شافعی، منقبهٔ المطهّرین از حافظ ابو نعیم. مسند أحمدبن حنبل.

۴- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۵۶؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۸ «یا أحمدقد أوتیت ما سألت».

ص: ۸۲

پدید آر (۱)» پس جبرئیل نازل شد و آیه شریفه را إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا؛ (آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند خدای مهربان آن‌ها را محبوب می‌گرداند (۲) بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواند).

وقتی که اصحاب از این قضیه متحیر و متعجب شدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از چه چیزی متعجب شده‌اید؟ قرآن چهار قسمت است. یک ربع آن مخصوص ما اهل‌بیت، یک ربع قرآن حلال، ربع دیگر آن حرام و ربع دیگر فرایض و احکام است. به خدا سوگند کرامت‌های قرآن درباره علی علیه السلام نازل گردیده است (۳)». بنابراین همانطور که موسی کلیم اللّه در غیبت چهل روزه خود، امتش را به خود وانگذارد و هارون را که بر همه بنی‌اسرائیل برتر و افضل بود، وصی و خلیفه خود قرار داد تا در فقدان خود امر نبوت مختل نگردد؛ پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله نیز به طریق اولی باید مردم را در غیاب خود و پس از رحلتش، وانگذارد و شریعت را به دست افراد جاهل، نسپارد تا هر کس به میل خود در آن تصرف کند.

به همین جهت تصریح کرده‌اند: «همان گونه که هارون در غیبت موسی خلیفه و جانشین او بود، علی علیه السلام هم در غیبت من خلیفه و جانشین من باشد. البته برخی بر این تصورند که این حدیث، جنبه تشویقی و خصوصی داشته و عمومیت ندارد و چنین استدلال می‌کنند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در غزوه تبوک برای مدت معینی به خلافت برگزید و چون علی دلتنگ آن حضرت شده بود، پیغمبر آن بیانات را از باب تشویق و رفع دلتنگی علی علیه السلام فرمود. در پاسخ این قبیل افراد باید گفت: غزوه تبوک یکی از مواردی بوده که پیغمبر چنین بیانی را فرموده است. ایشان در مواردی دیگر از جمله در مراسم مؤاخات در مکه و نیز در مدینه و هر جای دیگری که مقتضی بود همین

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۶۶؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۸ «اللهمّ اجعل لی عندک عهداً و اجعل لی عندک‌ودّاً».

۲- مریم ۱۹: ۹۶.

۳- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۳۰۹ «ممّا تتعجّبون. إنّ القرآن أربعهٔ أرباع فربع فیناأهل البیت خاصهٔ و ربع فی أعدائنا، و ربع حلال و حرام، و ربع فرائض و أحکام و إنّ اللّه أنزل فی علی کرائم القرآن».

ص: ۸۳

جمله را می‌فرمود.

نکته پایانی این‌که امام غزالی، ابن ابی‌الحدید و جاراللّه زمخشری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حدیثی را نقل می‌کنند که فرمود: «علمای امت من مانند انبیای بنی‌اسرائیل‌اند (۱)» یا «علمای امت من برتر از انبیای بنی‌اسرائیل‌اند (۲)».

وقتی که به فرموده پیامبر گرامی اسلام، علمای ما مساوی یا حتی برتر و افضل از انبیای بنی‌اسراییل باشند، آیا شخصی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام از انبیا بالاتر نمی‌باشند؟!

باز بودن درهای مسجد برای ابوبکر یا امیر المؤمنین

۱- المکاسب، ج ۳، ص ۵۵۱ و ج ۴ ص ۴۱۵؛ منیۀ الطالب، ج ۲، ص ۲۳۳؛ نهج الفقاهه، ص ۲۹۹؛ شبهای‌پیشاور، ص ۴۷۲ «علماءُ أمّتی کأنبیاء بنی اسرائیل».

۲- بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۰۴؛ بلغۀ الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۹؛ الذریعۀ. ج ۱۶، ص ۲۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۳ «عُلماءُ أمّتی أفضل من أنبیاء بنی إسرائیل».

ص:۸۴

پرسش: حدیث انسداد درهای مسجد برای همه جز امیرالمؤمنین در بعضی از منابع اهل سنت برای ابوبکر وارد شده! آیا دلیلی از کتب اهل سنت برای اثبات آن برای امیرالمؤمنین وجود دارد؟

پاسخ: برای اطلاع بیشتر به کتب زیر از کتب اهل سنت مراجعه شود:

امام احمد حنبل در ۳ مورد در مسند، ج ۱، ص ۱۷۵؛ ج ۲، ص ۲۶؛ ج ۴، ص ۳۶۹.

نسائی در سنن- خصائص العلوی.

حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۳، ص ۱۱۷ و ۱۲۵.

سبط بن جوزی در تذکره، ص ۲۴ و ۲۵.

به نقل کتاب شبهای پیشاور ص ۳۰۲، در سی مدرک از معتبرترین کتب اهل سنت آمده و بالاخره یوسف گنجی شافعی در باب ۵۰ کفایهٔ الطالب آن را «حدیث عال» خوانده (از نظر تواتر سند) و آن حدیث چنین است:

«سدّوا الأبواب کلّها إلّا باب علیّ بن أبی‌طالب و أومأ بیده إلی باب علیّ علیه السلام ...»

آنگاه اضافه می‌کنند، علت آن این است که پیامبر می‌داند علی و فاطمه و اولادش به‌نص قرآن تطهیر شده‌اند. «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ ...»

دلیل جعلی بودن روایت در شأن دیگران، نفی‌مطلقی است‌که پیامبر از سایر درب‌ها فرموده‌اند و یا باید همه راویان روایت خبر فوق الذکر کاذب باشند که بسیاری از ائمه اهل سنت در بین این‌ها هستند. روایت دیگر از عمر بن الخطاب است که حاکم در ص ۱۲۵ مستدرک و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۶ ص ۲۱۰ ینابیع الموده از مسند احمد بن حنبل و خطیب خوارزمی ص ۲۶۱، مناقب ابن حجر در صواعق ص ۷۶ و ... نقل کرده‌اند.

عمر گفت: به علی سه خصلت داده شده که اگر یکی از آن‌ها به‌من داده می‌شود

ص: ۸۵

برای من بهتر بود از حیوانات سرخ مو!

۱. پیامبر دخترش فاطمه علیها السلام را به ازدواج او در آورد.

۲. همه درها به مسجد بسته شده، جز در خانه علی و آرام گرفت در مسجد همان طور که برای پیامبر حلال بود.

۳. پرچم روز خیبر به او داده شد (او فرمانده لشکر شد).

دلایل بیعت نکردن امت اسلام و صحابه با علی (ع) بعد از وفات پیامبر

ص:۸۶

پرسش: اگر وصی بودن و ولایت علی علیه السلام صحت و عمومیت دارد چرا امت اسلام و مخصوصاً اصحاب پیامبر بعد از وفات ایشان، از بیعت با امام علی علیه السلام امتناع نموده و با دیگری بیعت کردند؟

پاسخ: حضرت موسی کلیم اللّه به صراحت و روشنی، برادرش جناب هارون را خلیفه و جانشین خود قرار داد. ایشان بنی‌اسرائیل را که بیش از هفتاد هزار نفر بودند جمع نموده و به آن‌ها تأکید کرد که هارون جانشین و خلیفه من است و همگی بایستی امر او را اطاعت کنید. وقتی که ایشان برای مدت کوتاهی به کوه طور به میهمانی پروردگار رفت، تکلیف مردم کاملًا مشخص شده بود و باید در این ایام از هارون تبعیت می‌کردند. هنوز مدت یک ماه از غیبت موسی سپری نشده بود که فتنه سامری برپا شد و بین مردم اختلاف پیش آمد. پس از آن‌که سامری، گوساله طلا را به آن‌ها نشان داد، بنی‌اسرائیل دسته دسته هارون، خلیفه مسلّم خود را که از جانب موسی تعیین شده بود، رها نموده و در اطراف سامری اردو زدند. در مدت کوتاهی، هفتاد هزار نفر از همان قوم بنی‌اسرائیل که خلافت هارون را با گوش خود از حضرت موسی شنیده بودند و وجوب اطاعت هارون برایشان بدیهی بود، هارون را رها کرده و گرفتار دسیسه سامری گوساله پرست شدند. حتی وقتی که هارون آن‌ها را منع کرد، در صدد قتل وی بر آمدند. آن قدر هارون اذیت شد که در برگشت از کوه طور، نزد موسی رفت و شکایت و درد دل نمود. این شکایت در قرآن مجید چنین آمده است: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکادُوا یَقْتُلُونَنِی؛ این قوم مرا خوار و ضعیف ساختند و می‌خواستند مرا به قتل برسانند (۱)».

آیا می‌توان تمرد قوم بنی‌اسرائیل از هارون، و روی نمودن آن‌ها به گوساله پرستی را دلیل بر بطلان خلافت هارون و در نتیجه بر حق بودن سامری دانست؟ آیا می‌توان

۱- اعراف ۷: ۱۵۰.

ص: ۸۷

گفت: اگر خلافت هارون بر حق بود، بنی‌اسرائیل به سامری و گوساله پرستی روی نمی‌آوردند؟ آیا می‌توان گفت بنی‌اسرائیل نص صریحی از موسی نداشته‌اند؟ حال آن‌که این قوم در شرایطی که خلافت و حقانیت هارون را خود- از زبان موسی شنیده بودند تمرد و سرپیچی نمودند.

حال اگر این سابقه تاریخی با سرگذشت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات پیامبر مقایسه شود، معلوم می‌گردد که عمل پیامبر گرامی اسلام، نسبت خود و علی علیه السلام را چون نسبت موسی به هارون تلقی کردن، بدون حکمت نبوده است. زیرا آن حضرت همان سرگذشت هارون را برای علی علیه السلام پیش بینی می‌کرد. بعد از وفات رسول‌اللّه، همان جماعتی که مکرر از آن حضرت و با صراحت، جانشینی علی علیه السلام را شنیده بودند، علی را رها کرده و به پیروی از هوای نفس، حب جاه و مقام و بر اساس عداوت با بنی‌هاشم، تشکیلات مخصوصی را سازماندهی کردند و به قول امام غزالی از علمای اهل سنت «حق را پشت سر انداخته و به جهالت اولیه برگشتند». این قوم نه تنها از علی علیه السلام بر گشتند بلکه بر در خانه علی علیه السلام، آتش هم بردند. آن‌ها با تهدید و فشار، آن حضرت را به مسجد آوردند و او را بر سر دو راهی «بیعت با خلیفه» یا «قتل و گردن زدن» قرار دادند. علی علیه السلام خود را به قبر مبارک پیغمبر رساند و خطاب به پیغمبر، همان کلمات هارون را گفت: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی (۱).

آیا این شباهت تاریخی دلیل بر عدم حقانیت علی علیه السلام و بطلان خلافت او است؟

به طور کلی برای پاسخ به این سؤال می‌توان به عوامل زیر اشاره داشت:

۱- وجود منافقین در بین مردم که ایمان آن‌ها یا ناقص بود یا اصلًا ایمان نداشتند و خود را برای فرصت‌های بعدی آماده کرده بودند.

۲- جو خفقان بوجود آمده بعد از سقیفه به‌حدّی بود که هیچکس حتّی حق نقل حدیث از پیامبر را نداشت و غیر از مؤمنین شجاع کسی سفارشات پیامبر را دنبال نمی‌کرد، به‌طوری‌که بدعت‌های زیادی گذاشته می‌شد و جز اقلیتی همه می‌پذیرفتند!

۱- اعراف ۷: ۱۵۰.

ص: ۸۸

۳- وجود کینه بین افرادی که بستگانشان در جنگ‌ها توسط امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده بودند.

۴- دقت در عدالت از طرف امیرالمؤمنین که کمتر کسی یارای همراهی با آن را داشت.

۵- امیرالمؤمنین حاضر به باج دهی به هیچ یک از سران قبایل و افراد با نفوذ و گذشتن از اصول نبودند و تنها برای ایشان حفظ اسلام مطرح بود که از هیچ اقدامی در این راستا فروگذار نمی‌کردند.

با وجود این همه روایت با سندهای متواتر و فوق حد تواتر از طریق اهل سنت، اینک ما سؤال می‌کنیم که چرا اصحاب پیامبر، علی علیه السلام را کنار گذاشتند و دیگران را سر کار آوردند؟!!

اگر این روایات دروغ باشد پس دیگر اهل سنت از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله چه چیزی دارند؟

اگر راست است ولی آن‌ها (اصحاب پیامبر) نشنیده بودند، پس چگونه چراغ هدایتند که «أصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم»

اگر راست است و آن‌ها شنیده‌اند و مخالفت کرده‌اند پس چگونه اصحاب پیامبر خدا همگی را عدول می‌دانند؟!

وبالاخره ما هستیم و روایات نبوی که حجت است به نص قرآن ما وَمَا آتَاکُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ... و ما هستیم و عمل صحابه که عمل آن‌ها هیچ حجیتی ندارد و هیچ آیه‌ای به حجیت افعال آن‌ها دلالت نمی‌کند.

پیامبر (ص) در کجا و چه زمانی علی (ع) را به جانشینی خود برگزید؟

ص:۸۹

پرسش: چه زمانی و در کجا پیغمبر صلی الله علیه و آله صراحتاً علی علیه السلام را به خلافت و جانشینی خود برگزیده است؟

پاسخ: اولین روزی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نبوت خویش را آشکار ساخت، به خلافت علی علیه السلام تصریح نمود که به «حدیث الدار» معروف است. چنانچه امام احمد حنبل در مسند، محمد بن جریر طبری در «تاریخ الامم والملوک» وابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم در حلیه الاولیاء و بسیاری دیگر نقل نموده‌اند: زمانی که آیهٔ شریفه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۱)

نازل شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهل نفر از اشراف، بزرگان و خویشاوندان خود را در منزل عموی خویش، ابوطالب دعوت کرد و به علی علیه السلام فرمود: برای میهمانان یک ران گوسفند و مقداری نان و شیر (تقریبا ۳ کیلو) تهیه نماید.

وقتی که اشراف و بزرگان قریش بر سر سفره نشستند، به هم نگاه کردند و با خنده می‌گفتند: محمد صلی الله علیه و آله حتی غذای یک نفر را هم آماده نکرده است. حضرت فرمود: «کلوا بسم اللّه؛ با نام خداوند متعال بخورید». حضار تا توانستند غذا خوردند و پس از سیر شدن، دست از غذا کشیدند، اما همچنان غذا تمام نشده بود. آن‌ها بعدها به یکدیگر گفتند: «این مرد شما را با این غذا سحر و جادو نمود (۲)».

آنگاه حضرت برخاسته و لب به سخن گشود که قسمتی از فرمایشات ایشان چنین است: «ای فرزندان عبد المطلب! خدای تعالی مرا بر عموم مردم و مخصوصاً بر شما مبعوث گردانید. من شما را به دو کلمه دعوت می‌کنم که بر زبان سبک و آسان، ولی در ترازوی اعمال شما سنگین و گران است، با گفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید، تا جمیع امور در اختیار شما قرار گیرد. با این دو کلمه وارد بهشت می‌شوید و از

۱- شعراء ۲۶: ۲۱۴.

۲- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۳۰۶؛ تاویل الایات، ج ۱، ص ۳۹۴؛ نظم درر السمطین، ص ۸۳ أنهج‌الایمان، صص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «هذا ما سحرکم به الرجل»

ص: ۹۰

دوزخ نجات پیدا خواهید کرد. آن دو کلمه: یکی گواهی به وحدانیت خدا و دیگری گواهی به رسالت من است. بنابراین اولین کسی که دعوت مرا اجابت و یاری نماید او برادر من، وزیر من، وارث من و خلیفه بعد از من خواهد بود (۱)».

ایشان آخرین جمله را سه بار تکرار نمود. در هر بار به جز علی علیه السلام کسی پاسخ نداد و فقط علی علیه السلام می‌گفت: «ای پیامبر خدا من یاریت می‌دهم و کمک کار تو می‌باشم (۲)».

پس حضرت او را نوید خلافت داد و فرمود: «به درستی که او برادر من، وصی من و خلیفه من در میان شما می‌باشد (۳). امام احمد حنبل و میر سید علی همدانی شافعی از پیامبر خدا نقل می‌کنند که فرمود: «ای علی! تو ذمه مرا بری می‌کنی و تو خلیفه من بر امتم می‌باشی». (۴) این حدیث در بیش از بیست کتاب معتبر اهل سنت ذکر شده که بیش از حد تواتر است. (۵)

امام احمد حنبل و ابن مغازلی و ثعالبی نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «همانا که تو برادر من، وصی، خلیفه و ادا کننده دِین من هستی». (۶) در جایی دیگر ابوالقاسم حسین بن محمد از انس ابن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «به درستی که دوست من، وزیر من، خلیفه من و بهترین کسی که بعد از خود بجای می‌گذارم تا دِین مرا ادا کند و

۱- الارشاد، ج ۱، ص ۴۹؛ الانوار العلویه، ص ۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «یا بنی عبد المطّلب إنّ اللَّه بعثنی إلی الخلق کافهً و بعثنی إلیکم خاصهً فقال عزّ و جلّ وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ و أنا أدعوکم إلی کلمتین خفیفتین علی اللسان ثقیلتین فی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الأمم و تدخلون بهما الجنهٔ و تنجون بهما من النار شهادهٔ أن لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ و أنّی رسول اللَّه فمن یجبنی إلی هذا الأمر و یؤازرنی علیه و علی القیام به یکن أخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی».

۲- شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «أنا أنصرك و وزیرك یا نبیّ اللَّه».

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۸ «إنّ هذا أخی و وصیّی وَ خلیفتی فیکم».

۴- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص ۶۵؛ مسند الامام رضا علیه السلام. ج ۱، ص ۱۳۰؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۰؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۹ «یا علیّ أنت تبریء ذمّتی و أنت خلیفتی علی أمّتی».

۵- مسند احمد بن حنبل ص ۱۱۱ و ۳۳۱ جلد اول- ثعلبی در تفسیر آیه- ابو نعیم حلیه الاولیاء و بیست مدرك از کتب اهل سنت مذکور در ص ۳۱۷ شبهای پیشاور.

۶- الصوارم المهرقه، ص ۲۰۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۱۹ «أنت أخی و وصیّی و خلیفتی و قاضی دینی».

ص: ۹۱

وعده مرا وفا کند، همانا علی ابن ابی‌طالب علیه السلام می‌باشد (۱)».

میر سید علی همدانی شافعی نیز از خلیفه دوم عمر نقل می‌کند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بین اصحاب خود عقد اخوت بست، فرمود: «این علی برادر من در دنیا و آخرت، خلیفه من در اهل من، وصی من در امت من و وارث و ادا کننده دین من است. مال او از من و مال من از اوست. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. پس هر کس او را دوست دارد مرا دوست داشته، و هرکس با او دشمنی ورزد با من دشمنی داشته است (۲)». باز همان شخص فرمود: «او وزیر و خلیفه من است (۳)».

محمد بن یوسف گنجی شافعی نیز از ابوذر غفاری و او از پیغمبر چنین نقل کرده است: «پرچم علی امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار حوض کوثر بر من وارد شود کسی که پیشوای روی و دست و پا سفیدان است و خلیفه من بعد از من است (۴)».

کسانی چون خطیب خوارزمی و ابن مغازلی نیز از پیغمبر نقل کرده‌اند خطاب به علی علیه السلام فرمود: «من و علی از یک نور آفریده شده‌ایم. خداوند قبل از خلقت آدم آن نور را در صلب آدم قرار داد. پس همواره با هم یکی بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. آنگاه نبوت در من و خلافت در علی مقرر گردید (۵)».

۱- معجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۲۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «إنّ خلیلی و وزیری و خلیفتی و خیر من أترک بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی علیّ‌بن أبی طالب».

۲- الخلاف، ج ۱، ص ۲۸؛ مقام الامام علی علیه السلام ص ۲۲؛ الامام علی علیه السلام فی آراء الخلفا، ص ۸۵؛ شبهای‌پیشاور، ص ۳۲۰ «هذا علیّ أخی فی الدنیا والآخرة و خلیفتی فی أهلی و وصیّی فی أمتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منّی مالی منه نفعه نفعی و ضرّه ضرّی من أحبّه فقد أحبّنی و من أبغضه فقد أبغضنی».

۳- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «وَ هُوَ خَلیفتی و وزیری»

۴- معجم الاوسط، ج ۳، ص ۶؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۸۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۰ «ترد علیّ الحوض رایة علیّ أمیرالمؤمنین و إمام الغر المحجّلین و الخلیفة من بعدی».

۵- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۳۰۸؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۶۱؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۲۲۰؛ نهج الایمان، ص ۲۹۲؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۱ «خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق اللّه آدم بأربعة آلاف عام فلما خلق آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطّلب ففی النبوة و فی علی الخلافة».

ص: ۹۲

محمـد بن جریر طبری نیز در «کتاب الولایه» از قول پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله نقل می‌کنـد که ایشان در اوایل خطبه غـدیر خم فرمود: «جبرئیل از جانب پروردگا، مرا امر نمود که در این مکان قیام نموده و تمامی مردم، از سفید و سیاه را آگاه سازم که علی ابن ابی‌طالب علیه السلام برادر، وصـی، خلیفه و امـام بعـد از من است. ای جماعت! خداونـد علی را به عنوان ولی و امام شـما نصب، و طاعت او را بر همه واجب نموده است، قول او جایز و حکم او امضا شـده است. هر کس با او مخالفت نمایـد ملعون و هر کس او را تأیید نماید، مشمول رحمت خدای تعالی خواهد بود (۱)».

همچنین شیخ سـلیمان بلخی حنفی در «ینابیع الموده» روایتی را از ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که در آن بسیاری از صـفات مخصوص حضـرت امیر علیه السـلام بیـان شـده است. هر کـدام از این صـفات می‌توانـد دلیل و گواهی بر اثبات خلافت ایشان باشد.

معنی کامـل آن حـدیث چنین است «یـا علی! تو صاحب حوض منی، صاحب پرچم و لوای منی، حبیب دل، وصـی، وارث علم من و خلیفه منی. تو امانت‌دار مواریث انبیا و امین خدا و تو حجت پروردگار بر تمامی خلق می‌باشـی. تو رکن ایمان، نگهبان اسلام، چراغ ظلمت، نور هـدایت، علم و مرفوع برای اهـل دنیـا هستی. هر کس از تو پیروی کنـد نجـات یابـد و هر کس مخـالفت نمایـد هلاـک گردد. ای علی تو راه آشـکار و واضح و صـراط مسـتقیمی. تو پیشوای سفید رویان، سلطان مؤمنان، آقا و پیشوای همه کسانی هستی که من، آقـا و مولـای آنـان هسـتم. البته من مولاـ و آقای هر مؤمن و مؤمنه‌ای هسـتم. هر حلال زاده‌ای تو را دوست می‌دارد و به جز حرام زاده، کسـی تو را دشـمن نمی‌داند. خداوند هیچ گاه مرا به آسـمان نبُرد و با من تکلم نکرد مگر آن‌که فرمود: ای محمد! سلام مرا به علی برسان و به او اعلام کن که او امام دوستان من و نور مطیعان من است. پس ای علی!

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۲

«و قـد أمرنی جبرائیـل عن ربّی أن أقوم فی هـذا المشـهد و أعلم کل أبیض و أسود أنّ علیّ بن أبی طالب أخی و وصـیی و خلیفتی و الإمام بعـدی ... معاشـر الناس ذلک فإن اللَّه قد نصـبه لکم إماما و فرض طاعته علی کل أحد ماض حکمه جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدقه».

ص: ۹۳

این کرامت گوارای تو باد (۱)».

ابوالمؤید موفق الدین که از مشاهیر خطبای خوارزم است، در کتاب «فضائل امیرالمؤمنین» از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: وقتی در معراج به سدره المنتهی رسیدم از من سؤال شد که محمد! چه کسی را در میان خلق فرمانبردارتر نسبت به خود یافتی؟

عرض کردم «علی را»، گفتند به راستی که درست پاسخ دادی. آنگاه از من سؤال شد که «آیا برای خود خلیفه‌ای انتخاب نموده‌ای تا مقاصد تو را به مردم برساند و بندگان مرا از کتابم تعلیم دهد». عرض کردم: پروردگارا! هر کس را تو انتخاب نمایی من هم او را اختیار خواهم کرد. پس خطاب آمد که من علی را از برای تو خلیفه و وصی اختیار کردم و او را به علم و حلم خود مفتخر نمودم. او امیر مؤمنان است و به حق، که نه در گذشته و نه در آینده احدی با چنین مقام و منزلتی نخواهد آمد (۲)».

همچنین صلاح الدین صفدی در «وافی بالوفیات» گفته است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر امامت علی علیه السلام صراحت نموده و آن حضرت را به امامت برگزید. صحابه نیز آن را می‌دانستند؛ اما عمر بن الخطاب امامت و خلافت علی علیه السلام را به خاطر ابوبکر کتمان نمود (۳)».

۱- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ خلاصهٔ عبقات الانوار، ج ۹، ص ۲۷۹؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۲ «یا علی أنت صاحب حوضی و صاحب لوائی و منجز عداتی و حبیب قلبی و وارث علمی و أنت مستودع مواریث الأنبیاء و أنت أمین اللّه فی أرضه و أنت حجهٔ اللّه علی بریته و أنت رکن الإیمان و أنت مصباح الدجی و أنت منار الهدی و أنت العلم المرفوع لأهل الدنیا من تبعک نجا و من تخلف عنک هلک و أنت الطریق الواضح و أنت الصراط المستقیم و أنت قائد الغر المحجلین و أنت یعسوب المؤمنین و أنت مولی من أنا مولاه و أنا مولی کل مؤمن و مؤمنهٔ لا یحبک إلا طاهر الولادهٔ و لا یبغضک إلا خبیث الولادهٔ و ما عرج بی ربّی عزّ و جلّ إلی السماء قط و کلمنی ربی إلا قال لی یا محمّد أقرئ علیا منّی السلام و عرفه أنّه إمام أولیائی و نور أهل طاعتی فهنیئاً لک یا علیّ هذه الکرامهٔ».

۲- المناقب، ص ۳۰۳؛ شبهای پیشاور، ص ۳۲۳

«فهل اتخذت لنفسک خلیفهٔ یؤدی عنک و یعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون، قال: قلت اختر لی فإن خیرتک خیر لی، قال: قد اخترت لک علیاً فاتخذه لنفسک خلیفهٔ و وصیّاً و نحتله علمی و حلمی و هو أمیر المؤمنین حقاً لم ینلها أحد قبله و لا أحد بعده».

فضائل أمیرالمؤمنین علیه السلام، فصل ۱۹، ص ۲۴۰.

۳- بیت الاحزان، ص ۱۲۳؛ شبهای پیشاور، صص ۳۲۳ و ۳۲۴ «نص النبیّ صلی الله علیه و آله علی أنّ الإمام علی- و عینه- و عرفت الصحابهٔ ذلک ولکن کتمه عمر لأجل أبی‌بکر رضی اللّه عنهما».

ص: ۹۴

بسیاری از علمای اهل سنت از جمله سبط ابن جوزی و سلیمان بلخی حنفی و خطیب خوارزمی و ... از قول خلیفه دوم از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «اگر تمام درختان قلم، دریاها مرکب، جنیان حسابگر و آدمیان نویسنده شوند بازهم نمی‌توانند فضائل علی ابن ابی‌طالب علیه السلام را بر شمرند».

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشتان و صفحه بشماری

از طرفی امام احمد حنبل، طیرانی و سیوطی، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند: «علی با قرآن و قرآن با علی است. این دو تا کنار حوض کوثر از هم جدا نمی‌شوند. علی از من است و من از علی هستم. هر کس علی را سب نماید مرا سب نموده و هر کس مرا سب کند خدا را سب کرده است (۱)».

آنگاه وضعیت معاویه و جانشینان او که تا زمان عمر بن عبد العزیز دستور دادند در منابر بر امیرالمؤمنین و فرزندانش اهانت کنند روشن می‌شود.

خلاصه احادیث این موضوع برای آشنائی بیشتر عبارتند از:

۱. حدیث الدار یوم الانذار:

این حدیث را در بیست مدرک معتبر علمای اهل سنت از طرق مختلف نقل کرده‌اند: از جمله احمد بن حنبل در ۳ محل از مسند، ثعلبی در تفسیر آیه انذار، طبری در تفسیر و در تاریخ الامم ابی‌الحدید از سکافی و ابن اثیر، ابونعیم در حلیه، حمیدی در جمع، بیهقی در سنن ودلائل، حلبی در سیره، نسائی در خصائص، حاکم در مستدرک، بلخی حنفی در ینابیع و گنجی شافعی در کفایه می‌باشند.

اصل حدیث قبلًا ذکر شد، در پایان حدیث حضرت فرمود: هر کس دعوت مرا امروز بپذیرد برادر من، وزیر من، وارث من، خلیفه بعد از من خواهد بود. هیچکس پاسخ نداد. امیرالمؤمنین سه بار پاسخ دادند ای پیامبر خدا من شما را یاری می‌کنم. پیامبر

۱- سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۷؛ النص والاجتهاد، صص ۱۰ و ۱۴۴؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۴۶، مستدرک حاکم نیشابوری، ص ۱۲۴ ج ۳، کنز العمال ص ۱۵۳ ج ۶- ابن حجر مکی ص ۷۴ صواعق محرقه- تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۱۶ و ...، شبهای پیشاور، ص ۳۳۰ «علی مع القرآن والقرآن مع علیّ لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. علیّ منّی و أنا من علیّ من سبّه فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه».

ص: ۹۵

فرمودند: تو وصی و خلیفه بعد از من هستی «اطلاق بعد» بلا واسطه را می‌رساند.

۲. حدیث منزلت:

پیامبر در چند مورد فرمودند: یا علی تو برای من بمنزله هارون هستی برای موسی، مگر این‌که بعد از من پیامبری نیست که این حدیث را به طرق مختلف علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که به بیست طریق می‌رسد و شرح آن گذشت.

۳. حدیث غدیر:

پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از آخرین حج تمام حجاج را جمع کرده و طی خطبه مفصلی فرمود هر کس من مولای اویم علی مولای اوست، این حدیث فوق حد تواتر است از طرق اهل سنت و شیعه و در طول چهارده قرن در توصیف این واقعه اشعار زیادی سروده شده است که برای تفصیل به کتاب الغدیر مراجعه شود.

۴. احمد بن حنبل در مسند و علی شافعی در مودة القربی و دیگران از پیامبر نقل می‌کند: ای علی تو ذمه مرا بری می‌کنی و تو خلیفه من بر امت من هستی.

۵. احمد بن حنبل از طرق متعدد و مغازلی شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر نقل می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: تو برادر من و وصی من و خلیفه من و اداء کننده دین من هستی.

۶. همدانی شافعی در مودة القربی از عمر بن الخطاب نقل می‌کند پیامبر فرمود: این علی برادر من در دنیا و آخرت و خلیفه من در خانواده من و وصی من در امت من و وارث علم من، ادا کننده دین من، مال او از من و مال من از او، نفع او نفع من، ضرر او ضرر من، کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است.

۷. نسائی صاحب یکی از صحاح سته نقل می‌کند پیامبر بعد از حدیث منزلت هارونی به امیرالمؤمنین فرمود: تو خلیفه من بر هر مؤمن بعد از من هستی

۸- علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار؛ علی با حق است و حق با علی هر چه (روزگار) بگردد. (۱)

ایمان علی (ع) تحقیقی بود یا تقلیدی؟

۱- مسند احمد حنبل و تفسیر فخر رازی و ...

ص:۹۶

پرسش: با وجود این که علی علیه السلام اولین کسی است که اسلام آورد. ولی چون ایشان کودک نابالغی بود، ایمان آوردنش تقلیدی بوده است. اما بقیه خلفا که پیرِ ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل بوده‌اند به‌طور تحقیقی ایمان آورده‌اند. آیا ایمان تحقیقی آن‌ها افضل از ایمان تقلیدی علی علیه السلام نیست؟

پاسخ: در تاریخ آمده است که علی علیه السلام به دعوت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لبیک گفته و اسلام آورده است. این نقل قول، مورد قبول همه فرقه‌های اسلامی چه شیعه و چه سنی است.

حال باید بررسی نمود که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانسته است که بر نوجوان نابالغ تکلیفی نیست؟! چنانچه نمی‌دانسته است، پس نسبت جهل به حضرت پیامبر داده‌ایم. و اگر با وجود این‌که می‌دانسته، تکلیفی بر نابالغ نیست و او را به اسلام دعوت کرده است، پس کار بیهوده و عبثی انجام داده است. در این صورت، نسبت لغو و عبث به ایشان داده‌ایم.

بنابراین در هر دو حالت مرتکب کفر شده‌ایم، زیرا در قرآن مجید آمده است: وَما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى پیامبر خدا به هوای نفس سخن نمی‌گوید: آنچه می‌گوید: وحی است که به او رسیده است (۱)».

پس قطعاً پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را لایق، قابل و آماده دعوت می‌دانسته و زمینه ایمان را در او دیده است که او را به اسلام دعوت نموده است. اگر این زمینه در دیگران بیشتر و بهتر بود، چه بسا آن‌ها را زودتر به اسلام دعوت می‌کرد.

از طرف دیگر، نه تنها خردسالی و کم سن و سال بودن، با کمال عقل و اراده منافاتی ندارد، بلکه بلوغ سنی فقط برای احکام شرعیه لازم است و برای امور عقلانی شرط سنی وجود ندارد. بدیهی است که ایمان آوردن نیز از امور عقلانی است. بنابراین ایمان آوردن علی علیه السلام در خردسالی از فضایل آن حضرت به شما می‌رود. همان گونه که قرآن

۱- نجم ۳: ۳ و ۴.

ص: ۹۷

مجید از زبان عیسی بن مریم- طفل تازه به دنیا آمده- می‌فرماید: قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً؛ به درستی که من بنده خاص خدا می‌باشم و خداوند کتاب آسمانی و شرف نبوت را به من عطا فرموده است (۱)». در آیه دیگری از همان سوره درباره حضرت یحیی می‌فرماید: یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ وَآتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً؛ در کودکی به حضرت یحیی مقام نبوت را بخشیدیم (۲)». پس آیا می‌توان اعطای این فضیلت و مقام به یحیی و عیسی را قبل از رسیدن به سن بلوغ، تقلیدی و تلقینی وفاقد اعتبار دانست؟ یقیناً این گونه نیست، زیرا مطابق آیات قرآن برای آن‌ها فضیلت محسوب می‌شود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ایمان آوردن در خردسالی برای امام علی علیه السلام نیز فضیلت می‌باشد.

از طرف دیگر، چنانچه ایمان آوردن سه خلیفه اول از ایمان آوردن علی علیه السلام افضل و برتر می‌بود از پیامبر خدا به دور و بعید است که در مجلسی که ابوبکر، عمر و ابوعبیده جراح در آن حاضر بودند دست بر شانه علی علیه السلام زده و فرمود: «ای علی تو اولین مؤمنی هستی که ایمان آوردی و اولین مسلمی هستی که مسلمان شدی و تو برای من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی (۳)»؟ پیامبری که همه معتقدیم بجز وحی سخنی نمی گوید.

وَما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی و چون حضرت هارون خلیفه بلا فصل حضرت موسی بوده منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این بوده که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلا فصل پیامبر صلی الله علیه و آله است.

طبری در تاریخ خود به نقل از سعد ابن ابی‌وقاص، در پاسخ سؤال پسرش می‌نویسد: «ابوبکر پس از آن‌که بیش از پنجاه نفر اسلام آوردند، مسلمان شد. عمر نیز پس از اسلام آوردن ۴۵ مرد و ۲۱ زن مسلمان شد». بنابراین می‌توان گفت که «اسلام علی علیه السلام از «فطرت»، و اسلام آن‌ها از «کفر و شرک» بوده است. یعنی آن‌ها از کفر و شرک

۱- مریم ۱۹: ۳۰.

۲- مریم ۱۹: ۱۲.

۳- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۹۰ و ج ۳ ص ۳۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۳؛ ذخائر العقبی فی مناقب‌ذوی القربی، ص ۵۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۹۶ «یا علیّ أنت أوّل المؤمنین و أوّلهم إسلاماً و أنت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی». این حدیث را بارها عمر خلیفه دوم نقل کرده است.

ص: ۹۸

و بت پرستی بیرون آمده و به اسلام گرویده‌اند، در حالی که علی علیه السلام حتی لحظه‌ای تمایل به کفر و شرک نداشته است».

به همین دلیل، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «برترین مرد عالمیان در زمان من علی علیه السلام می‌باشد (۱)». این حدیث را میرسید علی همدانی- فقیه شافعی- در کتاب «مودهٔ القربی» نقل کرده است. همچنین محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۴ کتاب کفایهٔ الطالب از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «سبقت گیرندگان همه امت‌ها در ایمان و توحید سه نفر بودند که شرک به خدا نیاوردند. این سه تن علی ابن ابی‌طالب علیه السلام و حبیب نجار- صاحب یاسین- و حزقیل- مؤمن آل فرعون- بودند که راست‌کرداران نیز بودند و علی ابن ابی‌طالب علیه السلام افضل آن‌ها بود (۲)».

چرا شیعیان به سه شرط انتخاب خلیفه گردن نمی‌نهند؟

۱- بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۴۹؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۳۹۹ «أفضل‌رجال العالمین فی زمانی هذا علیّ»

۲- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۹۰؛ بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۲۰۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۲۰؛ شبهای پیشاور، ص ۳۹۸ «سباق الأمم ثلاثهٔ لم یکفروا باللّٰه طرفهٔ عین خربیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صاحب یاسین و علیّ بن أبی طالب علیه السلام و هو أفضلهم».

ص:۹۹

پرسش: در انتخاب خلیفه اول سه شرط رعایت گردیده است که عبارتند از: «اجماع مسلمین»، «سن» و «جهان دیده بودن» و نیز حدیثی که عمر نقل کرده که «سلطنت و نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود». این سه، شروط اصلی برای حقانیت خلافت بعد از پیغمبر است. زیرا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که «امت من بر خطا (گمراهی و ضلالت) اجتماع نمی‌کنند (۱)». چرا شیعیان به این حق گردن نمی‌نهند؟

پاسخ:

الف- اجماع:

با فرض صحت این حدیث، موارد زیر قابل توجه است:

در این حدیث چون کلمه امت با «یای متکلم» همراه شده، بدین معنا است که عموم امت من، بر راه خطا و گمراهی نمی‌روند. یعنی هر گاه همه امت پیغمبر بر انجام کاری اتفاق نظر داشتند آن کار خطا نخواهد بود. این مطلب یعنی «اجتماعِ بدون استثنا» به نتیجه خواهد رسید، مورد قبول ما است. چون خداوند همواره در میان امت، افرادی را قرار داده که حق با آن‌ها است و قادرند حق را تشخیص دهند و به آن عمل کنند. یعنی همیشه حجت و نماینده خدا در میان آن‌ها می‌باشد و همراهی همه با هم به معنای همراهی بقیه با آن‌ها است و بدین دلیل از خطا رفتن امت جلوگیری می‌کنند. اما در عین حال به هیچ عنوان، این حدیث بر این که پیغمبر حق تعیین خلافت را از خود ساقط و به امت واگذار کرده باشد، دلالت ندارد. بنابراین همواره حق تعیین جانشین و خلیفه از آن پیغمبر بوده و با اینگونه احادیث، این حق ساقط نمی‌گردد.

بنابراین با این فرض محال که پیغمبر چنین حقی را به اجماع امت واگذار کرده

۱- اللمع فی اصول الفقه، ص ۲۴۶؛ شبهای پیشاور، ص ۴۸۰ «لا تجتمع أمّتی علی الخطاء- لا تجتمع أمتیعلی الضلالهٔ».

ص: ۱۰۰

باشد، باید همگی مسلمین در تعیین خلافت دخیل بوده و اتفاق نظر داشته باشند تا اجماع حاصل گردد. یا حداقل بایستی همه مسلمین جمع شوند و برای تعیین خلیفه رای خود را داده باشند و کسی که اکثریت آراء را داشته باشد به عنوان خلیفه انتخاب گردد- همان طور که الان در تمامی دنیا برای انتخاب رییس جمهور عمل می‌کنند و افراد حائز اکثریت را به عنوان رئیس جمهور بر می‌گزینند. اما آنچه که بعد از وفات پیغمبر و در محل سرپوشیده کوچکی به نام «سقیفه» اتفاق افتاد تا ابوبکر را به خلافت رسانند، دلالت بر اجماع مسلمین نداشته و یا خیلی خوشبینانه‌تر- به قول اهل سنت- بر اجماع عقلا، اکابر و صحابه رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله هم دلالت ندارد.

در تاریخ مورد قبول شیعه و سنی چنین آمده است: بلافاصله بعد از فوت پیامبر، هنگامی که بنی‌هاشم سرگرم غسل و کفن و دفن پیغمبر بودند، عده‌ای از انصار در محلی به نام سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند تا درباره جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشورت نمایند.

محمد بن جریر طبری در تاریخ خود می‌نویسد: خبر به گوش عمر رسید و او خود را به در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رسانید، ولی وارد خانه نشد تا بقیه صحابه که سرگرم مراسم تغسیل و کفن و دفن رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله بودند او را نبینند. برای ابوبکر پیغام فرستاد که امر مهمی پیش آمده و زودتر خودت را به من برسان. ابوبکر به قاصد گفت: الان فرصت بیرون آمدن ندارم. عمر قاصد را دوباره برگرداند و گفت: امر بسیار مهمی پیش آمده که وجود تو خیلی لازم است. بالاخره ابوبکر بیرون آمد و عمر قضیه اجتماع انصار در سقیفه را به منظور تعیین جانشین پیامبر خدا برای ابوبکر بازگو کرد. دو نفری به سمت سقیفه به راه افتادند و در بین راه ابوعبیده جراح (۱) را دیدند و او را نیز با خود بردند و با عجله به سقیفه رسیدند. در آنجا صحبت‌هایی رد و بدل شد. ابوبکر با تیزبینی و زیرکی پیش دستی نمود و خلافت را به ابوعبیده و عمر تعارف کرد. آن‌ها هم تعارفش را به خود او برگرداندند و گفتند: تو بزرگتر و اولی هستی.

از سوی دیگر، در طرف مقابل، سعد بن عباده که از قبیله خزرج بود و قصد امارت

۱- ابو عبیده گورکن بود.

ص: ۱۰۱

را داشت، موجب شد تا عمر و ابوعبیده فوراً با ابوبکر بیعت کنند و مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند. چند نفر دیگر از حضار که از قبیله اوس بودند از روی عداوتی که با قبیله خزرج داشتند نیز با ابوبکر بیعت نمودند. موقعی که این خبر به گوش اسامهٔ بن زید رسید، فورا خود را به مسجد رسانید و فریاد برآورد که این چه غوغایی است که شما برپا نموده‌اید و خلیفه تراشی می‌کنید؟ شما چکاره این امت هستید که بدون مشورت مسلمانان اقدام به تعیین و انتخاب خلیفه می‌کنید؟ عمر جهت استمالت و پوزش از اسامه جلو رفت و گفت: کار تمام شده و خیلی‌ها بیعت کرده‌اند (منظور خودش و ابوعبیده و معدودی از قبیله اوس بود) و تو هم با ابوبکر بیعت نما! اسامه با ناراحتی گفت:

پیغمبر خدا مرا بر شما امیر قرار داده و از این امارت هم معزول نشده‌ام. چگونه امیری که پیغمبر خدا برگزیده است بیاید و با مأمور خود بیعت نماید!؟

در این مکان کوچک که تعداد بسیار محدودی جمع شده بودند، نه فقط همه مسلمین، بلکه حتی اکابر و بزرگان صحابه نیز در آنجا حضور نداشتند. بسیاری از اهل سنت معتقدند که به دلیل حیاتی بودن امر خلافت، فرصت خبر رسانی به بقیه صحابه در مناطق مختلف، مانند یمن و شام و مکه وجود نداشته است. در پاسخ به این بهانه اهل سنت باید گفت: حتی محمد بن جریر طبری در تاریخ خود معتقد است که فقط دو قبیله اوس و خزرج می‌خواستند برای خود امیر تعیین کنند.

علاوه بر این، اردوی لشکر اسلام به فرماندهی اسامه بن زید در همان نزدیکی مدینه بود. در این اردو هم عمر و هم ابوبکر تحت فرماندهی اسامه بودند. چگونه عمر و ابوبکر توانستند خود را به سقیفه برسانند ولی دیگر بزرگان همین اردو، از جمله خود اسامه را به دلیل ضیق وقت دعوت نکرده و بی‌خبر گذاشتند!!؟ بنابراین به همان دلیل که عمر و ابوبکر توانستند از اردوگاه جدا شده و خود را به سقیفه برسانند، می‌توانستند در همان زمان و بدون فوت وقت بقیه صحابه‌ای را که در آن اردوگاه بودند مطلع نموده و به سقیفه بیاورند.

بنابراین، از عدم اطلاع رسانی به صحابه و لشکر اسامه می‌توان دریافت که برنامه و توطئه از پیش طراحی شده‌ای در حال تکوین و اجرا بوده است. از طرفی دیگر علی ابن

ص: ۱۰۲

ابی‌طالب علیه السلام که فضایل او مورد اتفاق همه مسلمین است و عضو بسیار مؤثر جامعه مسلمین بود، و نیز عباس عموی پیامبر که شیخ القبیله بود و بسیاری دیگر از بنی‌هاشم که مورد تأیید پیامبر بودند، و در مدینه هم حاضر بودند را بی‌اطلاع گذاردند. حال اگر نقشه‌ای از قبل طراحی نشده بود، چرا عمر وارد خانه پیغمبر نشد تا قضیه را علناً به اطلاع همه بنی‌هاشم و صحابه برساند و از همه آن‌ها استمداد نماید؟ آیا ابوبکر عقل کل منحصر به فرد امت بود؟ و بقیه جزو صحابه به حساب نمی‌آمدند و عترت پیامبر بیگانه بودند؟ و لذا نباید آن‌ها را مطلع می‌کرد!!

بنابراین آنچه که اتفاق افتاد انتخاب و تعیین خلیفه به وسیله سه نفر بود (ابوبکر، عمر و ابوعبیده) و بعد به تدریج، عوام الناس به آن‌ها پیوستند. ولی همچنان صحابه و عترت پیامبر از بیعت با خلیفه منصوب آن‌ها امتناع می‌کردند. در کجای دنیا، این همه مصلحت اندیشی سراغ دارید که به بهانه مصلحت اندیشی، امت و اسلام را منحصر به این سه نفر کنند و آن را اجماع بنامند؟

آیا این عقیده قابل قبولی است که سه نفر یا بیشتر، در پایتخت یک مملکت جمع شوند و برای بقیه، رییس جمهور و خلیفه تعیین نمایند؟! آنگاه تبعیت بقیه افراد را واجب پندارند؟ جالب‌تر این‌که همه افرادی که در آینده نیز خواهند آمد تحت بیعت و راه آن خلیفه باشند. به طوری که پس از ۱۴۰۰ سال همگی را موظف به این تبعیت بدانند.

چنانچه کسانی حتی در فکر و عقیده (نه در عمل) با آن‌ها مخالف باشند و از آن‌ها اطاعت و تبعیت نکنند آن‌ها را مهدور الدم، رافضی و کافر بخوانند!

با کدام قانون و با چه حقی این سه نفر (ابوبکر و عمر و ابو عبیده)، و یا اصلًا همه معدود کسانی که در سقیفه جمع شده بودند را باید اجماع مسلمین بخوانیم؟ در صورتی که بین اجماع، اکثریت و اقلیت، تفاوت فاحشی وجود دارد. اجماع یعنی اتفاق نظر همه افراد بدون حتی یک نفر مخالف و یا ممتنع. اکثریت یعنی بیش از نیمی از افراد شرکت کننده و اقلیت یعنی کمتر از نیمی از جمعیت شرکت کنندگان.

لذا با این تعاریف باید گفت: در میان شرکت کنندگان در سقیفه، نه تنها اجماعی به وقوع نپیوست بلکه از ترس این که سعد بن عباده- بزرگ قبیله خزرج- خلافت را به

ص: ۱۰۳

دست نگیرد، عمر و ابوعبیده جراح و قبیله اوس، سیاسی بازی نموده و با ابوبکر بیعت کردند.

حتی در خود مدینه سعد بن عباده انصاری و اولاد و قبیله‌اش، بسیاری از خواص صحابه، تمام بنی‌هاشم و دوستان آن‌ها و نیز علی ابن ابی‌طالب علیه السلام تا شش ماه، همچنان به مخالفت ادامه داده و زیر بار بیعت نرفتند.

بنابراین با مختصر مطالعه‌ای می‌توان دریافت که در خود مدینه منوره- که پایتخت حکومت اسلامی آن زمان بود- چنین اجماعی (حتی اجماع اکابر و بزرگان صحابه) هرگز به وقوع نپیوست. بلکه بسیاری از صحابه و رجال به مسجد رفته و با ابوبکر، مجادله و بحث کردند. ابن حجر عسقلانی، بلاذری و نیز محمد خاوند شاه در روضه الصفا، اسامی ۱۸ نفر از بزرگان صحابه که با ابوبکر مخالفت نموده و بیعت نکردند را چنین ذکر کرده‌اند:

۱. سلمان فارسی

۲. ابوذر غفاری

۳. مقداد بن اسود کندی

۴. عمار یاسر

۵. خالد بن سعید ابن العاص

۶. بریدهٔ الاسلمی

۷. ابی‌بن کعب

۸. خزیمهٔ بن ثابت ذوالشهادتین (لقبی که پیغمبر به او داد)

۹. ابوالهیثم بن التیهان

۱۰. سهل بن حنیف

۱۱. عثمان بن حنیف ذوالشهادتین

۱۲. ابوایوب انصاری

۱۳. جابر بن عبداللّه انصاری

۱۴. حذیفهٔ الیمان

ص: ۱۰۴

۱۵. سعد بن عباده

۱۶. قیس بن سعد

۱۷. عبداللَّه بن عباس

۱۸. زید بن ارقم.

یعقوبی در تاریخ خود می‌افزاید که افراد دیگری چون:

۱۹. علی ابن ابی‌طالب علیه السلام

۲۰- عباس بن عبد المطلب

۲۱. فضل بن عباس

۲۲. زبیر بن العوام بن العاص

۲۳. براء بن عازب

۲۴- مقداد بن عمر

نیز با ابوبکر بیعت نکردند و شیعه علی علیه السلام شدند.

با توجه به مطالب فوق، این گونه انتصاب خلیفه، توسط سه نفر در سقیفه را باید اولین کودتای عالم اسلام نامید که تاریخ آن را ثبت کرده است. امام فخر رازی نیز در «نهایهٔ الاصول» به صراحت می‌گوید: «هرگز در خلافت ابوبکر و عمر اجماع واقع نشد تا پس از کشته شدن سعد بن عباده، اجماع منعقد گردید.»

اگر اجماع اتفاق می‌افتاد باید حداقل، عترت واهل‌بیت‌پیامبر علیه السلام که‌در حدیث ثقلین «إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی إنْ تَمَسَّکْتُم بِهِما فَقَد نَجوتُم وَ لَنْ تَضِلُّوا بَعدها أَبَداً» و حدیث سفینه «مثل أهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح، من توسّل بهم نجا ومن تخلّف عنهم هلک» آن‌ها را میزان و ملاک نجات دانسته‌اند، در آنجا حضور می‌داشتند.

از طرف دیگر، بر اساس همین احادیث، چون تشکیل دهندگان سقیفه از اهل‌بیت و عترت پیامبر دوری گرفته‌اند، اهل هلاک می‌باشند. ابن حجر نیز در کتاب «صواعق»، درباره لزوم توجه به اهل‌بیت رسالت و عترت طاهره علیه السلام دو حدیث از ابن سعد از پیامبر نقل می‌کند:

ص: ۱۰۵

«من و اهل بیتم درختی در بهشت هستیم که شاخه‌های آن در دنیا است. پس هر کس که بخواهد راهی به سوی خدا بیابد، باید به آن‌ها تمسک جوید.» (۱)

و نیز «در هر دوره برای امت من عدولی از اهل‌بیت من وجود دارد که تحریف گمراهان، ادعای مدعیان باطل و تاویل جاهلین را از دین اسلام دور می‌نماید. به درستی که بدانید امامان شما، پیشوایان شما هستند که شما را به سوی خدای تعالی هدایت می‌کنند. پس دقت کنید که پیشوایان شما چه کسانی هستند.» (۲)

لذا مجدداً یادآوری می‌نماید که به دلیل وجود اهل‌بیت پیامبر و عترت او در میان امت- که هرگز به گمراهی نمی‌روند- و در هر دوره‌ای این حجت‌ها در روی زمین وجود دارند، اجماع امت پیامبر به گمراهی و خطا نمی‌رود. لیکن در قضیه سقیفه، بیعت کنندگان راه خود را از اهل‌بیت پیامبر جدا کردند و در نتیجه به گمراهی رفتند.

اکنون به بررسی چگونگی رفتار با افرادی که بیعت نکردند خواهیم پرداخت تا ماهیت به اصطلاح «اجماع مسلمین» روشن‌تر گردد.

ابن عبدالبر قرطبی که از بزرگان علمای اهل سنت است در کتاب «استیعاب» و نیز ابن حجر مکی می‌گویند: سعد بن عباده انصاری که خود مدعی مقام خلافت بود، هرگز با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و آن‌ها هم در ظاهر متعرض او نشدند. وی که صاحب قبیله بزرگی بود، از ترس این‌که در بین مسلمین شورش و بلوایی بر پا نشود به شام رفت و در آنجا سکنی گزید. به تحریک یکی از بزرگان شام، شبانه به او تیراندازی شد و او را کشتند. قاتل او را پیدا نکردند و زدن تیر را به اجنه نسبت دادند. (۳)

۱- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۴۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۳ «أنا و أهل بیتی شجرة فی الجنّة و أغصانها فی الدنیا فمن شاء أن یتخذ إلی ربّه سبیلًا فلیتمسک بها»

۲- النص والاجتهاد، ص ۱۳۸؛ کتاب الاربعین، ص ۳۷۸؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۳ «فی کلّ خلف من أمتی عدول من أهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالّین و انتحال المبطلین وتأویل الجاهلین إلّا و إنّ أئمتکم وفدکم إلی اللّه عزّوجلّ فنظروا من توفدون».

۳- قاتل سعد بن عباده و زننده تیر خالد بن ولید بود. او در ابتدای حکومت ابوبکر، مالک بن نویره را کشت و همسر او را تصرف کرد و مغضوب خلیفه واقع شد. خالد چون می‌خواست در دوره خلافت عمر خود شیرینی کند، شبانه به سعد بن عباده انصاری تیر اندازی کرد تا خود را نزد خلیفه پاک سازد.

ص: ۱۰۶

اما در مورد بیعت علی علیه السلام، همانطور که بخاری در جلد سوم صحیح و مسلم در جلد پنجم صحیح خود می‌نویسند، بیعت علی بعد از وفات فاطمه علیهم السلام بوده است. فاطمه علیهم السلام هم چند ماه پس از رحلت پیغمبر فوت کرده است. مسعودی در مروج الذهب می گوید:

«هیچ یک از بنی‌هاشم تا وقتی که فاطمه علیهم السلام وفات یافت، با ابوبکر بیعت نکردند.»

علی علیه السلام را هم با زور شمشیر، آتش زدن خانه‌اش و تهدید به گردن زدن، مجبور به بیعت با ابوبکر کردند. حداقل ۱۲ نفر از مورخین اهل سنت، خبر فوق را نقل کرده‌اند.

برای مثال:

۱. ابو جعفر بلاذری؛

۲. احمد بن یحیی بن جابر البغدادی؛

۳. ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه؛ (۱)

۴. محمد بن جریر طبری؛

۵. ابن خزابه در کتاب غرر؛

۶. ابن عبد ربه در جزء سوم عقد الفرید؛

۷. ابو محمد عبداللّه ابن مسلم بن قتیبهٔ بن عمرو الباهلی الدینوری در جلد اول تاریخ الخلفا الراشدین؛

۸. احمد بن عبدالعزیز جوهری؛

۹. ابو ولید محب الدین محمد بن الشحنه الحنفی در کتاب «روضهٔ المناظر فی اخبار الاوائل والاواخر» و

۱۰. ابی‌الحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» مضمون این خبر را با مختصر تفاوتی چنین روایت کرده‌اند: (۲)

«ابوبکر به عمر گفت: برو آن‌ها را بیاور تا با من بیعت کنند. اگر از آمدن هم خودداری کردند با آن‌ها قتال کن. پس عمر همراه اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و عده‌ای دیگر به در خانه فاطمه علیها السلام رفتند. آن‌ها با خود هیزم بسیاری بر در خانه فاطمه علیها السلام

۱- ج ۲، ص ۶۰؛ ج ۱۴، ص ۱۹۳.

۲- اثبات الوصیه، ص ۱۴۳؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۷؛ الملل والنحل، ج ۱، ص ۵۷.

ص: ۱۰۷

بردند. بنی‌هاشم از جمله عباس عموی پیغمبر و علی علیهم السلام و زبیر (۱) در آنجا بودند. عمر گفت: بیرون آیید و با خلیفه، ابوبکر بیعت کنید و گرنه شما را می‌سوزانم. به فاطمه علیها السلام نیز گفت: هر که در خانه است بیرون کن. زبیر شمشیر کشید و عمر گفت: این سگ را بگیرید.

شمشیرش را گرفتند و بر سنگ کوبیدند و شکست. بنی‌هاشم از بیرون آمدن امتناع می‌کردند. عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در قبضه قدرت او است یا بیرون آیید، یا خانه را با هر که در آنجا است می‌سوزانم. مردم گفتند: یا اباحفص!- کنیه عمر اباحفص بود- فاطمه علیها السلام در این خانه است. عمر در پاسخ گفت: هر کس در آنجا باشد می‌سوزانم. پس همه به جز علی علیه السلام بیرون آمدند. عمر جهت چاره جویی نزد ابوبکر برگشت. ابوبکر اشخاص دیگری را چند بار فرستاد ولی مایوس برگشتند. مجدداً عمر با جماعتی دیگر بر خانه فاطمه علیها السلام هجوم بردند و چون دق الباب کردند، فاطمه علیها السلام با صدای بلند گفت: «ای پدر و ای پیامبر خدا! ببین بعد از تو از عمر و ابوبکر به ما چه می‌رسد و چگونه ما را ملاقات می‌کنند.» مردم با صدای شنیدن ناله و گریه فاطمه علیها السلام برگشتند، ولی همچنان عمر و عده دیگری در آنجا باقی ماندند. بالاخره علی علیه السلام را به اجبار و زور به سوی ابوبکر کشیدند. بنی‌هاشم هم با او می‌آمدند و ناظر قضایا بودند.

چون به نزد ابوبکر رسیدند؛ ابوبکر از علی علیه السلام خواست تا بیعت کند. امام علی علیه السلام فرمود:

من به این مقام بر حق ترم و با شما بیعت نخواهم کرد. اگر از خدا می‌ترسید باید به حق ما اعتراف نمایید. سپس عمر گفت: تا بیعت نکنی دست از تو برنخواهم داشت. علی علیه السلام در پاسخ عمر گفت: خوب با یکدیگر ساخته‌اید، امروز تو برای او کار می‌کنی و فردا او آن را به تو بر می‌گرداند. آنگاه امام خطاب به مردم گفت: به خدا سوگند که ما اهل‌بیت به این امر بر حق‌تر هستیم و شما نباید از حق دور شوید. عمر، علی علیه السلام را تهدید کرد که اگر بیعت نکنی گردنت را خواهم زد. ابوبکر به عمر گفت: مادامی که فاطمه علیها السلام هست او را اکراه نمی‌کنیم. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام بدون این‌که بیعت کند، برگشت و خود را به قبر پیغمبر

۱- امام علی علیه السلام درباره زبیر می‌فرمایند: زبیر همیشه با ما بود تا پسرانش بزرگ شدند و او را از مابرگرداندند.

ص: ۱۰۸

رسانید و با گریه و ناله عرض کرد: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونی وَكادُوا يَقْتُلُونَنِی؛ (۱)

«مردم مرا ضعیف ساختند و خواستند مرا بکشند.»

پس از آن، علی علیه السلام به خانه خود نزد فاطمه علیها السلام برگشت. بعد از مدتی ابوبکر و عمر جهت جلب رضایت فاطمه علیها السلام به خانه او آمدند؛ ولی فاطمه علیها السلام فرمود:

«به خدا سوگند شما دو نفر مرا اذیت کردید، و در هر نمازم شما را نفرین می‌کنم تا پدرم را ببینم و نزد او از شما شکایت کنم.»

سپس فاطمه علیها السلام ادامه داد:

«به خدا تا زنده‌ام (تا با خدا ملاقات نمایم) با عمر حرف نخواهم زد.» پس از رحلت فاطمه علیها السلام علی علیه السلام را دوباره مجبور به بیعت کردند.

بنابراین با تعجیلی که در روز سقیفه نمودند، و چند ساعت تأمل و درنگ نکردند تا مراسم تغسیل و تدفین پیامبر تمام شود، و حداقل علی علیه السلام- که به فرموده پیامبر جدا کننده حق و باطل است- و نیز عموی بزرگوار پیامبر- که شیخ القبیله بود- بیایند هر صاحب فکری نسبت به آنچه در سقیفه رخ داد بدبین می‌شود و پیش خود خواهد گفت: توطئه‌ای در کار بوده است، و امروز پس از ۱۴۰۰ سال این اختلاف‌ها پیش نمی‌آمد.

اما توطئه از این قرار بود: چنانچه صبر می‌کردند تا افرادی از اردوی اسامه یا از قبیله بنی‌هاشم در سقیفه حاضر شوند، نام علی علیه السلام و عباس هم به عنوان یک داوطلب، مورد وثوق پیغمبر برده می‌شد. با شواهد و قرائنی که در اختیار بود، کلاه خلافت نصیب ابوبکر و عمر نمی‌شد و خلافت به صاحب آن یعنی علی علیه السلام می‌رسید. لذا درنگ را جایز ندانسته و گفتند: تا طرفداران علی علیه السلام و سایر بزرگان، مشغول غسل و کفن و دفن پیغمبرند باید لباس خلافت را به تن حاضرین و بقیه مسلمین را در مقابل عمل انجام شده قرار داد.

احادیث و اخباری که پیامبر تصریح در خلافت امیرالمؤمنین فرمود و همه را علمای اهل سنت بعضی تا حد تواتر نقل کرده‌اند که در صفحات (۹۵- ۸۹) گذشت.

۱- همان جمله‌ای که هارون به برادرش موسی در بازگشت از کوه طور گفت و در سوره طور ۵۲: آیه ۱۵۰ آمده است.

ص: ۱۰۹

ب- سن بالای ابوبکر:

چنانچه سن، یکی از شرایط خلافت می‌بود بزرگتر و مسن‌تر از ابوبکر و عمر بسیار بودنـد. محققاً ابوقحافه (پـدر ابوبکر) که در آن زمـان حیـات داشت از خود ابوبکر مسن‌تر بود و در نتیجه، بایـد او را به عنوان خلیفه بر می‌گزیدنـد. و او همین مورد را در نامه‌ای به پسرش ابوبکر نوشته بود، لذا این دلیل عملًا و منطقاً نمی‌تواند درست باشد.

اما از نظر تجربه و جهان دیـدگی، اگر این شـرط نیز بایـد رعایت می‌شد و از شـرایط خلافت می‌بود، باید رسول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش به آن جامه عمل می‌پوشانید.

در صـورتی که می‌دانیم وقـتی رسول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله در غزوه تبوک عـازم حرکت بود، در غیـاب خود، علی علیه السـلام را نـایب و خلیفه خود قرار داد. ایشـان در آن زمـان به علی علیه السـلام فرمود: «تو در اهـل‌بیت من، در خانه من و در محل هجرت من خلیفه من هستی.» (۱) لذا باید این ایراد را به پیغمبر وارد کرد که چرا با وجود شـیوخ با تجربه و جهان دیده، علی جوان و کم سن و سال را خلیفه خود قرار داد؟ چرا در موقع فرسـتادن آیات اول سوره برائت بر اهل مکه، پیرمرد جهان دیـده را از وسط راه برگردانده و علی جـوان را مـامور آن کـار بزرگ نمـود؟ یـا چرا برای هـدایت اهـل یمـن از وجـود چنـان شـیوخ بـا تجربـه‌ای اسـتفاده نکرد و امیرالمؤمنین علیه السلام را مامور هدایت اهل یمن نمود؟

ج- نبوت و سلطنت:

اما در پاسخ به قول عمر مبنی بر این‌که سلطنت و نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود (۲) باید گفت: اولًا خلافت و امامت، سلطنت و پادشـاهی نیست بلکه ادامه نبوّت و جزو لاینفک آن است. به همان دلیلی که هارون برادر حضـرت موسـی از خلافت برکنار نبود، علی علیه السـلام نیز نباید از خلافت رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله بر کنار باشد. آشکارترین وروشن‌ترین دلیل بر رد حدیث منسوب به عمر بن الخطاب، عمل و پیشنهاد خود او برای نامزدی علی علیه السلام بعد از خلافت خودش می‌باشد، تا این‌که بالاخره علی علیه السلام خلیفه چهارم شد و

۱- کتاب السقیفهٔ، ص ۶۲؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۶ «فأنت خلیفتی فی أهل بیتی و دار هجرتی».

۲- نساء ۴: ۵۴.

ص: ۱۱۰

همه اهل سنت او را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند. لذا بسیار عجیب است که با مبنا قرار دادن این اصل، خلافت (سلطنت!) بلافاصله علی علیه السلام را رد می‌کنند ولی خلافت بافاصله همان شخص را قبول می‌کنند. بالاخره دلیل محکم‌تر استناد به آیه شریفه أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً؛ «آیا مردم به آنچه خدا به فضل خود آن‌ها را برخوردار نموده است حسد می‌ورزند. پس به تحقیق ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن‌ها ملک (حکومت) بزرگ عطا نمودیم» می‌باشد. از آنجایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگز بر خلاف نص صریح قرآن سخنی نمی‌گوید پس این آیه، دلیل بر رد سخن عمر است. یعنی خلافت و نبوت می‌توانند (و باید) و ممکن است در یکجا جمع گردند.

همانطور که محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۴ کفایة الطالب از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند «و او پادشاه مؤمنین است و او باب من است که می‌آید. او بعد از من، خلیفه من است.» (۱)

علی (ع) فاروق و جداکننده‌ی حق و باطل

۱- لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۸۳؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۳؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی أوتی منه و هو خلیفتی من بعدی».

ص:۱۱۱

پرسش: چرا و به چه استنادی علی علیه السلام را فاروق و جدا کننده حق و باطل می‌خوانید؟

پاسخ: دلیل این ادعای شیعیان، فرمایشات پیغمبر صلی الله علیه و آله است که با استناد به منابع اهل سنت درباره آن بحث می‌شود.

بسیاری از علمای اهل سنت، چون شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینابیع الموده، ابو جعفر احمد بن عبداللّه شافعی، میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ القربی و همچنین محمود بن یوسف گنجی شافعی در کفایهٔ الطالب، حدیثی را به نقل از ابوذر غفاری از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که آن حضرت چنین فرمود: «به زودی بعد از من فتنه‌ای برپا می‌شود، پس اگر چنین شد شما ملزم هستید که با علی بن ابی‌طالب باشید چون او اولین کسی است که مرا می‌بیند و روز قیامت با من مصافحه می‌کند. او با من در مرتبه‌ای بلند و عالی است. او جدا کننده بین حق و باطل است.» (۱)

محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السئول»، بیهقی در «سنن» و نورالدین مالکی در «فصول المهمه» از ابن عباس و سلمان فارسی نقل می‌کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود به سوی علی ابن ابی‌طالب علیه السلام اشاره کرده و فرمود:

«به درستی که علی اول کسی است که به من ایمان آورده و اول کسی است که روز قیامت با من مصافحه می‌کند. و این علی، صدیق و راستگوی بزرگ است و او فاروق این امت است که حق و باطل را جدا می‌کند.» (۲)

۱- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۵۰؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۸۷؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۷ «ستکون من بعدی فتنهٔ فإذا کان ذلک فالزموا علی بن أبی طالب فإنّه أول من یرانی و أول من یصافحنی یوم القیامهٔ و هو الصدیق الأکبر و هو فاروق هذه الأمهٔ یفرق بین الحق و الباطل».

۲- المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۶۹؛ مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۷؛ مجمع الزواید، ج ۸، ص ۱۰۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۸ «هذا أوّل من آمن بی و أوّل من یصافحنی یوم القیامهٔ و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الأمّهٔ یفرق بین الحق و الباطل».

ص: ۱۱۲

امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کنند:

«علی همراه حق و حق همراه علی است هر جا حرکت کند» (۱)

و یا فرمایش دیگری مبنی بر: «علی با حق و حق با علی علیه السلام است. علی علیه السلام به طرف حق می‌رود، هر گونه که حق حرکت کند.» (۲) از این دو حدیث می‌توان استنباط نمود: کسی که همواره با حق باشد و یا حق همراه او باشد، ملاک تشخیص حق نیز می‌باشد.

در پایان به ذکر یک واقعه تاریخی بسنده می کنیم:

وقتی به ابو ایوب اعتراض کردند و از او پرسیدند که چرا به طرف علی بن ابی‌طالب علیه السلام رفتی و با ابوبکر بیعت نکردی؟ ابوایوب در پاسخ گفت: روزی خدمت پیغمبر رسیدم پس از مدتی عمار یاسر هم وارد شد و از آن حضرت سؤالی پرسید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله ضمن صحبت هایش فرمود: «ای عمار! اگر تمامی مردم به راهی بروند و علی به تنهایی راه دیگری را در پیش گیرد، پس به راهی که علی ابن ابی‌طالب علیه السلام می‌رود برو. ای عمار از همه مردم بی‌نیاز شو؛ زیرا علی علیه السلام تو را از راه هدایت باز نگرداند و تو را به راه هلاکت و گمراهی راهنمایی نکند. ای عمار! اطاعت علی اطاعت من و اطاعت من اطاعت خدا است.» (۳)

بهشت پاداش محبّ علی (ع) و گریه کننده بر حسین (ع)

۱- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار».

۲- بحار الانوار، ج ۲۸ ص ۱۹۰؛ مجمع النورین، ص ۷۳؛ شبهای پیشاور، ص ۴۹۹ «علیّ مع الحقّ و الحقّ مععلیّ یمیل مع الحق کیف مال».

۳- السقیفة، ص ۶۷؛ شبهای پیشاور، ص ۵۰۶

«یا عمار إن سلک الناس کلّهم وادیاً و علیّ وادیاً فاسلک وادی علیّ و خل عن الناس، یا عمّار علی لا یردک عن هدی ولا یدلّک علی ردی، یا عمّار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة اللَّه»؛ حلیه الاولیاء، حافظ ابو نعیم؛ مطالب السئول، محمد بن طلحه شافعی؛ ینابیع‌المؤده، باب ۴۳، سلیمان بلخی حنفی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ مودة القربی، مودت پنجم، میر سید علی همدانی شافعی؛ بلاذری- تاریخ و ...

ص:۱۱۳

پرسش: بعضی عقاید و احادیث شیعیان مانند «کسی که بر حسین گریه کند بهشت بر او واجب می‌شود» یا «دوست داشتن علی علیه السلام حسنه‌ای است که هیچ گناهی به آن ضرر نمی‌رساند» باعث ترویج فساد و فحشا در بین شیعیان نمی گردد؟ آیا می توان گفت: کسی که در هر سال، فقط چند قطره اشک برای حسین بن علی علیه السلام می‌ریزد مثل این است که تازه متولد شده و همه گناهان گذشته او پاک می‌شود، و جایگاهش بهشت است؟

پاسخ: اولًا، اگر به اعتقاد سؤال کننده، اشاعه فساد و فحشا در بین شیعیان به دلیل وجود این احادیث و اعتقادات باشد باید در مذاهب و ادیانی که چنین احادیثی وجود ندارد، این قبیل گناهان و معاصی دیده نشود. حال آن‌که در بین سایر ادیان الهی و نیز مسلمین سایر مذاهب، این گونه معاصی به چشم می‌خورد و حتی بیشتر هم دیده می‌شود.

ثانیاً این احادیث فقط منحصر به کتب علمای شیعه نیست، بلکه امام احمد حنبل در مسند، خطیب خوارزمی در فصل ششم مناقب، سلیمان قندوزی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده و بسیاری از علمای اهل سنت، از انس بن مالک و معاذ بن جبل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که:

«دوستی علی بن ابی‌طالب علیه السلام حسنه‌ای است که هیچ گناهی به آن آسیب نمی‌رساند. دشمنی با ایشان نیز گناهی است که با وجود آن هیچ کار خیری نمی‌تواند مفید واقع شود.» (۱)

همچنین از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آورده‌اند:

«دوستی علی ابن ابی‌طالب علیه السلام گناهان را می‌خورد، همانطور که آتش، هیزم را در

۱- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۷۵ و ج ۲، صص ۷۵، و ۲۹۲؛ القصائد والعلویات، ص ۱۲۲؛ شبهای پیشاور، ص ۵۲۵ «حبّ علیّ حسنهٔ لا یضر معها سیئهٔ و بغض علیّ سیّئهٔ لا تنفع معها حسنهٔ».

ص: ۱۱۴

کام خود فرو می کشد.» (۱)

گناهان به دو نوع کبیره و صغیره تقسیم می‌شود. در قرآن مجید از گناهان صغیره با عنوان سیئه نام برده شده است. چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً؛ «اگر از گناهان بزرگی که نهی شده‌اید دوری نمایید از بقیه گناهان شما چشم پوشی نموده و شما را به مقام بلند و نیکو خواهیم رسانید.» (۲)

ثالثاً وجود این گونه احادیث از نا امیدی مسلمانان پیشگیری می کند، هر چند که موجب امید بی‌پایان نیز نمی گردد. وقتی که افراد معتقد، گرفتار هوی و هوس شده و مرتکب سیئه‌ای شوند، ممکن است شیطان آن‌ها را وسوسه نماید که دیگر درهای رحمت الهی به رویتان بسته شده است و در نتیجه به آن‌ها تلقین کند که دیگر کنترل نفس، مفهومی ندارد و موجب طغیان و سرکشی آن‌ها شود و سرانجام آن‌ها را به سمت و سوی گناهان کبیره سوق دهد. بنابراین برای آمرزش گناهان، باید ابزار و وسایلی باشد که از آن جمله حب علی علیه السلام و اولاد علی است.

البته باید یاد آور شد که محب علی علیه السلام نیز کسی است که پا جای علی علیه السلام بگذارد و عملًا و قولًا به دنبال ایشان برود. اما چون عصمت، مخصوص مقام نبوت و امامت است، نمی‌تواند در عمل همانند علی علیه السلام شود. لذا حداقل باید مرتکب معاصی و گناهان کبیره نشود و بر انجام گناهان صغیره نیز اصرار نورزد. آنگاه در زمره شیعیان علی علیه السلام قرار گرفته و مشمول آیه فوق می‌شود.

همین طور گریه بر امام حسین علیه السلام، یکی دیگر از ابزار عفو و آمرزش گناهان صغیره است. گریه بر حسینی که پیامبر خدا فرموده است: «حسین منّی وأنا من حسین» این حدیث بدان معنا است که حسین پاره تن است و دین من به نیروی مظلومیت و جانبازی حسین احیا خواهد شد. آیا عقلا و منطقاً اگر مسلمانی بر حسین، با این مشخصات و

۱- الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۰؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۳؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۵۲۵ «حبّ علی بن أبی طالب یأكل الذنوب كما تأكل النار الحطب».

۲- نسا ۴: ۳۱.

ص: ۱۱۵

ویژگی‌ها بگرید یعنی راه حسین را بشناسد جایگاهش در بهشت نخواهد بود؟ حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نقل از عایشه از قول جابر و انس بن مالک، پاسخگوی این سؤال خواهد بود. ایشان فرمود: «هرکس حسین را در حالی که عارف به حق او باشد، زیارت کند بهشت بر او واجب می‌شود.» (۱) عارف به حق حسین نیز بدان معنا است که ایشان را پسر پیغمبر، امام بر حق و وصی سوم رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله بدانیم که قائم به حق بوده و برای احقاق حق کشته شده است. آیا چنین عزاداری، که برای امام حسین علیه السلام گریه کند می‌تواند بر خلاف رویه مولای خود عمل کند؟ و راه انبیا و معصومین را نرود؟

بدین جهت است که محب علی و عزادار حسین، راه آنان را شناخته و گرد معاصی کبیره نمی‌رود. لذا در احادیث آمده است که بهشت برین برای محب علی و عزادار حسین علیه السلام واجب می گردد.

در روایات فریقین آمده است که قول «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ» موجب دخول بهشت می‌شود.

در جلد ۲، محجهٔ البیضاء، ص ۲۷۲ از پیامبر نقل شده که هر کس «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ» را بگوید وارد بهشت می‌شود.

حالا- ما می‌پرسیم چگونه ممکن است صحابه پیامبر که عمری مشرک و بت پرست و بعضی اهل هر گناه و فسق بوده‌اند با گفتن یک «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ» همه گناهانشان پاک شود.

والاسلام یجب ما قبله. ولی گریه بر امام حسین علیه السلام و حب علی بن ابی‌طالب علیه السلام معقول نیست که موجب آمرزش یکسال گناه شود.

واقعاً چگونه است که مسلمانی که در عمرش کارهای خلافی انجام می‌دهد، دروغ می گوید، غیبت می کند و ... وقتی بر امام حسین گریه کند معقول نباشد که آمرزیده شود.

ولی معاویه که بر علیه خلیفه چهارم قیام کرد و باعث کشته شدن ده‌ها هزار نفر از طرفداران علی علیه السلام که بسیاری از آن‌ها از صحابه پیامبر خدا بودند (مانند عمار یاسر) شد و

۱- شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «من زار الحسین بکربلاء عارفاً بحقّه وجبت له الجنهٔ».

شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «من بکی علی الحسین عارفاً بحقّه وجبت له الجنّهٔ».

ص: ۱۱۶

بعد از استقرار خلافتش آن همه ظلم توسط او و ایادیش بر مسلمانان رفت و به دستور او خلیفه چهارم مسلمین را بر منابر و جایگاه‌های نماز جمعه لعن و سب می‌کردند و افرادی مانند حجر بن عدی و یارانش را به جرم برائت نجستن از علی علیه السلام کشت و سبط پیامبر امام حسن مجتبی را با فرستادن سم برای جعده همسر آن حضرت و وعده ازدواج با یزید در صورت ریختن سم در غذای حضرت به شهادت رساند. او نه تنها گناهکار نیست بلکه به خاطر اجتهاد غلطش یک ثواب هم دارد، رضی اللَّه عنه هم هست؟!!

چگونه است که اگر خداوند چند دروغ و غیبت را بر گریه کننده امام حسین علیه السلام ببخشد معقول نیست، ولی بخشیدن معاویه و یزید بن معاویه نعوذ باللَّه من سبات العقل (۱) است! اگر روایاتی گریه برامام حسین علیه السلام و محبت به علی علیه السلام را موجب پاک شدن گناهان می‌داند موجب جرأت شیعیان بر انجام گناه می‌شود؟!

بنابراین، آن‌ها باید ملتزم شوند که آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ؛ که مفادش این است که غیر از شرک هر گناهی، حتی بدون توبه ممکن است مورد مغفرت الهی قرار گیرد (زیرا با توبه حتی شرک هم بخشیده می‌شود)، و آیه شریفه لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً؛ موجب جرأت همه مسلمان‌ها بر گناه شده است!

دلایل قیام امام حسین (ع)

۱- غفلت و از کار افتادن عقل.

ص:۱۱۷

پرسش: آیا قیام امام حسین علیه السلام و کشته شدن وی توسط یزید به دلیل دعوی خلافت و تصاحب ریاست نبوده است؟

پاسخ: دفاع از اسلام، و عمل به وظیفه تنها دلیل قیام حسین بن علی علیه السلام بوده و آن حضرت هیچ‌گاه در پی کسب قدرت، مقام خلافت، حب جاه و ریاست نبوده است.

پشتوانه این ادعا دلایلی از قرآن مجید، حدیث و نیز عقل و منطق می‌باشد.

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ «خداوند اراده نموده است که هر ناپاکی و رجسی را از خاندان نبوت بزداید و شما را از هر عیب و نقصی پاک و منزه گرداند.» (۱)

بسیاری از علمای اهل سنت از قبیل: مسلم، ترمذی، ثعلبی، سجستانی، سیوطی، حموینی، احمد بن حنبل، زمخشری، بیضاوی، ابن اثیر، فخر رازی و عسقلانی در تفسیر این آیه آورده‌اند که: این آیه درباره پنج تن آل عبا یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده و آن‌ها از هر رجس و پلیدی پاک و مبرا می‌باشند.

از طرف دیگر، چون پیامبر می‌فرماید: «محبت و دوستی دنیا، راس تمام بدیها و خطاها است» (۲) پس قطعاً اباعبداللَّه الحسین دنبال چنین ریاستی نبوده و اگر کسی عمداً و عالماً آن حضرت را دنیا طلب بخواند، یقیناً منکر قرآن مجید شده است.

اگر قیام ابا عبداللَّه الحسین علیه السلام علیه یزید، جنبه جاه‌طلبی و ریاست دنیوی داشت، رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله دستور به یاری و کمک ایشان نمی‌داد. شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینابیع الموده از بخاری از قول انس بن حارث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «به درستی که پسر من یعنی حسین در سرزمین کربلا کشته می‌شود. پس هر کس از شما که در آن

۱- احزاب ۳۳: ۳۳.

۲- الخصال، ص ۲۵؛ عدة الداعی، ص ۲۱۱؛ شبهای پیشاور ص ۵۳۵ «حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئة».

ص: ۱۱۸

روز حاضر باشد باید به حسین یاری رساند» (۱) و ادامه می‌دهد: «انس بن حارث به طرف کربلا رفت و به دستور پیغمبر عمل کرد و با اباعبداللّٰه الحسین علیه السلام کشته شد.»

اگر کسی دعوی ریاست داشته باشد و بخواهد علیه دولتی قیام کند، ابتدا باید به فکر جمع آوری لشکریان ورزیده و مجرب باشد. عقل و منطق حکم می‌کند که با نظامیان ماهر به میدان جنگ برود و در صورت پیروزی و غلبه بر دشمن و آرام شدن اوضاع، خانواده‌اش را به محل حکومت فتح شده ببرد. در نتیجه مدعی ریاست، باید از بردن همسر، فرزندان، کودکان خردسال، زنان باردار و نوزادان شیرخواره به میدان کارزار اجتناب نماید. اما حرکت دسته جمعی امام حسین علیه السلام با خانواده و بچه‌های خردسال و شیرخوار، دلیل دیگری است که آن حضرت، قصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر دشمن را نداشته است. آبیاری شجره طیبه «لا إِلهَ إِلَّا اللّٰهُ» که جد بزرگوارش پیغمبر صلی الله علیه و آله و پدرش علی علیه السلام به او سپرده بودند، تنها هدف ایشان بوده است. زیرا شجره طیبه‌ای که از پیغمبر به جای مانده بود به دست قومی افتاده بود که به هیچ چیز اعتقاد نداشتند.

برای مثال در زمان عثمان- خلیفه سوم- که دست بنی‌امیه باز شده بود و زمامدار امور حکومت شده بودند، روزی دست ابو سفیان را که در آن هنگام نابینا بود گرفته و به مجلسی آوردند تا به عنوان بزرگ قبیله سخنرانی کند. او با صدای بلند گفت: «ای بنی‌امیه، دولت بی‌پایان خلافت را به دست گیرید که نه بهشتی در کار است و نه جهنمی.

ای بنی‌امیه بکوشید و خلافت را مانند گوی به دست آورید. قسم به آن که (بتها) قسم می‌خورم پیوسته برای شما آن را آرزو می‌کردم. آن را دست به دست به اولاد خود به ارث برسانید!» (۲) چنین قوم ملحد و معاندی زمام حکومت اسلامی را به دست گرفته بود و

۱- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۳، ص ۸؛ ترجمهٔ الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۵ «إنّ ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بأرض یقال لها کربلاء فمن شهد ذلک منکم فلینصره».

۲- یا بنی أمیّهٔ تداولوا الخلافهٔ فإنّه لا جنّهٔ ولا نار.

یا بنی أمیّهٔ تلقّفوها تلقّف الکرهٔ فوالذی یحلف به أبوسفیان ما زلت أرجوها لکم ولتصیرنّ إلی صبیانِکم وراثهً.

ص: ۱۱۹

ریشه اسلام و توحید را می‌خشکانید.

می توان گفت: امام علیه السلام با یک تیر سه نشانه را هدف قرار داد:

۱- با بیعت نکردن خود، یزید را به رسمیت نشناخت.

۲- حجت را بر مردم کوفه تمام کرد.

۳- با شهادت مظلومانه خود اسلام را زنده و پاینده ساخت.

پس می‌توان گفت بـا دعوت‌هـای پیاپی مردم کوفه بر حسب ظاهر وظیفه ساقط کردن قـدرت بنی‌امیه بر دوش امام آمـد ولی امام از عالم غیب مطلع بود که انتهای راه شهادت است.

سپس برای قوت قلب آنان حقیقت را آشـکار نموده و گفت: جدم رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: «به سوی عراق خارج شو، به درستی که خدای تعالی می‌خواهد تو را در آنجا کشته ببیند.» (۱)

ایشان در پاسخ به آن‌هایی که می‌پرسیدند چرا زنان و کودکان را با خود می‌برید گفت: جدم فرمود: «خدای تعالی می‌خواهد آن‌ها را در آنجا اسیر ببیند.» (۲). پس به امر او زنان و فرزندان را به آنجا می‌بریم.

این بـدان معنا است که شـهادت شـهیدان کربلا و اسارت اسـیران، متمم و مکمل یکدیگرند. اسـرا پرچم مظلومیت شـهدا را بر دوش می‌کشـند و بـه شـام می‌برنـد تـا ریشه خلافت و قـدرت یزیـد را بر کننـد. همـان طـور که در مجلس قـدرت و جشن پیروزی یزیـد، خطابه‌های حضـرت زینب و سـیدالساجدین، مردم را بیـدار و اساس سـرنگونی بنی‌امیه را پایه ریزی کرد و نهضت ضـد امویان آغاز گردید.

در تاریخ آمده است که حسـین علیه السلام در طول راه همواره به کنایه و به صراحت خبر شهادت خود را می‌داد و می گفت: من به کوفه و مقر خلافت نخواهم رسید و در کربلا کشته خواهم شد، و این فرمایشات با نیت ریاست و خلافت دنیوی منافات دارد.

۱- اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۸۵؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۹ «أُخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شاءَ أَنْ یَراکَ قَتیلًا».

۲- لواعج الاشـجان، صص ۷۳ و ۲۵۴؛ ینـابیع المودهٔ لـذوی القربی، ج ۳، ص ۶۰؛ شـبهای پیشاور، ص ۵۴۰ «إِنَّ اللَّهَ شـاءَ أَنْ یَرَاهُنَّ سَبایا».

ص: ۱۲۰

از طرفی آن حضرت در خطبه‌ای صریحاً مطالبی بیان نمود که مردم جاه طلب را خوف و ترس برداشت. ایشان فرمود:

«هر کس خیال ریاست و حکومت دنیوی در سر دارد بداند که هر کسی که در این سرزمین باشد، کشته خواهد شد و دشمن به غیر از من احد دیگری را نمی‌خواهد. لذا بیعتم را از گردن شما برداشتم و تا شب تاریک است و کسی شما را نمی‌بیند، برخیزید و بروید.» هنوز خطبه آن حضرت تمام نشده بود که بسیاری از جمعیت ایشان را ترک کردند و فقط عده کمی باقی ماندند.

حال اگر ایشان قصد ریاست‌دنیوی داشت آیابایـد در شب‌سرنوشت‌سازی که فردای آن روز، تاریخ رقم خواهد خورد، بیعت و عهد خود را از گردن لشکریانش بردارد و آن‌ها را از کشته شدن در فردای آن شب خبر دهد تا متفرق شوند؛ یا این‌که آن‌ها را به ماندن و استقامت تشویق و ترغیب نماید و فتح و پیروزی ظاهری را به آن‌ها نوید دهد؟

در تاریخ آمده است که آن حضرت در ظهر روز عاشورا- که اکثر یارانش به شهادت رسیده بودند و مصایب و بلایا ایشان را احاطه کرده بود- نمازش را ترک نکرد و نماز ظهر را به جماعت اقامه کرد. ایشان با این کار می‌خواست در آخرین لحظات زندگی، هدف قیام و مبارزه خود را که احیای اقامه نماز بود را به دیگران برساند.

بالاخره در زیارت وارث، زائرین آن حضرت، خطاب به ایشان دلایل قیام آن امام را چنین قلمداد می‌کنند:

«شهادت می‌دهیم که تو اقامه نماز و ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و تا هنگام وفات، از خدا و رسولش اطاعت نمودی.» (۱)

حدیث «حسین از من است و من از حسینم» (۲) که از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده

۱- مصباح المجتهد، ص ۷۲۰؛ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَیْتَ الزَّکَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَطَعْتَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ حَتَّی أَتَاکَ الْیَقِینُ».

۲- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۲۸؛ الصحیح من السیرة، ج ۶، ص ۱۷۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۴ و ۳۸؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسینٌ منّی و أنا من حسین».

ص: ۱۲۱

است، مورد قبول تمام علمای فریقین می‌باشد. معنای قسمت اول که حسین از من است روشن است. تفسیر قسمت دوم این حدیث شاید چنین باشد که: احیای دین من به واسطه حسین است. حسین علیه السلام با جانبازی و مظلومیت خویش ریشه ظلم خاندانی را که می‌خواستند ریشه دین را بکنند از بین برد و راه گسترش دین را هموار ساخت. پس دین مرا در راه حسین علیه السلام بجویید.

از طرف دیگر امام حسین علیه السلام قصد و هدف خود را از قیام در محل‌های گوناگون در خطبه‌ها از مکّه تا کربلا بیان فرمودند: در وصیت‌نامه خود که به برادرشان محمّد حنفیه دارند پس از شهادت به توحید و نبوت و معاد فرمودند:

«أنّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً وَ لَا بَطَراً وَ لَا ظَالِماً وَ لَا مُفْسِداً وَ إنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاح فِی أُمَّةِ جَدِّی صلی الله علیه و آله، أُرِیْدُ أنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهیَ عَنِ الْمُنْکَرِ ... وَ أَسِیرَ بِسِیرَةِ جَدّی وَأَبِی عَلِیّ بْنَ أَبِی طالِب علیه السلام فَمَنْ قَبِلَنِی ...». (۱)

من برای طغیان و لهو و ظلم و فساد خارج نشدم فقط برای اصلاح در امت جدم حضرت محمّد صلی الله علیه و آله خارج شدم. و این‌که امر به معروف کنم و نهی از منکر نمایم و به سیره جدّم و پدرم حرکت کنم پس هر که (راه) مرا نپذیرفت ....

لذا هدف آن حضرت از فرمایشات ایشان آشکار است. ولی چنانچه فرض شود که یکی از اهداف آن حضرت تشکیل حکومت بوده، هر چند با ظواهر اقدامات ایشان همانطور که گذشت تطبیق نمی‌کند، چه کسی صالح‌تر از امام علیه السلام برای خلافت و جانشینی پیامبر و چه کسی غاصب‌تر و فاسدتر از یزید!

فواید زیارت قبور ائمه و دیگران

۱- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

ص:۱۲۲

پرسش: آیا زیارت قبور ائمه و سایر افراد بدعت نیست؟ این زیارت‌ها چه فایده‌ای دارد؟

پاسخ: بدعت به عمل و دستوری اطلاق می‌شود که از جانب خدا یا رسولش و اهل‌بیت چیزی درباره آن نیامده باشد. لیکن رفتن به زیارت قبور، مخصوصاً زیارت حسین علیه السلام را در کتب معتبر اهل سنت نیز می‌توان یافت. برای مثال در کتب اهل سنت آمده است که: «روزی رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله در خانه عایشه تشریف داشتند که حسین علیه السلام وارد شد. پیغمبر او را در آغوش کشید و بسیار بوسید و بویید. عایشه سؤال کرد: چقدر حسین را دوست می‌داری؟ حضرت فرمود: مگر نمی‌دانی او پاره جگر من و ریحانه من است.

سپس حضرت گریست و فرمود: جای نیزه‌ها و شمشیرها را می‌بوسم که بنی‌امیه بر حسینم خواهند زد. سپس ادامه داد: او را با لب تشنه می‌کشند و شفاعت من هرگز به آن‌ها نمی‌رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت حسینم، او را زیارت کند. عایشه پرسید:

اجر زائر حسین چقدر است؟ حضرت فرمود: یک حج من. عایشه تعجب کرد و این سؤال را چندین بار پرسید و هر بار رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله ثواب زیارت حسین را زیادتر گفت. تا این که فرمود: ثواب زیارت حسین علیه السلام برابر نود حج و نود عمره من است که در نامه عمل زائر نوشته می‌شود.» (۱)

البته این کار در اهل سنت و سایر فرق هم وجود دارد، مثلًا زیارت قبر شیخ عبدالقادر گیلانی و امام ابوحنیفه در بغداد، یا خواجه نظام الدین در هند، یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر، از نظر آن‌ها جائز و ثواب دارد و جماعتی از اهل سنت می‌روند و زیارت می‌کنند و هیچ روایتی هم از پیامبر در شأن آن‌ها نرسیده است.

از طرفی قبور اولیاء خدا و ائمه معصومین محل تقرب به خداست، محل عبادت

۱- کامل الزیارات، باب ۲۲، ص ۶۷؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۰، امالی شیخ ۶۶.

ص: ۱۲۳

خداوند است. در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند را عبادت می‌کنیم. پیامبر را عبادت نمی‌کنیم، بلکه پیامبر را زیارت می‌کنیم و با زیارت پیامبر از ایشان می‌خواهیم نزد خداوند برای ما شفاعت و طلب آمرزش کند؛ طبق آیه شریفه: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً. (۱)

لذا این کار مورد تأیید خداوند است. امیرالمؤمنین که در آیه شریفه مباهله نفس پیامبر محسوب می‌شود و اهل‌بیت معصومین از این قاعده مستثنی نیستند. دختر گرامی پیامبر حضرت زهرا علیهما السلام به زیارت حمزه و بعد به زیارت پیامبر می‌رفتند. حضرت امیرالمؤمنین به زیارت قبر حضرت زهرا می‌رفتند. پیامبر خدا به زیارت قبور بقیع می‌رفتند و در اول هر سال به زیارت شهدای احد می‌رفتند.

سیره صحابه و علمای اهل سنت نیز بر همین منوال بوده است که بعضی از موارد آن عبارتند از:

۱. ابو علی خلال، شیخ حنابله می‌گوید: هر گاه به مشکلی برخورد می‌کنم قبر موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت می‌کنم و به ایشان متوسل می‌شوم و خداوند مشکل مرا آسان می‌کند. (۲)

۲. قسطلانی می‌گوید: شایسته است که زائر در کنار قبر پیامبر زیاد دعا و استغاثه کند، متوسل شود، طلب شفاعت کند و بی‌تابی کند و سزاوار است که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد. (۳)

۳. ابن خزیمه، شیخ (استاد) بخاری و مسلم و باصطلاح شیخ الاسلام است، شاگردی دارد بنام محمد بن مومل که می‌گوید به همراه استادم ابن خزیمه و جمعی به زیارت قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس رفتیم. استادم چنان در مقابل بقعه متبرکه

۱- نسا ۴: ۶۴، اگر آن‌ها به گناه به خود ستم کردند آنگاه نزد تو آمدند و درخواست استغفار و آمرزش‌از درگاه خداوند کردند و پیامبر برای آن‌ها طلب آمرزش کرد خدا را توبه پذیر و مهربان یافتند.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۲۰.

۳- المواهب اللدنیه، ج ۳، ص ۴۱۷.

ص: ۱۲۴

تعظیم و تواضع کرد که همگی در شگفت ماندیم. (۱)

۴. محمد بن ادریس شافعی به قبر ابوحنیفه و احمد بن حنبل به قبر شافعی متوسل می‌شدند. (۲)

۵. در سنن الکبری، از پیامبر روایت کرده که فرموده: «من زار قبری وجبت له شفاعتی». هر که قبر مرا زیارت کند شفاعت من بر او واجب می‌شود. (۳)

۶- أم سلمهٔ از پیامبر نقل می‌کند کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند مانند کسی است که در حیات با من مصاحبت داشته و کسی که اهل بیت مرا زیارت کند مثل آن است که مرا زیارت کرده است.

۷. انس بن مالک روایت می‌کند پیامبر فرمود کسی که مرا بعد از وفات زیارت کند، مانند این است که در حال حیات زیارت کرده و هر کس بتواند مرا زیارت کند و نکند هیچ عذری ندارد. (۴)

۸. علامه امینی در کتاب شریف «الغدیر» ۲۲ حدیث متواتر مشابه حدیث مذکور از کتب معتبر اهل سنت نقل کرده است و ۴۲ کلام از ائمه اهل سنت در تأکید استحباب زیارت قبر پیامبر می‌آورد و متون زیارت را نقل می‌فرماید. (۵)

۹. فاکهی در حسن الأدب و غزالی در احیاء علوم الدین برای ائمه بقیع زیارت‌نامه‌هایی نقل کرده‌اند. (۶)

۱۰. برای شهداء احد زیاراتی را مستحب دانسته‌اند بویژه حضرت حمزه از طریق صحابه نقل کرده‌اند. رحله ابن جبیر ۱۵۳؛ حسن الادب ۸۳؛ وفاء الوفا؛ مراقی الفلاح ۱۵۲.

و نظایر آن‌ها که کتب زیادی در خصوص آن نوشته شده است.

۱- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۹

۲- مناقب ابی‌حنیفه، ج ۲، ص ۱۹۹

۳- سنن الکبری، ج ۵، ص ۲۴۵

۴- وفاء الوفاء، ۴، ص ۱۳۴۶

۵- الغدیر، ج ۵، زیارت مشاهد مشرفه.

۶- حسن الادب: ۸۳؛ احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۳۲

ص: ۱۲۵

به طور خلاصه می‌توان به بعضی از فوائد زیارت مشاهد مشرفه چنین اشاره کرد:

۱. زائر با این کار از سنت الهی سلام و صلوات بر بندگان مقرب تبعیت می‌کند، سلام و صلوات خدا بر انبیاء و صالحان در قرآن فراوان است.

۲. تشکر از صاحب رسالت و عمل به آیه مودت ذی القربی است.

۳. قدرشناسی از حاملان علوم نبوی است که آن‌ها را بر مسلمان‌ها رسانده اند

۴. با اظهار ارادت به مقربان خداوند، به خداوند تقرب می‌جوید.

دلایل برتری علی (ع) بردیگر انبیا

ص:۱۲۶

پرسش: چرا علی علیه السلام را برتر و افضل از بقیه انبیا (به جز خاتم الانبیا) می‌دانید؟

پاسخ: در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری، آثار مرگ بر چهره امام علی علیه السلام ظاهر شده بود. امام به فرزند بزرگش امام حسن علیه السلام فرمود: به شیعیانی که جلو درب منزل اجتماع کرده‌اند اجازه دهید تا بیایند و مرا ببینند. درب باز شد و شیعیان، دور آن حضرت جمع شده و به گریه و زاری پرداختند. امام علی علیه السلام خطاب به آنان فرمود:

«قبل از آن‌که فرصت از دست رود و دیگر نتوانید مرا ببینید، هر سؤالی دارید از من بپرسید، لیکن سؤالاتتان کوتاه و مختصر باشد.»

یکی از سؤال کنندگان، صعصعه بن صوحان بود که روایات او حتی در صحاح اهل سنت هم، آورده شده و مورد اعتماد علمای فریقین می‌باشد. او از امام پرسید «شما فضیلت بیشتری دارید یا حضرت آدم؟» حضرت فرمود: «خوب نیست که کسی از خودش تعریف نماید» (۱) لکن از این جهت که خداوند فرموده است: «نعمت‌های خدادادی به خود را نقل کنید: وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۲)

باید بگویم: «من از حضرت آدم افضل ام». صعصعه دلیل این برتری را جویا شد و خلاصه پاسخ امام علی علیه السلام چنین است: «برای آدم همه جور وسایل راحتی و آسایش و نعمات در بهشت فراهم بود و فقط خداوند او را از خوردن گندم منع نمود. با وجود این ممنوعیت، آدم از گندم خورد و از بهشت رانده شد. در حالی که من از خوردن گندم منع نشده‌ام، و چون دنیا را قابل توجه نمی‌بینم به میل و اراده خود، هرگز نان گندم نخورده‌ام». منظور حضرت آن است که کرامت و فضیلت افراد نزد خداوند به زهد، ورع و تقوای آن‌ها است. هر کسی از دنیا اعراض بیشتری داشته باشد، یقیناً نزد خدا مقرب‌تر است. کمال زهد و تقوی هم، اجتناب از حلال ممنوع نشده است که ایشان این کار را انجام داده‌اند.

۱- الامام علی علیه السلام، ص ۳۶۹؛ اللمعهٔ البیضاء، ص ۲۲۰؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۴ «تزکیهٔ المرء لنفسه قبیح».

۲- ضحی ۹۳: ۱۱.

ص: ۱۲۷

سپس صعصعه پرسید «شما افضل اید یا نوح شیخ الانبیاء؟» حضرت پاسخ داد: «من از نوح افضل ام» و علت این برتری بر نوح را چنین فرمود: «نوح علیه السلام قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، ولی آن‌ها او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار آزار و اذیت بسیاری رساندند. سپس نوح پیغمبر، آنان را نفرین کرد و گفت: پروردگارا! احدی از کافرین را بر روی زمین باقی نگذار. اکنون با وجود این‌که بعد از وفات خاتم الانبیا، صدمات و آزار فراوانی از این امت به من رسیده است، هرگز آنان را نفرین نکرده و کاملًا صبر پیشه کردم».

ایشان صبر خود را در خطبه شقشقیه چنین توصیف می‌کند: «در حالی صبر نمودم که در چشمم خار و در گلویم استخوانی بود.» (۱) منظور امام این است که هر کس که بر بلاها و سختی‌ها بیشتر صبر داشته باشد مقرب‌تر است.

آنگاه صعصعه پرسید: «شما افضل هستید یا ابراهیم علیه السلام؟» ایشان پاسخ داد: «من از ابراهیم افضل می‌باشم» و دلیلش را در قرآن، از زبان ابراهیم علیه السلام چنین می‌فرماید: رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی؛ پروردگارا چگونگی زنده کردن مردگان را به من نشان ده. خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ پاسخ داد: چرا باور دارم، اما می‌خواهم با مشاهده آن دلم آرام گیرد». (۲) اما من گفتم: «اگر کشف حجاب گردد و پرده‌ها بالا رود، یقین من زیادتر نخواهد شد». (۳) منظور امام آن است که علو درجه هر کس، درجه یقین او می‌باشد که واجد مقام حق الیقین گردد.

در ادامه پرسشِ صعصعه، امام خود را از موسی علیه السلام نیز افضل و برتر خواند و دلیل آن را چنین فرمود: «وقتی که خداوند او را ماموریت داد تا به دعوت فرعون به مصر رود، مطابق قرآن مجید، ایشان عرض کرد: رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخافُ أَنْ یَقْتُلُونِ وَأَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ؛ «خداوندا من از آنان یک نفر را کشته‌ام و می‌ترسم که آنان مرا به قتل

۱- الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۴ «فَصَبَرْتُ وَ فِی الْعَیْنِ قَذًی وَ فِی الْحَلْقِ شَجًا».

۲- بقره ۲: ۲۶۰.

۳- شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۹۰؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۵ «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً».

ص: ۱۲۸

برسانند. برادرم هارون را که زبان فصیح‌تر و گویاتری از من دارد، با من همراه گردان تا یاور و شریک من در امر رسالت باشد، و مرا تصدیق نماید؛ زیرا می‌ترسم آن‌ها رسالتم را تکذیب نمایند». (۱) اما موقعی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من مأموریت داد تا به مکه معظمه روم، و آیات اول سوره برائت را در بالای بام کعبه بر کفار قریش قرائت نمایم- با آن‌که در آنجا کمتر کسی را می‌توان یافت که یکی از خویشان و بستگانش به دست من کشته نشده باشد هرگز و ابداً نهراسیدم. امر پیامبر خدا را اطاعت نمودم و به تنهایی مأموریت خود را انجام داده، آیات سوره برائت را بر آنان قرائت نموده و مراجعت کردم.»

این سخن امام کنایه از توکل او به خدا است؛ چون هر کس توکلش بیشتر باشد فضیلت بیتشری دارد و موسی کلیم اللّه به برادرش هارون اتکا و اعتماد داشت، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام به طور کامل به خدای بزرگ توکل و اعتماد نمود.

همچنین امام علی علیه السلام خود را برتر و افضل از عیسی مسیح دانست و دلیل آن را نیز چنین بیان کرد: به اذن و قدرت پروردگار، وقتی جبرئیل در گریبان مریم دمید، او حامله شد و زمانی که موقع وضع حملش رسید به مریم وحی شد که: «از خانه بیت المقدس بیرون آی، این خانه محل عبادت است نه محل ولادت و زایشگاه.» (۲) به همین دلیل از بیت المقدس بیرون رفت و عیسی در بیابان خشکیده‌ای متولد شد. اما وقتی مادر من- فاطمه بنت اسد- درد زاییدن گرفت در وسط کعبه به مستجار کعبه متوسل شد و گفت: بارالها بحق این خانه کعبه و بحق کسی که این خانه را بنا نهاده است، درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. در همان وقت دیوار کعبه شکافته شد و مادرم فاطمه با ندای غیبی به داخل خانه راه یافت، من در همان خانه کعبه متولد شدم. بنابراین چون مکه معظمه بر بیت المقدس برتری دارد و مریم از زادن عیسی در بیت المقدس- مکانی پائین‌تر از مکه- نهی شد؛ ولی مادر علی علیه السلام، برای زادن او به درون کعبه- مکانی برتر از بیت المقدس- دعوت شد، بدین جهت روح، نفس و بدن او از عیسی پاکیزه‌تر است.

۱- قصص ۲: ۳۳.

۲- الامام علی علیه السلام ص ۳۶۹؛ اللمعهٔ البیضاء، ص ۲۲۱؛ شبهای پیشاور، صص ۴۷۶ و ۸۱۴ «اخرجی عن البیتفإنّ هذه بیت العبادهٔ لا بیت الولادهٔ».

ص: ۱۲۹

بالاخره کسانی چون ابن ابی‌الحدید، امام حنبل، امام فخر رازی، شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر، حدیث زیر را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که فرمود: «هر کس می‌خواهد به علم آدم نظر کند، به علم علی توجه کند. هر کس می‌خواهد حقیقت تقوای نوح و حکمت او را ببیند و نیز حلم و خلت ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس به سوی علی بن ابی‌طالب علیه السلام نظر کند». (۱) بالاخره میرسید علی همدانی شافعی در پایان این حدیث می‌افزاید: «نود خصلت از خصلت‌های انبیا در حضرت علی علیه السلام جمع می‌باشد که در کس دیگر نمی‌باشد». (۲) البته تشبیه نمودن علی علیه السلام به آدم از بعد علم، بدان جهت است که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: وعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماء کُلَّها؛ «خداوند همه اسماء را به آدم آموخت» (۳) و تشبیه نمودن حلم علی علیه السلام به حلم ابراهیم از آن جهت است که خداوند در سوره توبه فرمود: إنَّ إبْراهِیمَ لأَوّاهٌ حَلیمٌ؛ به درستی که ابراهیم بردبار و حلیم بود». (۴)

بنابراین چنانچه کسی در ویژگی بارز هر یک از انبیا با آن نبی مساوی شد می‌توان نتیجه گرفت که تمام ویژگی‌های همه انبیا را دارد و لذا برتری او بر آن‌ها اثبات می‌گردد.

بلخی حنفی و گنجی شافعی در کفایهٔ الطالب از امام احمد حنبل نقل نموده‌اند:

فضائلی که برای علی ابن ابی‌طالب علیه السلام آمده برای هیچ یک از صحابه نیامده است. (۵)

امامت و خلافت منحصر به دوازده امام معصوم است، چرا؟

۱- کفایهٔ الطالب، باب ۳۳؛ مسند احمد بن حنبل؛ فخر رازی در تفسیر آیه مباهله؛ محی الدین عربی ۱۷۲؛ یواقیت و جواهر ص ۱۲۱، فصول المهمه، باب ۴۰، ینابیع المودّهٔ و ...

«من أراد أن ینظر إلی آدم فی علمه و إلی نوح فی تقواه و إلی إبراهیم فی حلمه و إلی موسی فی هیبته و إلی عیسی فی عبادته فلینظر إلی علی بن أبی طالب علیه السلام».

۲- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۰۷ و ۸۰؛ الامام علی علیه السلام، ص ۳۰۱؛ شبهای پیشاور، ص ۴۷۷ «فإنّ فیه تسعین خصلهٔ من خصال الأنبیاء جمعها اللّه فیه و لم یجمعها فی أحد غیره».

۳- بقره ۲: ۳۱.

۴- توبه ۹: ۱۱۴.

۵- ینابیع المودّهٔ باب ۴۰- مناقب خوارزمی، کفایهٔ الطالب، باب ۲.

ص:۱۳۰

پرسش: چرا شیعیان امامت و خلافت را منحصر به ۱۲ امام می‌دانند و ائمه چهارگانه اهل سنت را قبول ندارند؟

پاسخ: بسیاری از اوامر و دستورات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حتی به وسیله علمای اهل سنت روایت شده که در آن، اهل‌بیت و عترت طاهره به عنوان عدیل قرآن به امت معرفی شده‌اند تا به آنان تمسک جویند. از جمله آن‌ها حدیث ثقلین، حدیث سفینه و حدیث باب حطه از اسناد محکم شیعیان است. حتی در کتب اهل سنت، نمی‌توان یک حدیث- هر چند یک طرفه- پیدا نمود که پیغمبر امتش را به پیروی از ابوالحسن اشعری و معتزلی و نیز اطاعت از چهار امام اهل سنت یعنی مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی ترغیب، تشویق و رهنمون کرده باشد.

اما ابن حجر مکی در باب ۱۱ کتاب صواعق و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده نقل نموده‌اند که بیش از ۲۰ نفر از اصحاب رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله حدیث تمسک به ثقلین- قرآن و عترت پیغمبر- را از طرق مختلف نقل کرده‌اند. بدان جهت که قرآن و عترت با همدیگر حکم ثقلین را دارند و پیروی از هر دوی این‌ها لازم و واجب است- نه فقط یکی از این دو.

اکنون باید دید که آیا می‌توان قرآن- یکی از ثقل‌ها- را فدای مصلحت زمان و مکان نموده و آن را عوض کرد و کتاب دیگری را انتخاب و جایگزین آن کرد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، پس تغییر ثقل دیگر یعنی همان عترت نیز ممکن خواهد بود. در نتیجه با پذیرفتن تغییر ثقل اول- قرآن- پیروی از غیر اهل‌بیت میسر و بدون اشکال می‌شود. اما چون از نظر شیعه، پاسخ این سؤال منفی است یعنی هرگز نمی‌توان کتاب دیگری را جایگزین قرآن نمود، لذا چون یکی از ثقل‌ها را نمی‌توان تغییر داد، ثقل دیگر نیز غیر قابل تغییر می‌باشد.

حال باید بررسی کرد که کدامیک از خلفای سه گانه- ابوبکر و عمر و عثمان- از

ص: ۱۳۱

عترت و اهل‌بیت پیغمبر بوده‌اند تا مطابق دستور رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله، مجبور به اطاعت و پیروی از آن‌ها باشیم؟ یقیناً تاریخ و اجماع مسلمین اتفاق نظر دارند که عترت پیغمبر، کسان دیگری به جز این سه نفر بوده‌اند؛ لذا این‌ها از عترت و اهل‌بیت پیغمبر به حساب نمی‌آیند.

اینک این سؤال پیش می‌آید که اگر پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اطاعت و پیروی از فرد یا قومی را امر و توصیه نماید و جمعی از صلحا و صحابه امت بگویند که صلاح در آن است که از افراد دیگری پیروی نمایید، آیا اطاعت امر پیغمبر واجب است یا اطاعت از مصلحت اندیشی صلحا و بزرگان امت؟! از نظر شیعه پاسخ این سؤال «اطاعت محض از پیغمبر گرامی اسلام» است.

حال که تاریخ گواهی می‌دهد که هیچ‌کدام از خلفای ثلاثه، نه ابوالحسن اشعری، نه معتزلی و نه چهار امام اهل سنت (مالک بن انس، احمد بن حنبل، ابوحنیفه یا محمد بن ادریس شافعی) از اهل‌بیت و عترت پیغمبر نیستند، و اصلًا هیچ‌گونه دستور و سفارشی از پیغمبر مبنی بر پیروی از آن‌ها نرسیده است و حتّی تا سال‌ها بعد از پیغمبر نامی از آن‌ها در میان نبوده- با فرض این که از علما و فقهای اسلامی بوده‌اند و بعدها نام آنان جلوه گر شده است- چه دلیلی وجود دارد که همه نسل‌های گذشته، حال و آینده از این چهار نفر- که اهل سنت سفارش می‌کنند- پیروی و متابعت نمایند؟ در صورتی که حتی یک حدیث یا روایت نیز در این زمینه وجود ندارد.

از طرف دیگر، همه امت اسلام متفق القولند که امام امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند ایشان، همگی از عترت صحیح النسب و از اهل‌بیت خاص پیغمبر به حساب می‌آیند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها اطاعت از آن‌ها را اسباب نجات دانسته و صریحاً فرموده است: از آن‌ها سبقت نگیرید، زیرا آن‌ها اعلم بر شما هستند. دلایل و براهین زیادی مبنی بر متابعت از این دوازده امام وجود دارد.

حال باید دید که دلیل پیروی از چهار امام اهل سنت چه بوده و چگونه بوجود آمده است؟ علت پیروی از ائمه اربعه اهل سنت در این است که بعضی از خلفا و پادشاهان مردم را مجبور نمودند که حتماً باید از یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند. علی رغم

ص: ۱۳۲

این که هیچ‌گونه نص صریح و دستور خاصی از جانب پیغمبر درباره منحصر کردن تقلید به این چهار نفر وجود ندارد، آیا این انحصار، ظلم فاحشی به کلیه فقها و علمای بزرگ اسلام و تضییع حقوق علمی آن‌ها محسوب نمی‌شود؟ در حالی که تاریخ نشان داده است بعد از آن‌ها، فقها و علمای بسیار بزرگی که اعلم و افقه از این چهار امام بوده‌اند، همواره وجود داشته‌اند. آیا خود این علمای بزرگی که پس از این چهار امام تربیت می‌شوند، باید از این چهار نفر تقلید کنند؟

ممکن است در پاسخ، بعضی با قیاس استدلال کنند که به همان دلیل که شیعیان، امامت را به ۱۲ امام منحصر نموده‌اند، ما نیز امامت را با همان دلایل مشابه به این چهار نفر منحصر می‌کنیم. در پاسخ باید گفت: خود پیامبر خدا عدد خلفای بعد از خود را به این ۱۲ نفر منحصر نموده است. شیخ سلیمان قندوزی حنفیِ حموینی در فرائد، امام ثعلبی در تفسیر خود، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب، همگی به طرق مختلف از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که: تعداد ائمه و خلفای بعد از من دوازده نفر است که جملگی از قریش می‌باشند. حتی نام آن‌ها را به ترتیب بیان نموده‌اند. بنابراین اصلًا قیاس بین این چهارنفر و دوازده امام شیعه، که اوصیای رسول اللّه صلی الله علیه و آله و منصوب و منصوص از جانب حق تعالی می‌باشند، جایز و روا نمی‌باشد.

از طرف دیگر، برخی از ائمه چهارگانه، نظیر: ابوحنیفه اصلًا و ابداً اهل فقه و اجتهاد نبوده بلکه فقط اهل قیاس بوده‌اند. جالب‌تر این‌که بعضی از ائمه چهارگانه، خود از خوشه چینان خرمن ۱۲ امام شیعه بوده‌اند. پس اگر تقلید بر این چهار نفر جایز و روا باشد، چرا به سراغ استادان آن‌ها یعنی کسانی چون امام جعفر صادق علیه السلام نباید رفت؟!!

علت اشتهار مذهب شیعه‌ی اثنی عشری به مذهب جعفری

ص:۱۳۳

پرسش: به چه علت مذهب شیعه اثنی عشری به مذهب جعفری معروف شده است؟

پاسخ: بر اساس اصل نبوت که هر پیغمبری قبل از وفاتش، وصی و جانشین خویش را از جانب خدا معین می‌کند، خاتم الانبیا نیز امیرالمؤمنین علی علیه السلام را باب علم، وصیّ و خلیفه خود معرفی و امت را به اطاعت از وی امر نمود. هرچند بعد از وفات پیامبر، خلافت به امام علی علیه السلام نرسید؛ اما دو خلیفه اول در تمام دوره خلافت خود- باستثنای اوایل خلافت ابوبکر- در تمام امور با حضرت علی علیه السلام مشورت نموده و مطابق راهنمایی‌های ایشان عمل می‌کردند. حتی حضرت علی علیه السلام راهنمای خلیفه اول و دوم در امر قضاوت آن‌ها بوده است. وقتی که رجال و دانشمندان سایر ادیان، برای کشف حقایق به مدینه می‌آمدند تا مناظره و مباحثه علمی نمایند، امام علی علیه السلام آنان را مجاب می‌کرد و بدین طریق از ارایه خدمات شایان علمی خود به جامعه مسلمین دریغ نمی‌ورزید.

پس از شهادت امام علی علیه السلام زمام امور به دست بنی‌امیه افتاد و امام حسن مجتبی، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام تحت فشار شدید و آزار و اذیت اموی‌ها قرار گرفته و تحت نظر و کنترل بودند. فقط عده قلیلی از شیعیان خاص، موفق به دیدار آن‌ها و اخذ حقایق و علوم می‌شدند. بالاخره هر کدام از فرزندان رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله را به طریقی به شهادت رساندند. در اوایل قرن دوم هجری، درگیری‌های شدیدی بین بنی‌عباس و بنی‌امیه شکل گرفت و اموی‌ها مشغول و مجبور به دفاع از حکومت خود شدند. در نتیجه توان ادامه آن سختگیری‌ها و کنترل‌ها را نداشتند. لذا امام صادق علیه السلام با استفاده از این فرصت، از انزوا بیرون آمد و درِ خانه خود را به روی همه مردم باز گذاشت. ایشان آزادانه در منبر مساجد به نشر علوم و احکام و قواعد دین می‌پرداخت. در این زمان بیش از چهار هزار طلبه و دانشجوی علم و دانش از دریای بی‌کران علم آن حضرت بهره می‌گرفتند.

شاگردان خاص آن حضرت با بهره‌گیری از جلسات درس ایشان، درباره مبانی

ص: ۱۳۴

علمی، قسمت‌هایی از چهارصد اصل معروف را نوشتند که به «اصول اربعه مائه» معروف شد.

یکی از خوشه چینان مکتب آن حضرت به نام جابر بن حیان کتابی شامل هزار ورق و پانصد رساله به رشته تحریر در آورد. اکابر علما و فقهای اهل سنت، نظیر: ابوحنیفه، مالک بن انس، یحیی بن سعید انصاری، ابن جریح، محمد بن اسحق، یحیی بن سعید قطان، سفیان بن عیینه و سفیان ثوری از مکتب آن حضرت بهره گرفتند.

بنابراین برای هیچ‌کدام از اهل‌بیت عترت و طهارت، چنین فرصتی پیش نیامده بود تا بتوانند به نشر احکام و قواعد فقهی، تفسیر آیات قرآن مجید و کشف اسرار حقایق بپردازند. چون این موقعیت بیشتر برای امام جعفر صادق علیه السلام پیش آمد، لذا مذهب شیعه به نام آن حضرت معروف شد. اشتهار مذهب شیعه به نام امام صادق علیه السلام هیچ دلالتی بر تفاوت بین ایشان و اجدادش و نیز عموی بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام که از امامان بر حق شیعه است، ندارد.

جای بسی تأسف است که نام این فقیه اهل‌بیت، جزو نام ائمه اربعه قرار نگرفته و حتی روایت‌های ایشان را در کتبی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم نیز نیاورده‌اند؟ و بجای آن مطالبی از خوارج و نواصب را نقل کرده‌اند!

انتقاد به صحابه کفر نیست؟

ص:۱۳۵

پرسش: آیا شیعیان را نمی‌توان به دلیل طعن، سبّ و انتقاد به صحابه کافر دانست؟

پاسخ: انتقاد، سبّ و طعن به مؤمن می‌تواند دارای چند حالت باشد:

چنانچه انتقاد و سبّ صحابه مستند، مستدل و منطقی باشد نه فقط کفرآور نیست بلکه مذمت هم ندارد.

چنانچه بدون دلیل و برهان باشد، اتهام است ولی باز هم موجب کفر نمی‌گردد.

اگر کسی بدون جهت، مؤمنی- هر چند صحابی- را طعن، نقد و یا حتی لعن نماید آن فرد فاسق می‌شود، ولی هرگز کافر نخواهد شد.

فقط وقتی که به دلیل صحابه پیامبر خدا بودن به آن‌ها دشنام داده شود، در این صورت دشنام دادنش منتهی به عداوت و اهانت به خدا و رسول او می‌گردد، و در نتیجه دشنام دهنده کافر می‌شود. ابن حزم ظاهری اندلسی در جزء سوم کتاب الفصل فی الملل والنحل در این‌باره چنین می‌گوید: «اگر کسی به اصحاب رسول‌اللّه دشنام دهد و این دشنام از روی جهل و نادانی باشد معذور است، و اگر از روی بصیرت باشد، فاسق خواهد بود.»

امام محمد غزالی نیز می‌گوید: سب و شتم صحابه ابداً موجب کفر نمی‌شود حتی سب شیخین نیز کفرآور نمی‌باشد. به همین دلیل است که در مواردی- که برخی از آن‌ها در زیر می‌آید- این دشنام دادن‌ها و سب کردن‌ها بین خود صحابه اتفاق افتاده است، ولی ما آن‌ها را کافر نمی‌خوانیم.

۱. عمر به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: اجازه بده گردن «حاطب» منافق را بزنم- حاطب از اصحاب بدر و از مهاجرین بزرگ بود. با نسبت دادن نفاق به این صحابی و دشنام دادن به او، هیچ کس عمر را کافر نمی‌خواند.

۲. امام محمد غزالی در جلد دوم احیاء العلوم، امام احمد بن حنبل در جز اول مسند و ذهبی در تلخیص مستدرک، نقل می‌کنند که: روزی در زمان خلافت ابوبکر

ص: ۱۳۶

مردی وارد شد و شدیداً به او فحش و دشنام داد. حاضرین شدیداً متاثر شدند، در این حال ابوبرزه اسلمی گفت: ای خلیفه! اجازه ده تا او را که کافر شده به قتل رسانم. خلیفه پاسخ داد: احدی به جز پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌تواند چنین حکمی صادر کند.

۳. معاویه و اتباع او، خلیفه چهارم علی علیه السلام را که افضل صحابه بود سب و لعن می‌کردند. پس چرا او را کافر نمی‌خوانند؟

۴. عایشه همواره عثمان- خلیفه سوم- را سب و لعن می‌کرد و علناً می‌گفت: «این پیر خرفت که کافر شده است را بکشید» (۱) پس چرا کسی عایشه را کافر نمی‌خواند؟! حال اگر این حرف را یک شیعه بزند آن وقت او را کافر می‌خوانند.

۵. ابن ابی‌الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه می‌گوید: ابوبکر در جریان غصب فدک در مسجد و بالای منبر در مقام انتقاد از امیرالمؤمنین علیه السلام بر آمد و به بهترین صحابه رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله دشنام داد و گفت: «او به سان دم روباهی می‌باشد و ...» (۲) ولی هیچ کس او را ابداً تقبیح نمی‌کند.

۶. امام احمد بن حنبل در جلد سوم مسند می‌نویسد: شخصی به خلیفه ثانی نوشت:

فردی به شخص شما دشنام می‌دهد که شما را سب می‌کند، آیا اجازه می‌دهید او را بکشم. عمر در پاسخ نوشت: خون هیچ مسلمانی برای سب و شتم نمودن به مسلمان دیگر- مگر رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله- مباح نمی‌شود.

۷. احمد بن حنبل در جلد دوم مسند و نیز در جلد دوم سیرهٔ الحلبیهٔ حلبی و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری آمده است که: اصحابی مانند ابوبکر و غیره در حضور خود پیغمبر به همدیگر دشنام می‌دادند و حتی همدیگر را می‌زدند، و پیامبر خدا آن‌ها را کافر نمی‌خواند و آن‌ها را آشتی می‌داد. (۳)

۱- الجمل، صص ۲۴ و ۱۲۸؛ النص والاجتهاد، صص ۳۹۳ و ۴۲۶؛ احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱، صص ۱۳ و ۱۶۲؛ شبهای پیشاور، ص ۵۸۴ «اقتلو نعثلًا فقد کفر».

۲- سقیفهٔ و فدک، ص ۱۰۴؛ فدک فی التاریخ، ص ۶۷؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۵۸۵ «إنّما هو ثعالهٔ شهیده ذنبه مرب لکلّ فتنهٔ هو الذی یقول کروها جذعهٔ بعد ما هرمت یستعینون بالضعفهٔ و یستنصرون بالنساء کأم طحال أحب أهلها إلیها البغی».

۳- این قبیل اخبار فقط در کتب اهل سنت پیدا می‌شود و در کتب شیعیان نمی‌توان چنین اخباری را یافت.

ص: ۱۳۷

از این مهمتر بنابر اقوال برخی علمای اهل سنت، نظیر: ابوالحسن اشعری اگر کسی قلباً مؤمن ولی به کفر تظاهر نماید یا خدا و رسول را بدون عذر، شدیداً دشنام دهد کافر نمی‌شود و نمی‌توان حکم کافر را بر او جاری ساخت. ابن حزم اندلسی در جزء چهارم کتاب الفصل، این عقاید را به‌طور مفصل شرح داده است.

بنابراین لعن و دشنام به هیچ یک از صحابه موجب کفر نمی‌شود و اگر کسی بدون دلیل و برهان، مؤمنی را سب نماید فاسق است و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش می‌باشد. به همین دلیل اگر عده‌ای از شیعیان برخی از صحابه را سب نمایند نمی‌توان آن‌ها را کافر خواند، هر چند بر این باوریم که سب آن‌ها بدون دلیل و برهان نمی‌باشد.

همچنان که ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید: سب صحابی موجب کفر نیست، از آنجا که بعضی به صحابه حسن ظن داشتند و بدی‌های آن‌ها را نادیده می‌گرفتند و رد این گفتار جنگ‌هایی است که بین صحابه اتفاق افتاده و حسادت و جاه‌طلبی آن‌ها را از راه راست منحرف کرده حتی بزرگان صحابه از کارهای زشت مصون نبوده‌اند.

هر صحابه‌ای هادی و مقتدا نیست

ص:۱۳۸

پرسش: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «إنّ أصحابی کالنّجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم» آیا تمامی اصحاب، هادی و مقتدای امت قرار داده نشده‌اند؟

پاسخ: ابتدا بر فرض صحت سند حدیث روی مدلول حدیث بحث می‌کنیم تا بعد به سند بپردازیم.

صحابه به‌کسانی اطلاق می‌گردد که‌رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله را زیارت‌نموده ویاموفق به ضبط حدیث از آن حضرت شده باشند. اصحاب می‌توانند مهاجر یا انصار یا موالی آن‌ها باشند.

به دلیل مطالب سوره منافقون و آیاتی از سوره‌های توبه و احزاب که شأن نزول آن‌ها در مذمت منافقین و فاسقین می‌باشد، نمی‌توان همه صحابه را پاک و منزه از جمیع عیوب دانست. از جمله منافقینی که خداوند در قرآن مجید و نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را مذمت و اهل آتش معرفی نموده‌اند، افرادی هستند که در زمره اصحاب آن‌ها حضرت بودند. حتی برخی علمای اهل سنت، نظیر هشام بن محمد سایب کلبی کتاب مخصوص درباره صحابه نگاشته‌اند.

داستان عقبه مثال بارزی است که حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی شافعی در کتاب «دلایل النبوه» و امام احمد حنبل در جلد پنجم مسند آن را بیان کرده‌اند. در این واقعه همان عده‌ای از اصحاب بودند که در صدد قتل خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بر آمدند. این واقعه در مراجعت پیغمبر از غزوه تبوک اتفاق افتاد. در آن ما جرا ۱۴ نفر از منافقین به طور محرمانه تصمیم به قتل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرفتند. در بطن عقبه و در دامن کوه، راه بسیار باریکی بود که افراد، بایستی یکی یکی از آن عبور نمایند. منافقین در آن محل می‌خواستند نقشه و نیت شوم خود را عملی نمایند؛ اما جبرئیل مأموریت یافت تا پیامبر خدا را از آن توطئه مطلع نماید و ایشان حذیفه نخعی را مامور کرد تا در آنجا مخفی شود و در موقعی که با هم صحبت می‌کنند آن‌ها را شناسایی نماید. حذیفه هم منافقین را

ص: ۱۳۹

شناسایی کرد و خود را به پیغمبر رسانید و آن‌ها را معرفی نمود. هفت نفر از توطئه گران از بنی‌امیه بودند. حضـرت به حذیفه دستور داد تا رازداری نمایـد؛ زیرا خداونـد نگه‌دارنـده او می‌باشد. در ابتدای شب، کمی بعد از غروب خورشـید، خود پیغمبر جلوتر از بقیه حرکت نمود. عمار یاسر مهار شتر را از جلو گرفته بود و حذیفه شتر را از عقب می‌رانید.

وقتی به گـذرگاه باریك رسـیدند، منافقین که ظرف‌هایی را پر از ریگ کرده بودند با سـر و صدا به طرف شتر پرتاب کردند تا شتر رَم کرده و آن حضـرت را به دره عمیق پرتاب نمایـد. آنگاه منافقین فرار کردنـد و در وسط جمعیت پنهان شدنـد؛ ولی همانطور که پیغمبر به حذیفه نخعی فرموده بود، خداوند آن حضرت را محافظت نمود.

سعـد بن عباده از اصـحاب کبار بود که با ابوبکر و عمر بیعت نکرد، باتفاق جمهور مورخین از شـیعه و سـنی در شام مانـد تا اواسـط خلافت عمر کشته شد. پس اقتداکردن به او و مخالفت با عمر و ابوبکر به حکم حدیث راه هدایت است.

طلحه و زبیر از اصـحاب بودند که در مقابل خلیفه چهارم قیام کردند و باعث کشـته شدن عده زیادی از مسـلمین شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله دربـاره امیرالمؤمنین فرموده بودنـد: حربـك حربی؛ چگونه می‌شود عمل آن‌ها را حمل بر صـحت کرد؟! اجتهاد مقابل نص؟!

ابوهریره کـذاب نیز از جمله اصـحاب بود که عمر- خلیفه ثـانی- او را به جرم احـادیث دروغ نسبت به پیغمبر تازیـانه زد. سـمرهٔ بن جندب نیز که حدیث وضع می‌نمود، از صحابه بود.

به‌طور کلی اگر دو نفر از صـحابه دو راه مخالف یکـدیگر را برگزیننـد، در این صورت حـداقل یك نفر از آن‌ها بر باطل رفته است. اکنون که مطابق حدیث مذکور، صحابه راهنما و هادی امت هستند، مسلمانان باید از کدامیك پیروی نمایند تا هدایت یابند؟

اگر پاسخ این است که باید بررسی شود کدام یك راه حق را می‌روند، در این صورت حدیث فوق از درجه اعتبار ساقط می‌گردد و بدین معنا است که نمی‌شود بر

ص: ۱۴۰

صحابه‌ای اقتدا کرد.

اصلًا با فرض درست بودن این حدیث، دیگر نمی‌توان به شیعیان که به راه جمعی از صحابه- نظیر سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر و علی علیه السلام- که با ابوبکر بیعت نکردند، می‌روند ایراد گرفت. آیا علی علیه السلام حداقل چهارمین خلیفه بر حق مسلمین و جانشین پیغمبر نبود؟ پس چرا اصحابی مانند طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام ایستادند و باعث خون ریزی بسیاری از مسلمانان شدند؟ راه کدامیک از این دو دسته اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند راه هدایت است؟ راه علی علیه السلام یا راه طلحه و زبیر؟

آیا معاویه و عمرو بن عاص از اصحاب نبودند که با خلیفه چهارم جنگیدند و حتی در منابر و خطبه‌ها او را سب و لعن می‌کردند و تا هشتاد سال این کار ادامه داشت؟ آیا راه و روش هر دو طرف، راه هدایت است؟ در صورتی‌که پیامبر به علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمودند: حربک حربی.

مگر عثمان- خلیفه سوم- از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود که امام علی علیه السلام خلیفه چهارم- درباره‌اش فرمود: «و او همانند کلاغی بود که همتش شکمش بود. وای به حال او! اگر پر و بالش چیده می‌شد و سرش قطع می‌شد، برای او بهتر بود.» (۱)

بنابراین با ذکر این مقدمات و مثال‌ها باید نتیجه گرفت که: نمی‌توان هر صحابه‌ای را ستاره راه و چراغ هدایت پنداشت.

ضعف سند

از عدم صحّت دلایل که بگذریم از نظر سند حدیث با مشکل روبروست. قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوم شرح الشفای گوید: دارقطنی در فضائل و ابن عبدالبر اسناد حدیث را ضعیف و مردود دانسته‌اند و نیز عبد بن حمید در مسند خود از عبداللّه بن عمر نقل نموده که بزار منکر صحت حدیث است.

۱- نهج السعادهٔ، ج ۱، ص ۱۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۷۸ «و قام الثالث كالغراب همّته بطنه، ويله لو قصّ جناحاه و قطع رأسه لكان خيراً له».

ص: ۱۴۱

ابن عدی باسناد خود از نافع از ابن عمر نقل نموده اسناد حدیث ضعیف است.

بیهقی گوید که متن این حدیث مشـهور است ولی سـند به علت وجود حارث بن غضین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیری کذاب مشکل دارد. ابن حزم گفته این حدیث مکذوب و موضوع باطل است. (۱)

صحابه معصوم نیستند

۱- شبهای پیشاور، ص ۵۹۵.

ص:۱۴۲

پرسش: به نظر شیعیان، آیا صحابه مرتکب اعمال زشت و ناپسند و به‌طور کلی گناه می‌شده‌اند یا از معصیت به دور بوده‌اند؟

پاسخ: شیعیان معتقدند که عصمت، منحصر به ۱۴ معصوم شامل شخص پیامبر، دختر گرامی ایشان فاطمه زهرا علیها السلام، امام علی و یازده فرزند ارجمندش علیهم السلام که امامت شیعیان را بر عهده داشتند، می‌باشد. از نظر شیعیان بقیه صحابه از خطا و گناه مصون نبوده و برخی از آن‌ها حسب عادات دیرینه خود مرتکب گناه می‌شده‌اند. برای مثال ابن حجر مکی در جلد دهم فتح الباری می‌نویسد: ابوطلحه زید بن سهل در منزل خویش مجلس دوستانه‌ای تدارک دیده بود و ده نفر را به آن مجلس دعوت نمود که همگی شراب نوشیدند. نام این ده نفر را چنین ذکر می‌کند:

۱. ابوبکر بن ابی‌قحافه

۲. عمر بن الخطاب

۳. ابوبکر بن شغوب

۴. ابوعبیده جراح

۵. ابی بن کعب

۶. سهل بن بیضا

۷. ابوایوب انصاری

۸. ابوطلحه (صاحب مجلس)

۹. ابودجانه سماك بن خرشه

۱۰. انس بن مالك (در آن زمان ۱۸ ساله و ساقی مجلس بوده است).

خبر فوق را نیز بیهقی در جلد هشتم کتاب «سنن» از خود انس بن مالك نقل می‌کند که می‌گوید: من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم و ابوبکر نیز اشعاری در مرثیه کفار و مشرکین و کشته شدگان بدر می‌سرود!؟

ص: ۱۴۳

بخاری نیز در صحیح خود در تفسیر آیه خمر، مسلم در صحیح خود در کتاب «اشربه باب تحریم الخمر»، امام احمد حنبل در جلد سوم مسند، سیوطی در جلد دوم درالمنثور، طبری در جلد هفتم تفسیر، عسقلانی در جلد چهارم اصابه و بدر الدین حنفی در جلد دهم عمدهٔ القاری، مطلب فوق را آورده‌اند و با توجه به تاریخ مندرج در این کتب، معلوم می‌شود که این مجلس بعد از نزول آیات تحریم شراب بوده است.

خلاف بعدی، نقض عهدی است که برخی از صحابه انجام دادند. در قرآن مجید آمده است: وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَلا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها؛ «وقتی با خدا عهد نمودید، به آن عمل و وفا کنید و بعد از آن‌که پیمان بستید، ایمان خود را نشکنید.» (۱) قرآن مجید در آیه دیگری، کسانی که عهد خود را نقض می کنند، ملعون می‌خواند: وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَيَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ؛ «آنان که پس از پیمان بستن، عهد خدا را شکستند و نیز آنچه را خدا دستور به پیوند آن داده، گسستند و در روی زمین فتنه و فساد بر انگیختند. لعنت بر آن‌ها و عذاب الهی بر آنان باد.» (۲) بسیاری از علمای فریقین- شیعه و سنی- معترفند که خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در روز هجدهم ذی القعده سال دهم هجری، در مراسم غدیر و در حضور بیش از هفتاد هزار مسلمان، (۳) بالای منبر رفته و خطبه‌ای در مدح و فضایل علی علیه السلام ایراد نموده و گفت: «هر کس را من مولا- و ولی او هستم، علی نیز مولا- و ولی او می‌باشد.» (۴) آنگاه دست‌ها را به آسمان بلند کرد و چنین دعا نمود: «خداوندا کسی که علی را دوست دارد دوست بدار و دشمن علی را دشمن بدار. کسی که علی را یاری نماید یاری فرما و کسی که علی را واگذارد واگذار.» (۵) سپس

۱- نحل ۱۶: ۹۱

۲- رعد ۱۳: ۲۵

۳- برخی تعداد مسلمین را ۱۲۰ هزار نفر نقل کرده‌اند.

۴- جواهر الفقه، ص ۱۹۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، صص ۱۳۸ و ۱۶۴؛ عمر بن خطاب، ص ۱۹۳؛ شبهای پیشاور، ص ۶۲۲ «مَنْ كُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِيّ مَولاهُ».

۵- البدایهٔ، ص ۱۴۹؛ الخلاف، ج ۵، ص ۳۳۶؛ الامالی، ص ۴۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۰۱، «اللهمّ وال مَن‌والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

ص: ۱۴۴

پیغمبر دستور داد خیمه‌ای برپا کردند و از علی خواست تا در آن خیمه بنشیند و به تمام امت دستور داد که با علی علیه السلام بیعت کنند. پیغمبر فرمود: «من از جانب پروردگار مامورم تا برای علی علیه السلام بیعت بگیرم.» در ابتدا عمر، بعد ابوبکر و عثمان و طلحه و زبیر بیعت کردند.

بنابر آنچه در کتاب «الغدیر» (ج ۱) آمده این حدیث را ۱۱۰ صحابی و ۸۴ تابعی نقل کرده‌اند و ۳۶۰ دانشمند سنی در ۱۴ قرن این حدیث را روایت کرده‌اند. (۱) بسیاری از صحابه نیز نقل کرده‌اند که عمر، بسیار خوشحالی می‌کرد و می‌گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را راهنما و مهتر و بزرگتر قوم قرار داد.» (۲) خود عمر می‌گوید: در آن حال جوان زیبا رویی که دارای حُسن صورت و بوی خوشی بود پهلوی من نشسته بود. من او را نمی‌شناختم ولی او به من گفت: «به درستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عهد محکمی بست و به جز منافق کسی این عهد را نمی‌شکند. پس حذر کن که تو باز کننده این عهد نباشی.» (۳) عمر ادامه می‌دهد که بعد، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که آن جوان خوش رو چه کسی بود که من او را نمی‌شناختم؟ پیغمبر فرمود: «او از اولاد آدم نبود. او جبرئیل امین بود و آمده بود تا بر آنچه من بر شما گفتم تأکید نماید.» (۴)

حال آیا می‌توان گفت که کدامیک از آن ۵ نفر این عهد و پیمان را رعایت کردند؟

حتی هنوز دو ماه از آن واقعه نگذشته بود که علی علیه السلام را به زور شمشیر و تهدید برای بیعت با ابوبکر به مسجد بردند. آیا این کار آن‌ها نقض عهد و پیمان شکنی نیست که در قرآن مجید مذمت شده است؟

فدک مال شخص پیامبر بود؟

۱- لیست ۶۰ نفر از آن‌ها در صفحات ۶۰۲ تا ۶۰۴ کتاب شبهای پیشاور آورده شده است. محمد بن جریرطبری م- ۳۱۰ در الولایه از ۷۵ نفر روایت کرده است.

۲- السقیفهٔ ام الفتن، ص ۸۲؛ الغدیر، ج ۱، ص ۳۷۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۰۶ «نصب رسول اللّه علیا علماً».

۳- السقیفهٔ امّ الفتن، ص ۸۲ «لقد عقد رسول‌اللّه عقداً لا یحلّه إلّا المنافق فاحذر أن تحلّه».

۴- مودهٔ القربی، مودت پنجم.

ص:۱۴۵

پرسش: واقعه فدک چه بوده است و مگر فدک مال شخصی پیغمبر بود که بعضی مدعی هستند آن را از فاطمه علیها السلام مصادره و ضبط نموده‌اند؟

پاسخ: بعد از فتح خیبر، بزرگان و مالکین فدک و حوالی آن (۱) به حضور پیامبر رسیدند، و قرار داد صلحی را با وی امضا نمودند که نیمی از فدک برای آن حضرت و نصف دیگر مال خودشان باقی بماند. بعد از بازگشت به مدینه، جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و آیه شریفه وَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَلا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً؛ «حقوق خویشان و ارحام خود را ادا کن و فقرا و رهگذران بیچاره را به حق خودشان برسان و از اسراف و تبذیر بپرهیز» (۲) را بر آن حضرت خواند. سپس پیامبر خدا در مصداق ذو القربی- خویشان و اقوام- و حق حقوق آن‌ها تامل نمود. مجدداً جبرئیل نازل شد و عرض کرد: خداوند می‌فرماید: «فدک را به حضرت فاطمه واگذار.» (۳) پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فاطمه علیها السلام را خواست و فرمود: «خداوند به من امر نموده که فدک را به تو واگذار کنم» (۴) و بلافاصله ایشان در همان مجلس فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید. این مطلب را بسیاری از علمای اهل سنت مانند: امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان، جلال الدین سیوطی در جلد چهارم درالمنثور و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده‌اند که: چون آیه فوق نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فاطمه را خواست و فدک را به او عطا نمود. تا زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بود، فدک همچنان در تصرف فاطمه بود و ایشان آن را اجاره می‌داد، و مال الاجاره را به اقساط می‌آوردند. حضرت فاطمه علیها السلام به اندازه قوت یک

۱- فدک شامل هفت قریه بزرگ، وسیع و حاصلخیز و دارای نخلستان‌های بزرگ بود.

۲- بنی‌اسرائیل ۲۷: ۲۶.

۳- فقه القرآن، ج ۱، ص ۲۴۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۳۳ «ادفع فدکاً إلی فاطمهٔ».

۴- تفسیر صافی، ج ۳، ص ۱۸۶، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۷۶؛ شبهای پیشاور، ص ۶۳۳ «إنّ اللَّه أمرنی أن ادفع إلیک فدکاً».

ص: ۱۴۶

شب‌خودوفرزندانش، از اجاره بر می‌داشت وبقیه را با میل واراده خویش، درمیان فقرای بنی‌هاشم و سایر فقرا تقسیم می‌کرد. بعد از ارتحال پیامبر، مامورین خلیفه اول- ابوبکر- ملک فدك را از تصرف مستاجرین آن حضرت در آورده و ضبط نمودند.

ابوبکر به حدیث ساختگی «ما جماعت پیامبران چیزی را ارث قرار نمی‌دهیم و هر چه از ما بماند، صدقه‌ای است که به امت تعلق خواهد داشت» (۱) استناد می‌جست. لکن دقت نداشت که: اولًا فدك ارث نبوده و هبه‌ای بوده است که به دستور پروردگار در زمان حیات پیامبر به فاطمه علیها السلام واگذار شده است. زیرا لازمه ارث بودن، آن است که بعد از وفات پیامبر به او رسیده باشد. ثانیاً از آنجایی که همه پیامبران و انبیای عظام، ارث و وارث داشته و ورثه آن‌ها پس از فوتشان ماترکشان را تصرف نموده‌اند، در می‌یابیم که این حدیث، کاملًا ساختگی، مجعول و در تعارض آشکار با آیات قرآن مجید است.

حضرت فاطمه علیها السلام در دفاع از خود باستناد به آیات قرآنی فرمود: این همه آیات ارث در قرآن مجید برای عموم مردم- آیه ۷۶ سوره انفال، آیه ۱۲ سوره نسا و آیه ۱۷۶ سوره بقره- و خصوصاً برای انبیا وجود دارد. از آن جمله می‌توان به آیه شریفه وَوَرِثَ سُلَيْمانُ داوُودَ «سلیمان از داوود ارث برد»، (۲) آیه شریفه فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ؛ «خداوند از لطف خویش فرزند صالح و جانشینی شایسته به من عطا کرد که وارث من و همه آل یعقوب باشد» (۳) و نیز آیه وَزَكَرِيَّا إِذْ نادى رَبَّهُ رَبِّ لا تَذَرْنِي فَرْداً وَأَنْتَ خَيْرُ الْوارِثِينَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَوَهَبْنا لَهُ يَحْيى «هنگامی که زکریا خدا را صدا زد: بار الها! مرا تنها نگذار و به من فرزندی عطا نما تا وارث من باشد که تو بهترین وارث اهل عالم هستی. ما هم دعای او را مستجاب و به او یحیی را عطا نمودیم» (۴) اشاره کرد. مگر آیات قرآن مجید نباید تا روز قیامت بر حقیقت خود باقی باشند؟ آنگاه

۱- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۶؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۳۵ «نحن معاشر الأنبیا لا نوّرث ما ترکناه صدقهٔ».

۲- نمل ۲۷: ۱۶

۳- مریم ۱۹: ۵

۴- انبیا ۲۱: ۸۹

ص: ۱۴۷

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ادامه داد: ای ابوبکر! کدام قانون مرا از ارث پدر محروم کرده که تو مجری آن هستی؟ مگر تو به کلیات و جزییات قرآن، از پدرم رسول اللّه صلی الله علیه و آله و پسر عمویم علی ابن ابی‌طالب علیه السلام داناتری؟ چون ابوبکر از پاسخگویی به فاطمه علیها السلام درماند، ابتدا سکوت پیشه نمود و سپس با عصبانیت، فحاشی و اهانت به فاطمه علیها السلام را آغاز کرد.

ابن ابی‌الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه، در جریان منبر رفتن ابوبکر و اهانت‌هایی را که به دو ودیعه رسول‌اللّه علیه السلام یعنی فاطمه و علی علیهما السلام نموده، ضبط کرده است. ابوبکر اهانت‌ها را به جایی رساند که فریاد و ناله فاطمه بلند شد و فرمود: امروز شما دل مرا شکستید و حق مرا ستاندید. ولی من در روز قیامت در محکمه عدل الهی شما را محاکمه خواهم کرد تا خداوند قادر، حق مرا از شما باز پس گیرد. سپس فاطمه علیها السلام افزود:

ای پسر ابی‌قحافه! آیا در کتاب خدا آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از ارث پدر محروم باشم؟ افترای بزرگی به خدا بسته‌ای! آیا عمداً عمل به کتاب خدا را ترک نموده و قرآن را پشت سر انداخته‌ای؟

آنگاه امام علی علیه السلام در مقام دفاع از فاطمه علیها السلام بر آمده و در حضور مهاجرین، انصار و بقیه مسلمین خطاب به ابوبکر گفت: «چرا فاطمه علیها السلام را از ارث پدر محروم ساخته‌ای؟

حال آن‌که علاوه بر ارث، در زمان حیات پدر، متصرف و مالک فدک بوده است؟»

ابوبکر که با سلاح اسلام و دفاع از حقوق مسلمانان دنبال مفری می‌گشت گفت:

«فدک متعلق به همه مسلمانان است و اگر فاطمه علیها السلام شاهد بیاورد که ملک خود وی می‌باشد آن را به او باز پس خواهم داد. در غیر این صورت از داشتن فدک محروم است.» امام علی علیه السلام گفت: «چرا درباره ما متفاوت از بقیه مسلمانان حکم می‌کنی؟ حال آن‌که مدعی باید شاهد بیاورد و مدعی علیه باید فقط سوگند یاد کند. اینک تو بر خلاف دستور پیامبر از فاطمه علیها السلام شاهد می‌خواهی؟! مگر عمل و قول خود فاطمه علیها السلام به عنوان یکی از اصحاب کسا که مشمول آیه تطهیر است حق نمی‌باشد؟!»

پس از آن، امام علی علیه السلام از ابوبکر پرسید: «پس اینک بگو اگر دو شاهد شهادت دهند که از فاطمه علیها السلام عمل زشت فحشا سرزده است با او چه خواهی کرد؟» ابوبکر گفت:

همانند زن‌ها بر او حد جاری خواهم نمود! امام علی علیه السلام به ابوبکر گفت: در این صورت

ص: ۱۴۸

در زمره کفـار خواهی بود، زیرا شـهادت پروردگـار دربـاره طهـارت فـاطمه علیها السـلام را رد کرده‌ای. مگر نمی‌دانی که خـداوند فرموده است: «خداوند اراده نموده است که شما اهل‌بیت را پاك و پاکیزه گرداند و هر زشتی و بدی را از شما بزداید.» مگر این آیه در حق ما نازل نشده است؟

پس از اقرار ابوبکر به نزول این آیه، امـام علی علیه السـلام افزود: تو ادعـای فـاطمه علیها السـلام را که خداونـد به طهارتش گواهی داده نمی‌پذیری، ولی شـهادت عربی را که بر پاشـنه پای خود ایسـتاده و بول می‌کند می‌پذیری!! امام علی علیه السـلام پس از گفتن این جملات راهی منزل شد.

هیـاهوی عجیبی در بین مسـلمین به راه افتـاد و همگی حق را از آن علی و فـاطمه علیهمـا السـلام می‌دانسـتند و عمل ابوبکر را تقبیح نمودنـد. ابن ابی‌الحدیـد می‌نویسـد: در این هنگـام ابـوبکر بالاـی منـبر رفت و از مردم خواست که به حرف کسـی گوش ندهنـد. او فحاشـی و ناسـزاگویی به فاطمه و علی علیهما السـلام را چنین آغاز کرد: «نعوذ باللَّه او روباهی است که شاهـدش دمش می‌باشد. او مـاجراجو و بر پـا کننـده فتنه و فسـاد است که فتنه‌هـای بزرگ را کوچـك نشـان می‌دهـد، و مردم را به فساد و فتنه ترغیب و تشویق می‌کنـد. او از زنانی چون ام‌طحال زانیه کمك و یاری می‌طلبـد.» (۱) این فحش‌هـا و اهانت‌هایی بود که پیرمرد مصاحب رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به این دو محبوب و یادگار رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله نثار کرد.

امروزه نه فقط شـیعیان، بلکه علمای اهل سـنت از این کلمات متعجب‌انـد. مثلًا ابن ابی‌الحدیـد در شـرح نهج البلاغه‌اش می‌نویسد: از اسـتاد خودم «ابو یحیی نقیب زید البصری» پرسیدم که مخاطب این کنایه‌ها چه کسی بوده است؟ او گفت: کنایه نبوده بلکه صراحت کلام است. گفتم استاد، اگر صراحت می‌داشت که من می‌فهمیدم و سؤال نمی‌کردم. استادم گفت: آری سلطنت همین است!! یعنی هر عمل زشتی را برای حفظ آن مرتکب می‌شوند.

حال نسبت‌هایی را که ابوبکر به آن‌ها داد نظیر روباه، دم روباه، فتنه گر مصاحب زن

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۱۵؛ فدك فی التاریخ، ص ۶۷؛ سقیفهٔ و فدك، ص ۱۰۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۰ «انما هو ثعالهٔ شهیده ذنبه».

ص: ۱۴۹

زانیه و ... را در کنار فرمایشاتی از رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله بگذارید که این دو بزرگوار را چنین توصیف نموده است:

«علی با حق و حق با علی است» (۱)

«هر کس به علی ناسزا گوید به من گفته است و ...» (۲)

«هر کس علی را بیازارد مرا آزرده» (۳)

«هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده» (۴)

«من شهر علم ام و علی دروازه آن است» (۵)

«من سرای حکمت و علی ورودی آن است» (۶)

«فاطمه پاره تن من است» (۷)

«علی در قضاوت از همه شما اولی‌تر است.» (۸)

دلیل روشن دیگر بر بطلان حدیث مورد استناد ابوبکر، روش و عمل شخص خلیفه است. اگر این حدیث صحیح بود و خلیفه به آن اعتقاد می‌داشت باید همه آنچه را که از پیغمبر بر جای مانده بود مصادره و ضبط می‌کرد، و ورثه آن حضرت را از تصرف در

۱- تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۴۴۹؛ الامامهٔ والسیاسیهٔ، ج ۱، ص ۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۳ «علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ حیث دار».

۲- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰؛ الصحیح من السیرهٔ، ج ۲، ص ۲۹۳؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۳ «من سبّ علیّاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ اللّه».

۳- العمدهٔ، صص ۲۷۶ و ۲۸۴؛ تحف العقول، ص ۴۵۹؛ الانساب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۳ «مَن آذی علیّاً فقد آذانی».

۴- شبهای پیشاور، ص ۷۰۲ «مَن آذی فاطمهٔ فقد آذانی».

۵- المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۷؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۵۸؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۱۵؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۴ «أنا مدینهٔ العلم و علیّ بابها».

۶- العمدهٔ، صص ۲۸۵ و ۲۹۵؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۱۸؛ شبهای پیشاور ص ۶۴۴ «أنا دار الحکمهٔ و علیّ بابها».

۷- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، صص ۴۰۸ و ۵۳۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۲ «فاطمهٔ بضعهٔ منّی فمن أغضبها فقد أغضبنی».

۸- نهج الایمان، ص ۳۰۱؛ مفردات غریب القرآن، ص ۴۰۷؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۲۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۵ «علیّ أقضاکم».

ص: ۱۵۰

همه آن‌ها باز دارد. اما ابوبکر حجره‌های فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، عایشه و حفصه همسران پیامبر را به آن‌ها داد.

علاوه بر همه این‌ها، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در جلد سوم تاریخ سیرهٔ الحلبیه می‌نویسند: پس از چند روز در ملاقاتی که در منزل ابوبکر واقع شد، ابوبکر از استدلال فاطمه علیها السلام متاثر شد و گریست و طی نامه‌ای نوشت که فدک را به فاطمه علیها السلام باز پس دهند. لکن عمر مانع شد و نامه را پاره کرد.

جالب‌تر این‌که در دوره خلافت همین خلیفه دوم- یعنی عمر- فدک را به اولاد فاطمه علیها السلام پس دادند و حتی خلفای بعد از عمر، از جمله امویین و عباسیون نیز فدک را به ورثه فاطمه علیها السلام برگرداندند. حال باید پرسید: اگر کار عمر درست بود، پس کار ابوبکر را چگونه می‌توان توجیه نمود؟ (۱)

بسیاری از اهل سنت در توجیه شرعی و قانونی و دفاع از ابوبکر می‌پرسند:

«خلیفه‌ای که تمام بیت المال مسلمین در تصرف او بوده است، چه نیازی به باغ و ملک فدک داشته است؟» پاسخ این است که یقیناً اقدام ابوبکر نه بر اساس احتیاج و نه به منظور رعایت قوانین شرع بوده، بلکه صرفاً جنبه سیاسی داشته است. غصب و مصادره فدک در حقیقت ادامه ماجرای بنی‌سقیفه و غصب خلاف بوده است. او می‌خواسته تا از این طریق خاندان پیامبر را که در مقام خلافت اولویت داشته‌اند مستاصل نموده، و درگیر و مشغول گرفتاری‌ها و مشکلات روزمره نماید تا به فقر و تهیدستی گرفتار آیند و خود به خود خیال خلافت از سرشان دور شود. زیرا آن‌ها می‌دانستند که اگر آن خاندان جلیل القدر و

۱- در الغدیر ج ۷، ص ۱۹۴، به نقل از چند مدرک معتبر اهل سنت از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که عمر فدک را تسلیم علی علیه السلام و عباس نموده است. همین شخص‌موقعی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را تسلیم به فاطمه کند، مانع شد و نامه ابوبکر برای تسلیم فدک به فاطمه را پاره کرد. سؤال این است که اگر کار ابوبکر درست است چرا عمر برگرداند و اگر غلط است ادعای ما ثابت شده است. به علاوه می‌گوییم عمر چرا یک بام و دو هوا عمل کرد. در یک زمان گفت نه، در یک زمان گفت: آری فدک ملک اهل بیت است کدام درست است؟

البته این بنا به روایت بخاری و مسلم بوده ولی به روایت مشهور زمان عمر بن عبدالعزیز مسترد شده است بنابه روایت اهل سنت، مروان مجدداً آنرا در زمان عثمان غصب کرد و چندین بار رد و بدل شد.

ص: ۱۵۱

با تقوی، درگیر فقر و تهیدستی نباشند و دستشان از مال دنیا پر باشد، مردم به آن‌ها رو می‌آورند. بدین جهت علاوه بر غصب خلافت، فدک را غصب نموده و تمامی راه‌هایی را که منجر به جلب اموال دنیوی می‌شد، بر آن‌ها بستند.

غاصبان خلافت، حتی خمس را نیز بر خاندان پیغمبر منع کردند. خداوند به دلیل آن‌که صدقات را بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش حرام نمود، باب خمس را برای آن‌ها باز نموده و در قرآن مجید می‌فرماید: وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی وَالْیَتامی وَالْمَساکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ؛ «ای مؤمنان! هر چه که به شما غنیمت رسید خمس آن برای خدا، رسولش، خویشان، یتیمان و در راه ماندگان می‌باشد.» (۱) خلیفه اول این حق را از آنان سلب نمود و گفت: خمس باید به مصرف تجهیزات جنگی و خرید سلاح برسد. لذا دست آن خاندان جلیل القدر از همه جا کوتاه گردید که از آن زمان تا به امروز ادامه دارد.

طبق نظر فقهای شیعه امامیه که بر اساس آیه مذکور می‌باشد، خمس به شش قسمت تقسیم می‌شود: سهم خدا، سهم رسول، سهم ذوی القربی، سهم ایتام، سهم فقرا و سهم در راه ماندگان بنی‌هاشم. سه سهم اول به امام یا نائب الامام داده می‌شود تا به مصرف مصالح مسلمین برسد. جالب این‌که بسیاری از علمای اهل سنت نظیر امام ثعلبی، طبری و جلال الدین سیوطی و جار اللّه زمخشری این کار خلیفه را نیز بدعت پنداشته، و نظر فقهای شیعه را تأیید کرده‌اند.

با یک بررسی اجمالی، عواقب و عوارض جانبی مسأله غصب فدک روشن می‌گردد. خداوند در سوره هود صریحاً می‌فرماید: أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَیَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ؛ آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیل روشنی چون قرآن دارد و با گواه صادقی چون علی علیه السلام دارد.» (۲)

خطیب خوارزمی نیز در مناقب می‌گوید: از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست و او پاسخ داد: «او علی علیه السلام است که برای پیغمبر شهادت

۱- انفال ۸: ۴۱

۲- هود ۱۱: ۱۷

ص: ۱۵۲

داده و او از پیغمبر است.» (۱) حال شهادت شرعی کسی را که در قضیه فدک شاهد پیغمبر بوده است، رد می کنند و می گویند: چون علی علیه السلام در این قضیه ذینفع می‌باشد، پس شهادتش تمایل به نفع خود دارد و لذا شهادتش مردود است. برای کسی که شهادت علی علیه السلام را- که مورد تصدیق قرآن است- رد کند چه حکمی می‌توان داد؟ آیا این آزار و اذیب و سب مولا متقیان علی علیه السلام و متعاقباً پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست؟

حدیث دیگر:

بخاری در صحیح، احمد حنبل در مسند، خوارزمی در مناقب و بسیاری دیگر آورده‌اند که پیامبر خدا، موی خویش را به دست گرفته و فرمود: «یا علی! هر کس به مویی از تو آزار رساند مرا آزار داده و هر کس مرا بیازارد خدا را آزار رسانده است. پس لعنت خدا بر کسی که خدا را اذیت نماید.» (۲) راویان این حدیث، هر کدام تار موی خود را به دست گرفته و نشان دادند که شخص پیغمبر این گونه موی خود را به دست گرفت و این حدیث را درباره آزار و اذیت علی علیه السلام بیان نمود. سید بن ابوبکر بن شهاب الدین در کتاب «رشفة الصادی» از پیامبر خدا علیه السلام چنین روایت کرده است: «هر کس مرا از طریق عترتم اذیت نماید، پس لعنت خدای بر او باد.» (۳)

آیا ملک متصرفی فاطمه علیها السلام را غصب نمودن و نان اولادهای فاطمه را بریدن و رد شهادت علی، آزار و اذیت پیغمبر خدا نخواهد بود. و موجب لعنت خدا بر آنان نیست؟

نارضایتی فاطمه علیها السلام تا دم مرگ و تا واپسین لحظات زندگی ادامه داشت. چنانچه ابومحمد عبداللّه بن مسلم دینوری در «الامامة و السیاسه» می گوید: فاطمه علیها السلام در بستر

۱- بحرانی در غایة المرام، ص ۳۶۹، باب ۶۳، حدیث ۲؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۴۲۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۶ «هُو علیّ یشهد للنبیّ و هو منه».

۲- تاویل الایات، ج ۲، ص ۶۵؛ البرهان، ج ۳، ص ۳۳۷؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۹۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۹ «یا علی من آذی شعرة منک فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه و من آذی اللّه فعلیه لعنة اللّه».

حافظ ابو نعیم، ما نزل من القرآن فی علی.

۳- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۳، ص ۱۹۲؛ مسند زید بن علی، ص ۴۶۴؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۶۱؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۵۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۹۹ «من آذانی فی عترتی فعلیه لعنة اللّه». صحیح ابن حبان.

ص: ۱۵۳

بیماری به ابوبکر و عمر فرمود: «خدا و ملائکه را به شهادت می‌گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین نموده و رضایتم را جلب نکردید. اگر پیامبر خدا را ملاقات کنم، شکایت شما را نزد او خواهم نمود.» و نیز می‌گوید: «فاطمه علیها السلام از ابوبکر و عمر غضبناک شد و آن‌ها را به همین حال ترک نمود تا دار فانی را وداع گفت.»

حال خبر فوق را در کنار حدیثی بگذارید که امام احمد حنبل در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع الموده آورده‌اند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره تن من، نور چشم من، میوه دل من و روح من است که بین دو پهلوی من قرار دارد. و هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. هر کس فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب در آورده است.

هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و کسی که مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است.» (۱) ابن حجر مکی نیز در صواعق و ابو العرفان الصبان در اسعاف الراغبین از رسول اللّه صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «ای فاطمه! به درستی که خداوند از غضب تو غضبناک و از رضای تو خرسند می‌گردد.» (۲)

جالب است که عده‌ای متعصب، به منظور تبرئه نمودن اسلاف خویش، سفسطه نموده و غضب را به دو قسمت دینی و احساسی تقسیم کرده، می‌گویند: «غضب مورد اشاره در احادیث رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله غضب دینی است، در صورتی که غضب فاطمه در قضیه فدک غضب احساسی و غیر دینی است. مانند خشم و غضب کسی که در موقع نرسیدن به هدف، تغییر حالت داده و این نوع غضب در او آشکار گشته و متاثر می‌شود، فاطمه علیها السلام نیز در آن هنگام نیز چنین غضبی را داشته است. به همین جهت غضب احساسی و غیر دینی فاطمه علیها السلام در قضیه فدک غضب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پروردگارش را به دنبال ندارد. به

۱- سنن الکبری، ج ۵، ص ۹۷؛ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۴؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۱۲؛ نظم دررالمسمطین، ص ۱۷۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۱ «فاطمة بضعة منّی و هی نور عینی و هی ثمرة فؤادی و هی روحی التی بین جنبی مَنْ آذاها فَقَد آذانی وَ مَنْ آذانی فَقَد آذَی اللّه وَ مَنْ أغْضَبَها فَقَدْ أَغْضَبنی یؤذینی ما آذاها».

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۵۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۱۳۲ و ۴۶۴؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۲ «یا فاطمة إنّ اللّه عزّ و جلّ یغضب لغضبک و یرضی لرضاک». مستدرک حاکم، اصابه عسقلانی، ج ۴، ص ۳۷۵.

ص: ۱۵۴

همین دلیل بعداً این تاثر فاطمه بر طرف گردیده و به حکم خلیفه رضایت داده است. این طرفداران متعصب چنین می‌گویند: بعدها که امام علی علیه السلام به خلافت رسید فدک را به ورثه فاطمه برنگرداند و این دلیل بر صحت حکم خلفای قبلی و رضایت فاطمه علیها السلام است.»

پاسخ آن‌ها چنین است:

بدان جهت که مؤمن باید دستورات اخلاقی را رعایت کند، انسان کامل و مؤمن، هرگز غضب احساسی پیدا نخواهد کرد. آیا فاطمه‌ای که به کمال ایمان رسیده است، فاطمه‌ای که پیغمبر درباره‌اش فرمود: «خداوند قلب و جوارح دخترم فاطمه را تا استخوان‌های بالای شانه‌اش مالامال از ایمان نموده است» (۱) آیا مؤمنه‌ای که تسلیم امر خدا است، وقتی که حاکمی به حق حکم نماید، آشفته خواهد شد و بر او غضب می‌نماید؟! آن هم غضبی همراه با کینه، و برغضب خویش تا دم مرگ باقی می‌ماند و وصیت می‌کند که آن حاکمان حق نماز خواندن بر جنازه او را ندارند و به همین دلیل او را شبانه دفن کنند تا هر چه جستجو نمایند آن را نیابند؟!

از طرف دیگر، چنانچه غضب فاطمه علیها السلام احساسی باشد باید پس از عذر خواهی نمودن، بر طرف شود. زیرا پدرش پیغمبر فرموده است: «مؤمن نباید بر حقد و کینه خود باقی بماند.» (۲) در روایات نیز آمده است که مؤمن نباید عداوت و کینه‌اش را بیش از سه روز در دل داشته باشد. اما ملاحظه می‌شود که فاطمه علیها السلام با حالت غضب و نارضایتی از ابوبکر و عمر از دنیا رفت. (۳)

با توجه به این ویژگی‌های فاطمه علیها السلام می‌توان دریافت که غضب فاطمه علیها السلام از آن

۱- دلائل الامامهٔ، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۴۶؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۱۶؛ شبهای‌پیشاور، ص ۷۰۷ «إنّ ابنتی فاطمهٔ ملأ اللّه قلبها و جوارحها إیماناً إلی مشاشها».

۲- تذکرهٔ الموضوعات، ص ۱۴؛ کشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۹۳؛ منیهٔ المرید، ص ۳۲۱؛ شبهای پیشاور، ص ۷۰۷ «المؤمن لیس بحقود»

۳- مسند الشامین، ج ۴، ص ۱۹۸؛ اختیار معرفهٔ الرجال، ج ۱، ص ۳۰؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲؛ صحیح ابن حیان، ج ۱۱، ص ۱۵۳ و ج ۱۴، ص ۵۷۳؛ شبهای پیشاور، صص ۷۰۰ و ۷۰۸ «غضبت فاطمهٔ من أبی‌بکر و هجرته إلی أن ماتت» یا «فغضبت فاطمهٔ علی أبی‌بکر فهاجرته و لم تتّکله حتّی توفیت».

ص: ۱۵۵

جهت ریشه در دین داشته، که حکمی بر خلاف دستورات پدر بزرگوارش صادر شده است. بنابراین سکوت فاطمه بعد از این واقعه را نباید دلیل بر رضایت او دانست بلکه این مسأله به خاطر شدت فشارهای حکام وقت، و حفظ آبروی خویش بوده است.

در مورد این‌که چرا علی علیه السلام پس از به خلافت رسیدن، فدک را بر نگرداند؟ باید گفت: امام علی علیه السلام در آن زمان، قدرت و آزادی عمل نداشت و در صورت انجام چنین کاری، فریاد مخالفین بر می‌خواست که علی علیه السلام بر خلاف سیره شیخین عمل می‌کند، و اتهام مخالفینی نظیر معاویه و اتباعش را مبنی بر این‌که علی علیه السلام منافع خویش را در نظر می‌گیرد قوت می‌بخشید. لذا از روی ناچاری صبر پیشه کرد، مخصوصاً که صاحب حق هم از دنیا رفته بود.

برای اثبات این‌که علی علیه السلام در عمل آزادی نداشت می‌توان مثال‌هایی از منبر پیغمبر، نماز تراویح و تعیین حکم در صفین نام برد. بعد از وفات پیغمبر خلفای قبلی جای منبر رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله را عوض کردند و چون ایشان می‌خواست آن را به جای اولش برگرداند، مردم زیر بار نرفتند و آن را خلاف سیره شیخین خواندند. و هنگامی که امام علی علیه السلام مردم را از خواندن نماز مستحبی تراویح،- که عمر برگزاری آن را به جماعت بدعت گذاشته بود- منع کرد، فریادها بلند شد که علی علیه السلام بر خلاف حکم عمر، عمل می‌کند. قضیه تعیین حکم نیز بر همگان واضح است که ایشان هیچ آزادی و قدرتی در تعیین ابوموسی اشعری در مسأله حکمیت در جنگ صفین نداشت. از طرفی در همان جنگ صفین، ایشان و فرمانده دلیرش مالک اشتر بر آستانه پیروزی بر معاویه بودند که عده‌ای از سپاهیان خود امام علی علیه السلام عرصه را بر ایشان تنگ نموده و امام را به پذیرش حکمیت وادار نمودند.

آن‌ها مالک اشتر را تهدید کردند که در صورت ادامه پیشروی در جنگ با معاویه و عمرو عاص، علی علیه السلام را خواهند کشت. آیا خلیفه‌ای که در یک ماجرای نظامی این قدر تحت فشار باشد، در شرایط غیر نظامی چقدر می‌تواند آزادی عمل داشته باشد؟! ابو محمد بن مسلم دینوری در جلد اول الامامه و السیاسه و نیز ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده‌اند که: ابوبکر به عمر گفت: چون ما فاطمه علیها السلام را خشمگین و عصبانی کرده‌ایم بیا با هم به خانه‌اش برویم و از او دلجویی کنیم. با هم به درب منزل فاطمه علیها السلام رفتند؛ ولی

ص: ۱۵۶

ایشان اجازه ملاقات نداد. ابوبکر و عمر، علی علیه السلام را واسطه قرار دادند. فاطمه در مقابل علی علیه السلام سکوت نمود. علی علیه السلام به همین مقدار اکتفا نموده و اجازه ورود به منزل داد. وقتی ابوبکر و عمر وارد خانه شدند به فاطمه سلام کردند، ولی فاطمه علیها السلام رو به دیوار کرد.

ابوبکر گفت: ای حبیبه رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله، به خدا سوگند که من ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست دارم. سپس شروع به توجیه عمل خود کرد و گفت: من این کار را به خاطر اجرای دستور رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله انجام داده‌ام که فرموده بود: ورثه ما ارث نمی‌برند. فاطمه علیها السلام در پاسخ، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یادشان می‌آورم که فرمود:

«رضای فاطمه رضای من است و خشم فاطمه خشم من است. پس هر کس که دخترم فاطمه علیها السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس فاطمه را راضی نگه دارد مرا راضی نگه داشته است. هر کس او را به خشم آورد به تحقیق که مرا خشمگین ساخته است.» (۱) سپس هم عمر و هم ابوبکر گواهی دادند که آری این حدیث را شنیده‌ایم. آنگاه فاطمه علیها السلام ادامه داد «خدا و ملائکه را به گواهی می‌گیرم که شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننموده و مرا به خشم آوردید و ....» پس از آن ابوبکر متاثر شد، گریست و گفت از خشم تو و خشم آن حضرت به خدا پناه می‌برم. بالاخره فاطمه علیها السلام گفت: «به خدا سوگند که تو را در هر نماز نفرین می‌کنم.» (۲) ابوبکر با شنیدن این کلمات، خانه فاطمه علیها السلام را گریه‌کنان ترک نمود.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اگر کسی اموال اجداد شما را به زور مصادره نماید و به اجداد و نیاکان شما ویژگی‌های ناروا نسبت داده و فحاشی کند با او چه می‌کنید؟

شیعیان و عایشه

۱- الامامهٔ والسیاسهٔ، ج ۱، تحقیق الزینی، ص ۲۰؛ عمر بن خطاب، ص ۸۸؛ شبهای پیشاور، ص ۷۱۲

«رضا فاطمهٔ من رضای و سخط فاطمهٔ من سخطی و من أحبّ فاطمهٔ ابنتی فقد أحبّنی و من أرضی فاطمهٔ فقد أرضانی و من أسخط فاطمهٔ فقد أسخطنی».

۲- افحام الاعدا والخصوم، ص ۸۷؛ الامامهٔ والسیاسهٔ، ج ۱، صص ۲۰ و ۳۱؛ حقوق آل البیت علیهم السلام ص ۱۸۴؛ شبهای پیشاور، ص ۷۱۲ «و اللَّه لأدعونّ اللَّه لک فی کلّ صلاهٔ أصلّیها .. ثمّ خرج باکیاً».

ص:۱۵۷

پرسش: چرا شیعیان عایشه را تقبیح می کنند، و او را صالح و پیرو پیامبر نمی‌دانند؛ و بعضی به او بد می گویند؟

پاسخ: شیعیان معتقدند اگر کسی به هر یک از مسلمانان، نسبت فحش و قذف دهد مرتکب‌عمل حرامی شده است. مخصوصاً اگر این‌عمل ناپسند نسبت‌به‌حرم رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله و زنان ایشان از جمله عایشه و حفصه باشد آن فرد ملحد، کافر و ملعون است. اما باید یادآوری نمود که شیعیان، همسران رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله را هم تراز پیامبر خدا نیز نمی‌دانند.

برخی اشخاص به آیه‌ای از سوره نور که می‌فرماید: الْخَبِيثاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثاتِ وَالطَّيِّباتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّباتِ أُولئِكَ مُبَرَّؤُنَ مِمَّا يَقُولُونَ؛ «زنان بدکار و ناپاک شایسته مردانی اینگونه‌اند، مردانی زشتکار و ناپاک شایسته زنانی بدین صفتند، زنان پاکیزه و نیکو لایق مردانی چنین، مردانی پاکیزه و نیکو در خور زنانی بدین اوصافند و این پاکیزگان از سخن بهتان که ناپاکان درباره آنان می‌زنند مبرا هستند» (۱) استناد نموده و همسران پیامبر را هم تراز ایشان می‌دانند. لکن این آیه بدان معنا نیست که زوجین از همه جهات مثل هم می‌باشند. هم در جامعه و هم در تاریخ دیده شده است که یکی از زوجین، خوب، مؤمن و مستحق بهشت ولی دیگری بد، کافر، فاسق و مستحق آتش بوده است. همسران نوح شیخ الانبیا و لوط نبی مثالی بر این مدعا هستند. چنانچه خداوند در آیات سوره تحریم می‌فرماید: ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ فَخانَتا هُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما؛ «شوهران خود را قبول نداشته و به آن‌ها خیانت می کرده‌اند.» (۲) البته خیانت زن نوح پیغمبر مخالفت با رسالت وی و بدگویی از آن حضرت بوده است و به مردم می گفت: چون من همیشه با او هستم از حالات او باخبرم و او دیوانه است و فریب وی را نخورید. زن لوط

۱- نور ۲۴: ۲۶

۲- تحریم ۶۶: ۱۰

ص: ۱۵۸

نبی نیز قوم لوط را از وجود افراد تازه وارد باخبر می‌ساخت و اسرار خانه همسرش را به دشمنان آن حضرت می‌داد و موجب فتنه و فساد می‌شد. قرآن مجید صراحتاً کلمه «خانتاهما» را درباره آنان به کار برده است.

اما برعکس، آسیه زن فرعون جزو بهترین زنان دنیا است. به طوری که شوهرش مستحق آتش و جهنم، ولی خود آسیه در زمره چهار زنی است که در قرآن از آنان نام برده شده و مستحق بهشت رضوان است.

بنابراین، معنای آیه مذکور چنین است: «زنان ناپاک شایسته مردان ناپاک و مردان ناپاک نیز راغب به آن‌ها هستند. زنان پاک لایق مردان پاک و مردان پاک نیز تمایل به آن‌ها دارند.» در حقیقت این آیه تفسیر آیه دیگری از همین سوره است که می‌فرماید:

الزَّانِی لا یَنْکِحُ إِلَّازانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَالزَّانِیَةُ لا یَنْکِحُها إِلَّا زانٍ أَوْ مُشْرِکٌ؛ «مرد زناکار جز با زن زناکار و مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار و مشرک ازدواج نمی‌کند: این دو فرقه متمایل به هم می‌باشند.» (۱) بنابراین اگر برخی از زنان پیامبر هم بر خلاف ایشان حرکت کرده‌اند یا تمرد نموده‌اند، بر خلاف نص آیات فوق نمی‌باشد.

اما در ذیل به بعضی از مشکلات عایشه که- شیعه و سنی- بدان جهت، او را مورد انتقاد قرار می‌دهند اشاره می‌شود. او در تمام دوران عمر خود آرام نبوده و همواره اعمالی را مرتکب می‌شده که سایر زنان پیغمبر- حتی حفصه دختر عمر- چنین اعمالی را مرتکب نشده‌اند. بنابراین، اعمال عایشه که در کتب اهل سنت هم فراوان به چشم می‌خورد، تاریخ زندگی او را لکه دار نموده است. یادآوری این نکته ضروری است که تمامی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، عایشه، حفصه، ام سلمه، میمونه، ام حبیبه و سوده- به‌جز ام‌المؤمنین حضرت خدیجه- به جهت زوجه رسول‌اللّه بودن، نزد شیعیان یکسانند و بر خلاف سایر فرقه‌های مسلمین، برای عایشه و حفصه- به دلیل دختر ابوبکر و عمر بودن- نسبت به بقیه همسران پیامبر، برتری خاصی قائل نیستند.

شیعیان، عایشه را نه فقط به خاطر مخالفت هایش با امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و

۱- نور ۲۴: ۳.

ص: ۱۵۹

اهل‌بیت طهارت بلکه به دلیل آزار و اذیتی که حتی به خود پیغمبر می‌کرد، مورد انتقاد قرار می‌دهند. او بارها از دستورات رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله سر پیچی کرد و علی رغم آگاهی از آیه شریفه: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً؛ آنانکه خدا و رسول او را آزار و اذیت کنند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعن کرده و برای آنان عذاب بزرگی مهیا ساخته است» (۱) موجبات ناراحتی پیامبر را فراهم می‌نمود.

برای مثال امام غزالی در جزء دوم احیاء العلوم، مولی علی متقی در جلد هفتم کنز العمال، ابویعلی در مسند و ابوالشیخ در کتاب امثال آورده‌اند که: روزی ابوبکر به ملاقات دخترش عایشه رفت. بین پیغمبر و عایشه ناراحتی پیش آمده بود، لذا پیغمبر ابوبکر را به قضاوت طلبید. عایشه در وقت سخن گفتن: اهانت می‌کرد و به پیغمبر می‌گفت: «در گفتار و کردارت عدالت پیشه کن!» این کلمات اهانت‌آمیز چنان در ابوبکر تاثیر گذاشت که بلافاصله سیلی محکمی بر صورت دخترش نواخت و خون بر جامه‌اش سرازیر گشت.

امام غزالی نیز در همان کتاب نقل نموده که وقتی ابوبکر وارد منزل دخترش عایشه شد، دریافت که رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله از عایشه ناراحت است. لذا خواست تا میان آن‌ها قضاوت کند.

پیغمبر خطاب به عایشه گفت: تو می‌گویی یا من بگویم؟ عایشه در پاسخ گفت: «شما بگویید. لکن به جز حرف راست و سخن حق چیزی نگویید!!.» سپس در جمله دیگری گفت: «تو همان کسی هستی که فکر می‌کنی پیغمبر خدایی!؟» (۲)

اگر کتب امام غزالی، تاریخ طبری، مسعودی، ابن اعثم کوفی و سایر علمای بزرگ اهل سنت مطالعه شود، ملاحظه می‌شود که عایشه را متمرد اوامر خدا و رسولش خوانده‌اند. مگر در سوره احزاب خطاب به تمام زنان پیغمبر نیامده است که: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى در خانه هایتان نشسته و آرام گیرید و بدون ضرورت و حاجت بیرون نروید و مانند زمان جاهلیت خود آرایی و آرایش نکنید.» (۳) به همین دلیل تمامی همسران رسول‌اللّٰه دستور قرآن را اطاعت نمودند و به غیر از موارد

۱- احزاب ۳۳: ۵۷.

۲- در بعضی منابع این جریان به عمر و حفصه نسبت داده شده است.

۳- احزاب ۳۳: ۳۳.

ص: ۱۶۰

ضروری، از خانه بیرون نرفتند. برای مثال وقتی که از سوده پرسیدند که چرا حج عمره نمی‌روی؟ گفت یکبار حج بر من واجب بوده که بجای آورده‌ام و از این به بعد باید اطاعت امر حق وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ را بکنم. ایشان تا زنده بود همین کار را انجام داد.

قرآن مجید شرط فضیلت زنان پیغمبر را تقوای آنان دانسته و می‌فرماید: یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ؛ ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید و از آنان برترید، اگر متقی و خدا ترس باشید.» (۱)

در میان همسران پیامبر، عایشه مستثنی بود و از آیات شریفه قرآن تمرد می کرد.

برای مثال بازیچه دست طلحه و زبیر شد و به جای نشستن در خانه، به بصره رفته دستور داد تا موهای سر و صورت و ابروان عثمان بن حنیف- والی منصوب امام علی علیه السلام- را در بصره کندند و پس از ضرب و شتم، او را با تازیانه اخراج نمودند و بیش از یک صد نفر از مردم بی‌دفاع آن سامان را به قتل رساندند که چهل نفر آن‌ها در مسجد کشته شدند- به نقل از ابن‌اثیر، مسعودی، طبری وابن ابی‌الحدید- آنگاه خودبا پوست‌پلنگ‌وزره پوش، همانند یک مرد جنگی زمان جاهلیت بر شتری که عسکر نام داشت سوار شد و به میدان آمد. در صورتی که همان طلحه وزبیر و دیگران، زنان خود را در خانه نشاندند ولی زوجه پیامبرخدا را بااوصاف فوق به‌میدان کارزار ونبرد با علی علیه السلام فرستادند. همان امیرالمؤمنینی- علی علیه السلام- که سه جلد از کتاب صد جلدی حافظ ابن عساکر، در مناقب وی می‌باشد. در این کارزار- که به دلیل حرکت عایشه اتفاق افتاد- خون هزاران نفر ریخته شد. جنگ عایشه با علی علیه السلام نه تنها از روی محبت به علی نبوده، بلکه از روی عداوت و دشمنی با وی بوده و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی از نشانه‌های کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی علیه السلام بیان نموده است. میر سید علی- فقیه همدانی شافعی- در جلد سوم مودهٔ‌القربی از خود عایشه نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند با من عهد نموده که هر کس بر علی خروج کند کافر است و جایگاهش در آتش می‌باشد.» (۲) نکته جالب توجه آن است

۱- احزاب ۳۳: ۳۲.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ نحو انقاذ تاریخ‌الاسلامی، ص ۱۹۵؛ شبهای پیشاور، ص ۷۳۲ «إنّ اللَّه قد عهد إلی من خرج علی علیّ فهو کافر فی النار».

ص: ۱۶۱

که علی رغم پاسخ عایشه، وقتی از خود عایشه پرسیدند که چرا با شنیدن چنین حدیثی بر علی علیه السلام خروج کردی؟ گفت: این حدیث را فراموش کرده بودم تا آن‌که در بصره بیاد آوردم.

تاریخ درباره این حرکت عایشه چنین می‌نویسد:

روزی که از مکه به قصد چنین نبردی حرکت نمود، تمامی دوستانش و حتی زنان پاک رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله او را از انجام چنین حرکتی منع کردند، و یاد آوری نمودند که: مخالفت با علی مخالفت با پیغمبر است. مورخین اهل سنت نقل می‌کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: «بترس از آن راهی که سگ‌های حوأب بر تو پارس کنند» زمانی که عازم بصره بود، اول شب به آب بنی‌کلاب رسید. سگ‌ها اطراف محمل او را گرفته و پارس نمودند.

عایشه نام این محل را پرسید، گفتند: «حوأب» است ولی در عین حال بازهم اسیر توطئه طلحه و زبیر بود و به راه خود ادامه داد.

پس از رحلت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز سوار قاطر شد و راه را بر جنازه سبط اکبر پیغمبر، یعنی بر جنازه امام حسن علیه السلام بست و اجازه نداد تا امام حسن علیه السلام را کنار قبر پیغمبر دفن کنند. مردان بنی‌هاشم شمشیرها را کشیدند تا او را از سر راه دور کنند، اما امام حسین علیه السلام جلوگیری نموده و فرمود: برادرم وصیت نموده که راضی نیست به اندازه سر سوزنی در پی چنازه‌اش خون بریزد. لذا جنازه را برگرداندند و در قبرستان بقیع به خاک سپردند. مطالب فوق را یوسف سبط بن جوزی در تذکرهٔ خواص الامه، علامه مسعودی در مروج الذهب، ابن ابی‌الحدید در جلد چهارم نهج البلاغه، محمد خواوند شاه در روضهٔ الصفا، احمد بن محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و نیز ابن شحنه در روضهٔ المناظر آورده‌اند. مخصوصاً مسعودی از قول ابن عباس روایت می‌کند که خطاب به عایشه فرمود: «آیا روز جمل تو را بس نیست تا این که امروز سوار قاطر شوی و راه را بر جنازه پسر پیامبر خدا ببندی؟ گاهی سوار شتر، گاهی سوار قاطر و اگر زنده بمانی سوار فیل نیز خواهی شد- کنایه از این‌که به جنگ خدا نیز خواهی رفت.» از طرف دیگر، محمد ابن جریر طبری و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین آورده‌اند «چون خبر شهادت امام علی علیه السلام به گوش عایشه رسید، سجده شکر بجای آورد و اظهار شادمانی و

ص: ۱۶۲

سرور کرد!!» زینب دختر ام سلمه که در آنجا حاضر بود از عایشه پرسید: آیا سزاوار است که از کشته شدن علی علیه السلام اینگونه به وجد آیی، شادمانی کنی و سرود بخوانی؟ عایشه که می‌خواست کار خود را توجیه نماید گفت: «سهواً از روی فراموشی این طور شد و به حال خودم نبودم، اگر دوباره این حالت به من دست داد یادآوری نمایید تا نگویم!»

علاوه بر این مگر معتقد به حفظ احترام و ولایت خلفای قبل از علی علیه السلام نمی‌باشیم؟

ابن ابی‌الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، مسعودی در اخبار الزمان و سبط ابن جوزی در تذکرهٔ خواص الامه و دیگران نقل می‌کنند که: عایشه همواره از عثمان بدگویی می‌کرد تا جایی‌که فریاد زد «این پیر خرفت را که کافر شده بکشید» ولی به محض کشته شدن عثمان، بهانه‌ای پیدا کرد تا با امام علی علیه السلام مخالفت ورزد، و او را قاتل عثمان بخواند.

در پاسخ به عده‌ای از طرفداران متعصب که معتقدند او توبه کرده و خداوند اشتباهاتش را عفو نموده است، باید یادآوری نمود: ابن قتیبه در معارف، حاکم در مستدرک، محمد بن یوسف زرندی در کتاب «اعلام سیرهٔ النبی» و ابن البیع نیشابوری نقل کرده‌اند که: عایشه به عبداللّه زبیر وصیت کرد که «مرا پهلوی پیغمبر دفن نکنید و در بقیع نزد خواهرانم دفن کنید، چونکه می‌دانم بعد از پیامبر خدا چه کارهایی انجام داده‌ام.»

عایشه نه فقط پیامبر خدا، امیرالمؤمنین و اولادش را اذیت می‌کرد، بلکه به سراغ سایر همسران رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله می‌رفت تا آن‌ها را بفریبد و در این قضایا همراه و همداستان خود سازد، اما خوشبختانه هرگز موفق نشد. واقعه زیر را ابن ابی‌الحدید از تاریخ ابن مخنف لوط بن یحیی درباره عایشه نقل می‌کند:

«ام سلمه هم برای انجام حج مشرف شده بود. چون شنید که عایشه به خونخواهی عثمان برخاسته وعازم بصره است، بسیار متاثر شد و در مجالس به بیان فضایل امام علی علیه السلام می‌پرداخت. عایشه به ملاقات او شتافت تا او را بفریبد و همدست خود ساخته و به بصره برد. ام سلمه گفت: تا دیروز آن همه دشنام به عثمان می‌دادی و او را پیر خرفت می‌نامیدی و قتلش را واجب می‌شمردی. حالا خونش را بهانه کرده‌ای و در مقابل علی علیه السلام می‌ایستی!! بیادت می‌آورم روزی را که من و پیامبر خدا به خانه تو آمدیم، در آن

ص: ۱۶۳

میان علی علیه السلام نیز وارد شد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله نجوی نمود، نجوای آنان طول کشید، تو خواستی بر آن حضرت هجوم بری و من ممانعت کردم، اما گوش ندادی و بر آن بزرگوار حمله بردی و اعتراض کردی که هر نه روز یک روز نوبت من می‌شود، آن هم تو آمده‌ای و پیغمبر را مشغول نموده‌ای. پیغمبر صلی الله علیه و آله غضبناک و صورت مبارکش سرخ‌گون شد و به تو گفت: «کنار برو، به خدا سوگند که احدی از اهل‌بیت من با علی دشمنی ننماید، مگر آن‌که از ایمان بیرون رفته باشد.» (۱) سپس تو نادم و پشیمان برگشتی. عایشه گفت: آری به خاطر دارم. ام سلمه ادامه داد: «روزی تو مشغول شستشوی سر مبارک پیامبر بودی، من غذای حیس تهیه می‌کردم. آن حضرت فرمود: کدامیک از شما صاحب شتر گنه کاری هستید که سگ‌های حوأب بر او پارس نمایند، و در پل صراط به رو افتد. من گفتم یا رسول‌اللَّه! به خدا و رسولش پناه می‌برم. آنگاه حضرت دست بر پشت تو زد و فرمود: «بپرهیز از این‌که آن شخص تو باشی.» سپس عایشه تأیید کرد که آری به خاطر دارم. مجدداً ام سلمه گفت:

«در یکی از سفرها من و تو همراه پیغمبر بودیم و امام علی علیه السلام کفش‌های ایشان را می‌دوخت، و ما در سایه درختی نشسته بودیم. پدرت ابوبکر و عمر آمدند، وقتی اجازه ورود خواستند من و تو به پشت پرده رفتیم. پس از مدتی گفتگو با رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله پرسیدند:

یا رسول اللَّه! ما قدر مصاحبت تو را نمی‌دانیم پس ما را تعلیم ده، و بفرمایید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما باشد تا بعد از شما پناهگاه ما باشد. پیغمبر فرمود: من مرتبه، مقام و مکان او را می‌شناسم ولی اگر او را معرفی کنم، همانطور که بنی‌اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند شما نیز او را تنها خواهید گذاشت. سپس ابوبکر و عمر سکوت اختیار کرده و بیرون رفتند. پس از آن ما از پشت پرده بیرون آمدیم.

من از ایشان سؤال کردم یا رسول‌اللَّه! چه کسی بر آن‌ها خلیفه می‌باشد؟ ایشان فرمود:

همان کسی که کفش‌های پاره مرا می‌دوزد. گفتم یا رسول‌اللَّه! به جز علی علیه السلام کسی کفش شما را نمی‌دوزد. رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله فرمود: «همان علی خلیفه است.» عایشه مجدداً آن را نیز

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۲۱۷؛ العمدهٔ، ص ۲۲۰؛ المعیار والموازنه، ص ۲۸؛ شبهای‌پیشاور، ص ۷۴۰ «ارجعی وراءک و اللَّه لا یبغضه أحد من أهل بیتی و لا من غیرهم من الناس إلّا و هو خارج من الإیمان».

ص: ۱۶۴

تأیید کرد. سپس ام سلمه به عایشه گفت: با وجود این‌که همه این احادیث را می‌دانی، پس عازم کجا هستی؟ ولی او گفت برای اصلاح بین مردم می‌روم!!

آیا بازهم می‌توان گفت: عایشه فریب خورده بود یا فراموشی و نسیان بر او غلبه کرده بود؟!!

دلایل لعن بر معاویه

ص:۱۶۵

پرسش: چرا خال المؤمنین معاویه را که کاتب وحی نیز بوده است، کافر می‌دانید و پیوسته او را لعنت می‌کنید؟ دلایل کفر ولعن معاویه و یزید که هر دو از خلفای بنی‌امیه هستند چه می‌باشد؟

پاسخ: یاد آوری این نکته ضروری است که معاویه را از آن جهت خال المؤمنین می‌خوانند که برادر ام حبیبه همسر رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله می‌باشد. بر این اساس، برادران همه همسران پیامبر باید خال المؤمنین باشند. از جمله همسران رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله عایشه می‌باشد که هم مقام بالاتری از ام حبیبه دارد و هم پدرش ابوبکر، از پدر ام حبیبه- ابو سفیان- با فضیلت‌تر بوده و هم در تاریخ بیشتر مطرح است. از آنجایی که مسلمین- مخصوصاً اهل سنت- محمد بن ابوبکر برادر عایشه را خال المؤمنین نمی‌دانند، لذا استفاده از واژه خال‌المؤمنین برای معاویه، قطعاً دلایل و انگیزه‌های سیاسی دارد. این انگیزه‌ها صرفاً مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل‌بیت نبوت است. همین انگیزه‌های سیاسی است که عنوان خال المؤمنین را به معاویه‌ای می‌دهد که به جنگ با عترت طاهره برخاست. او بعد از جنگ با امام الموحدین، او را سب و لعن می‌کرد و دو فرزند بزرگوارش حسن و حسین علیهما السلام را که ریحانه‌های پیامبر و دو سید اهل بهشت می‌باشند، کشتار نمود.

نه فقط محمد بن ابوبکر را که تربیت شده امیرالمؤمنین علیه السلام، فرزند خلیفه اول، برادر ام المؤمنین عایشه، و از شیعیان خالص عترت طاهره می‌باشد خال المؤمنین نمی‌خوانند، بلکه حتی او را شتم و لعن و سب نیز می‌نمایند. بدتر این‌که، او را از ارث پدر هم محروم ساختند، حتی بعد از فتح مصر توسط معاویه و عمرو عاص، آب را به رویش بستند و او را در شکم الاغ مرده‌ای نهاده، آتش زدند و شهیدش کردند.

از کسانی که معاویه را خال المؤمنین می‌خوانند این سؤال پرسیده می‌شود که آیا خال المؤمنین- معاویه- می‌تواند خال المؤمنین دیگری- محمد بن ابوبکر- را آزار و شکنجه دهد و سپس او را به قتل برساند؟ اگر پاسخ این سؤال منفی است، بنابراین عنوان

ص: ۱۶۶

خال المؤمنین برای معاویه، نباید ارزشی محسوب شود.

از طرف دیگر، کاتب وحی بودن معاویه در هیچ کجای تاریخ نیامده است. بدیهی است، معاویه‌ای که در سال دهم هجرت، اسلام آورده که فقط دو- سه سال به پایان دوران وحی باقی مانده بود، نمی‌تواند کاتب وحی باشد. آنچه که تاریخ نشان می‌دهد این است که، معاویه فقط کاتب مراسلات بوده است.

بعد از این‌که در سال هشتم هجری و در جریان فتح مکه پدرش ابوسفیان مسلمان شد، معاویه نامه‌های فراوانی برای پدرش نوشت و او را سرزنش می‌کرد که چرا اسلام آورده‌ای؟ او همواره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آزار و اذیت می‌نمود و به ایشان ناسزا می‌گفت. تا این‌که در سال دهم هجرت بر اثر بسط اسلام به جزیره العرب و ماورای آن، ناگزیر اسلام آورد و مسلمان شد. او به دلیل سوابق تیره و تارش در بین مسلمانان، انگشت نما و سرافکنده بود. عباس- عموی بزرگوار پیامبر- از آن حضرت تقاضا نمود که مسئولیتی به معاویه واگذار نماید تا از سرافکندگی و خجالت بیرون آید. آن حضرت هم برای اجابت تقاضای عموی خویش، او را کاتب مراسلات خود نمود. همانطور که مسلم در صحیح خود می‌گوید: «معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود» (۱) و مداینی نیز می‌گوید: «زید بن ثابت کاتب وحی، و معاویه نویسنده بین آن حضرت و عرب بوده است.» (۲)

مفسرین و علمای اهل سنت، نظیر: امام ثعلبی و امام فخر رازی آورده‌اند که پیامبر خدا در عالم رؤیا دید بنی‌امیه مانند بوزینگان از منبر آن حضرت بالا و پایین می‌روند.

جبرئیل این آیه شریفه را آورد: وَما جَعَلْنَا الرُّؤْیا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلَّا فِتْنَهً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلَّا طُغْیاناً کَبِیراً؛ «آنچه که در خواب به تو نشان دادیم فتنه و امتحان برای این مردم می‌باشد، و درختی است که در قرآن از آن به لعن یاد شده- شجره بنی‌امیه- و ما به ذکر آیات عظیم، آن‌ها را از خدا

۱- النصایح الکافیهٔ، ص ۲۰۶؛ شبهای پیشاور، ص ۷۷۵ «إنّ معاویهٔ یکتب بین یدی النبیّ صلی الله علیه و آله».

۲- البدایهٔ والنهایهٔ، ج ۸، ص ۱۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۷۷۵ «کان زید بن ثابت یکتب الوحی و کان معاویهٔ یکتب للنبیّ صلی الله علیه و آله فیما بینه و بین العرب» تاریخ دمشق ابن عساکر ۵۹.

ص: ۱۶۷

می‌ترسانیم و لکن چیزی جز کفر و طغیان بر آن‌ها نیفزاید.» (۱) پس وقتی خداوند شجره بنی‌امیه را ملعون معرفی کرده و لعنت نموده است، قطعاً شاخه‌های آن یعنی معاویه و یزید نیز ملعون خواهند بود.

در این آیه شریفه فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ (۲)

نیز صریحاً مفسدین فی الارض و قطع کنندگان رحم را مورد لعنت قرار می‌دهد. کدام قاطع رحم و مفسد فی الارض از معاویه بالاتر است که فساد او زبانزد دوست و دشمنش می‌باشد؟ همچنین در سوره احزاب می‌فرماید: إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً؛ «آنان که خدا و رسولش را اذیت نمایند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت خواهد کرد.» (۳) آیا کسی بیشتر از معاویه به علی، حسن، حسین علیهم السلام و سایر اصحاب چون عمار یاسر آزار و اذیت رساند؟

همانطور که قبلًا گفته شد، آزار و اذیت علی علیه السلام، آزار و اذیت پیامبر خدا و در نتیجه خداوند می‌باشد. حتی آزار و اذیت حسن و حسین علیهما السلام به شخص پیغمبر بر خواهد گشت، چون ایشان فرموده است: «حسین از من است و من از حسینم.» (۴)در سوره نسا نیز آمده است وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً؛ هر کس مؤمنی را عمداً بکشد جزایش آتش جهنم است، و لعن و عذاب بزرگی برای او در نظر گرفته شده است.» (۵) آیا حجر بن عدی و هفت تن از یارانش به دستور معاویه کشته نشدند؟ و عبد الرحمن بن حسان الغنزی را کسی غیر از معاویه زنده به گور کرد؟ آیا حسین و یارانش، به دست کسی جز یزید کشته شدند و سر آنان بریده شد؟ مگر معاویه به جعده- همسر امام حسن علیه السلام- وعده نداد که در صورت کشتن امام،

۱- بنی‌اسرائیل ۱۷: ۶۰

۲- محمد ۴۷: ۲۴

۳- احزاب ۳۳: ۵۷

۴- العمده، ص ۴۰۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، صص ۳۴، ۳۸، ۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۴۸۲؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۵۳۲ «حسينٌ مِنّی أنا من حسين»

۵- نسا ۴: ۹۳

ص: ۱۶۸

یکصد هزار درهم به او بدهد و او را نیز به همسری پسرش یزید در آورد؟ آیا مالک اشتر آن مؤمن پاکدل، که شمشیر برنده امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود به دست کسی جز معاویه مسموم شد؟ آیا محمد بن ابوبکر را به دستور معاویه نکشتند و سپس در شکم خر مرده‌ای قرار داده و به آتش کشیدند؟ آیا بسر بن ارطاه آن سفاک خون‌آشام، ده‌ها هزار از شیعیان علی علیه السلام را در مدینه، صنعا و یمن به دستور معاویه قتل عام نکرد و سپس به بچه‌ها و زنان آنان رحم نکرد- علامه سمهودی در تاریخ المدینه، ابن خلکان، ابن عساکر و طبری در تاریخ خود و ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه تعداد کشتگان را ۳۰ هزار نفر به غیر از آنان که در آتش سوزانده شدند بیان می‌کنند.

دلیل دیگر بر کفر و لعن معاویه، سب و لعن نمودن مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌باشد. به طوری که در خطبه‌های نماز جمعه و در قنوت نمازها ایشان را سب می‌کردند. همانطور که قبلا گفته شد، پیامبر آزار و اذیت و سب علی را آزار و اذیت و سب خود و سپس سب خدا می‌دانست. در نتیجه سب کنندگان و اذیت کنندگان را ملعون و مستحق جهنم خوانده‌اند. از این بالاتر این که ابن حجر مکی در صواعق محرقه این روایت را به اهل‌بیت تعمیم داده: که هر کس، اهل‌بیت مرا سب کند مرتد و قتلش واجب است. از طرفی به کرات از پیامبر خدا شنیده شده است که «به جز مؤمن، کسی علی علیه السلام را دوست نمی‌دارد و به جز کافر، کسی با علی علیه السلام دشمنی نمی‌ورزد.» (۱)

مجاز بودن متعه در میان شیعیان

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۲؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۵ و ج ۲، ص ۲۷۴؛ سیر اعلام انبلاء، ج ۶، ص ۲۴۴؛ تهذیب الکمال، ج ۱۵، ص ۲۳۳؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۵؛ شبهای پیشاور، ص ۷۸۲ «لا یحبّ علیّاً إلّا مؤمن و لا یبغضه إلّا کافراً».

ص:۱۶۹

پرسش: چرا متعه که بر خلاف سنت پیامبر خدا است، در بین شیعیان مجاز و مشروع می‌باشد؟

پاسخ: به حکم قرآن مجید در سوره نسا فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً؛ «پس از آن‌که از آنان بهره گرفتید و تمتع برداشتید، مهر معین را به آنان بپردازید که واجب و فریضه است.» (۱) در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در تمام دوره خلافت ابوبکر و نیز تا اواسط خلافت عمر، متعه برای کلیه مسلمانان جایز و مشروع بود. این کار در میان امت اسلامی جاری و حلال بوده است.

عمر در اواسط دوران خلافتش، با بیان جمله «دو متعه، متعه حج و متعه نسا که در زمان پیامبر وجود داشت را اینجانب حرام اعلام می‌کنم و عمل کنندگان به آن‌ها را مجازات می‌کنم» (۲)، حلال خدا را حرام نمود و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاشته و بدعتی تازه در دین اسلام به وجود آورد. از آن تاریخ تاکنون، پیوسته کلام عمر تقویت شد، و چنان جماعت تسنن آن را پذیرفتند که اینک گمان می‌کنند این حلال خدا، بدعتی از جانب شیعیان می‌باشد. حال آن‌که حرام نمودن متعه، بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان است. جالب‌تر این‌که: عمر برای این حکم خود اصلا دلیل و برهانی اقامه نکرده است. او حتی در همین حکم، اقرار می‌کند که این کار در زمان پیامبر و ابوبکر مشروع و حلال بوده است و من آن را حرام می‌دانم.

برخی از علمای اهل سنت، کاسه داغ‌تر از آش شده و در کتب خود، ده‌ها دلیل برای اثبات بر حق بودن این حکم عمر، و باطل و بی‌اساس بودن حکم قرآن، سنت پیامبر و خلیفه اول آورده‌اند. برای مثال عده‌ای آیه فوق را مربوط به نکاح دائم می‌دانند، لیکن

۱- نسا ۴: ۲۴.

۲- شبهای پیشاور، ص ۸۰۲ «متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله و أنا أحرّمهما و أعاقب‌علیهما».

ص: ۱۷۰

علمایی چون طبری در جزء پنجم تفسیر خود، امام فخر رازی در جزء سوم مفاتیح الغیب و دیگران، این آیه را در کتب خود در باب نکاح المتعه آورده‌اند. امام بخاری و امام احمد حنبل نیز در صحیحین خود از عمران بن حصین نقل کرده‌اند که گفت: «آیه متعه در کتاب خدا نازل شد. ما در زمان پیامبر خدا به آن عمل می‌کردیم. آیه‌ای هم در حرمت آن نازل نشد و پیامبر خدا هم در زمان حیاتش ما را از آن منع نکرد، مردی به‌رأی و میل خود هر چه دلش خواست گفت!! بخاری می‌گوید: این مرد عمر بن الخطاب بوده است.» (۱)

برخی دیگر تلاش دارند تا آیه شریفه إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ؛ «مگر بر جفت هایشان یا کنیزان ملکی آن‌ها که هیچ گونه ملامتی در مباشرت این زنان بر آنان نیست» (۲) را ناسخ آیه فوق قلمداد کنند. با اندکی توجه می‌توان دریافت که سوره مؤمنون، سوره مکی و سوره نسا سوره مدنی است. از آنجا که سوره‌های مکی از نظر زمانی مقدم بر سوره‌های مدنی می‌باشند؛ لذا ناسخ نباید قبل از منسوخ باشد. علاوه بر این و با فرض درست بودن این ادعا، چرا- حتی به اقرار خود عمر خلیفه دوم- این عمل در زمان حیات پیامبر و یا ابوبکر تعطیل و حرام نشد. بسیاری از اکابر علمای اهل سنت از جمله جاراللّٰه زمخشری در تفسیر کشاف آیه متعه را از محکمات قرآن دانسته‌اند که نسخ هم نشده است. به همین دلیل است که مالك بن انس- امام مالکی‌ها- متعه را هنوز مجاز و مشروع می‌داند.

نداشتن شرایط زناشویی نظیر ارث، طلاق، عده و نفقه، دلیل دیگری است که عده‌ای برای آن بیان می‌کنند و زن متعه را زوجه حقیقی نمی‌دانند. در پاسخ باید گفت:

اولًا متعه خود نوعی نکاح است و مصداق زوجیت نیز بر آن مترتب است، که برای سهولت و آسانی امت و به منظور جلوگیری از زنا، برخی از قیود و شرایط آن

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۵۳ و ج ۵، ص ۱۵۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۴۸؛ شرح مسلم، ج ۸ ص ۲۰۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۰۰ «نزلت آیهٔ المتعهٔ فی کتاب اللّٰه ففعلناها مع رسول‌اللّٰه و لم ینزل قرآن بحرمته و لم ینه عنها رسول‌اللّٰه حتی إذا مات قال رجل برأیه ماشاء. قال محمّد: یقال انه عمر».

۲- مؤمنون ۲۳: ۶.

ص: ۱۷۱

تخفیف داده شده است.

در مورد ارث باید گفت: ارث بردن از شرایط ثابت زوجیت، به‌طور مطلق اعم از دائم و موقت نیست چون زنانی هستند که با وجود زوجیت، از شوهر ارث نمی‌برند، مانند: زوجه کتابیه و زوجه ناشزه و نیز زنی که قاتل زوج خود باشد.

همین طور است حق النفقه این گروه از زنان که از نفقه شوهر محرومند. پس نفقه نیز از شرایط ثابت و حتمی زوجیت نمی‌باشد.

محرومیت زن متعه از حق الارث نیز بستگی به فتوای فقهای مختلف دارد.

در مورد عده، زن متعه هم باید عده نگه دارد و حداقل آن ۴۵ روز است.

برخی دیگر، حکم عمر را به تنهایی سندی معتبر و برای نسخ و لغو متعه، کافی می‌دانند. در پاسخ باید گفت: مقام و موقعیت ناسخ باید بالاتر از ابلاغ کننده باشد. چون عمر از رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله نمی‌تواند بالاتر باشد، پس این دلیل هم باطل است. مضافاً بر این‌که هیچ حدیثی، چه از شیعه و چه از سنی، وجود ندارد که پیامبر، قول عمر را سندیت بخشند و مسلمین را به پیروی از آن فراخوانند. علاوه بر این اگر خلیفه‌ای بتواند حکم پیامبری را فسخ کند، می‌توان گفت که: حاکمان و خلیفه‌های بعدی نیز می‌توانند حکم خلیفه را فسخ کنند. از جمله امام علی علیه السلام هیچگاه این حکم را نپذیرفته‌اند و یا حاکمان کشورهای اسلامی صیغه متعه را جایز شمرده‌اند اما سخن عمر همچنان پابرجاست!!

بنابراین به این نتیجه خواهیم رسید که چون آیه متعه، از آیات محکمات است و در زمان رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله نیز نسخ نگردیده، پس نص صریح قرآن و سنت حسنه پیامبر خدا است که باید تا ابد ادامه داشته باشد، و از شیوع فحشا و زنا جلوگیری نماید. در حقیقت متعه، همان ازدواج ولی با شرایط خفیف‌تر و آسان‌تر است.

علی (ع) وصی رسول اللّه (ص)

ص:۱۷۲

پرسش: چرا شیعیان علی علیه السلام را وصی رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله می‌دانند؟

پاسخ: هیچ شک و تردیدی نیست که باید فرد واحدی خلیفه جانشین پیغمبر و وصی ایشان باشد، و افراد متعددی در یک زمان نمی‌توانند عهده دار این مسئولیت باشند. چون قبلًا دلایلی بر اثبات جانشینی و امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیان گردید، لذا در این قسمت فقط به بیان احادیثی از رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله که فقط دلالت بر وصی بودن امام علی علیه السلام دارد و او را وصی خود معرفی نموده است، می‌پردازیم.

۱. امام ثعلبی در تفسیر و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و میرسیدعلی همدانی در مودهٔ القربی از خلیفه دوم نقل می‌کنند: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی که بین اصحاب، عقد اخوت و برادری بست، فرمود: این علی علیه السلام در دنیا و آخرت برادر من است. او خلیفه من در اهل من، وصی من در امتم، وارث علم من و ادا کننده دین من است. خلاصه بین من و علی علیه السلام جدایی نیست. مال او مال من و مال من مال او است. نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است. کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.» (۱)

۲. امام احمد حنبل در مسند، سبط ابن جوزی و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب نقل می‌کنند که: انس بن مالک گفت: به سلمان گفتم از رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله بپرس که وصی او کیست؟ «سلمان از رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله پرسید که وصی شما کیست؟ ایشان گفت: ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟ گفتم: یوشع بن نون. پس ایشان فرمود: وصی، وارث، ادا

۱- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ الخلاف، ج ۱، ص ۲۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۷ «إنّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله لقد عقد المؤاخاهٔ بین أصحابه، قال: هذا علیّ أخی فی الدنیا و الآخرهٔ و خلیفتی فی أهلی و وصیّی فی أمتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی مالی منه نفعه نفعی و ضرّه ضرّی من أحبه فقد أحبّنی و من أبغضه فقد أبغضنی».

ص: ۱۷۳

کننده دین من و وفا کننده به وعده من علی ابن ابی‌طالب است.» (۱)

۳. موفق بن‌احمد، اخطب‌الخطبای خوارزم نیز نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«برای هر پیغمبر وصی و وارثی است و به درستی که علی، وصی و وارث من است.» (۲)

۴. شیخ الاسلام حموینی از ابوذر غفاری نقل می‌کند: «رسول‌اللّه فرمود: من خاتم پیامبرانم و ای علی! تو خاتم اوصیا تا روز قیامت هستی.» (۳)

۵. خطیب خوارزمی نیز از ام المؤمنین ام سلمه نقل می‌کند که گفت: «خداوند برای هر پیغمبری وصیی اختیار نمود و بعد از من، علی وصی من در امتم، در اهل بیتم و در عترتم می‌باشد.» (۴)

۶. ابن مغازلی فقیه شافعی، امام بخاری و مسلم از اصبغ بن نباته- یکی از یاران و اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام- نقل می‌کنند که ایشان در خطبه‌ای فرمود: «ای مردم! منم امام خلایق و وصی بهترین مخلوقات، پدر عترت طاهره هادیه. من برادر، وصی، ولی، برگزیده و دوست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشم. من امیرالمؤمنین، پیشوای دست و پا روسفیدان و سیّد و آقای اوصیاء می‌باشم. جنگ با من جنگ با خدا، صلح و سلم با من، صلح و سلم با خدا، اطاعت من اطاعت خدا، دوستی من دوستی باخدا، پیروان من دوستان خدا و یاران من یاران خدا می‌باشند.» (۵)

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۹؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۷؛ نهج الایمان، ج ۱، ص ۱۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۷ «فقال له سلمان یا رسول اللّه من وصیک فقال: یا سلمان من کان وصی موسی فقال یوشع بن نون، قال: قال وصیّی و وارثی من یقضی دینی و ینجز موعدی علیّ بن أبی‌طالب».

۲- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ المناقب، ص ۱۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸ «لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و إنّ علیّاً وصیّی و وارثی».

۳- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۲، ص ۷۳؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۵۴؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸ «قال رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله أنا خاتم النبیین و أنت یا علیّ خاتم الوصیّین إلی یوم الدین».

۴- المناقب، ص ۱۴۷؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸ «إنّ اللّه اختار من کلّ نبیّ وصیّاً و علیّ وصیّی فی عترتی و أهل بیتی و أمتی بعدی».

۵- الامالی، ص ۷۰۲؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱، ج ۱، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۸
«أَیُّهَا النَّاسُ أنا إمام البریّة و وصیّ خیر الخلیقة وَ أَبُو الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ الْهَادِیَةِ، أَنَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وَصِیُّهُ وَ وَلِیُّهُ وَ حَبِیبُهُ، أَنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِینَ وَ سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ حَرْبِی حَرْبُ اللَّهِ وَ سِلْمِی سِلْمُ اللَّهِ وَ طَاعَتِی طَاعَةُ اللَّهِ وَ وَلَایَتِی وَلَایَةُ اللَّهِ وَ أَتْبَاعِی أَوْلِیَاءُ اللَّهِ وَ أَنْصَارِی أَنْصَارُ اللَّهِ».

ص: ۱۷۴

۷. ابن مغازلی شافعی از ابن مسعود نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دعوت و رسالت، به من و علی منتهی شد. زیرا هیچ کدام از ما بر بت سجده ننمودیم پس مرا پیغمبر و علی را وصی قرار داد.» (۱)

۸. میر سید علی همدانی شافعی در مودهٔ القربی از عتبه بن عامر الجهنی نقل می‌کند: «با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر سه چیز بیعت نمودیم: شهادت به وحدانیت خدای متعال که شریکی برای او نیست، نبوت و پیغمبری محمد و این که علی وصی اوست. پس ترک هر کدام از این سه موجب کفر می‌گردد.» (۲)

۹. از همان مأخذ از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «به درستی که خدای متعال برای هر پیغمبری وصیی قرار داد. شیث را وصی آدم، یوشع را وصی موسی، شمعون را وصی عیسی و علی را وصی من قرار داد. وصی من بهترین اوصیا می‌باشد و من دعوت کننده و علی روشن کننده حق و حقیقت است.» (۳)

۱۰. صاحب ینابیع از موفق بن احمد خوارزمی از ابو ایوب انصاری نقل می‌کند:

هنگامی که رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله در بستر بیماری بود، فاطمه بر بالین او آمده و می‌گریست. پیغمبر به او فرمود: «ای فاطمه! از کرامت‌های پروردگار به تو این است که همسر تو را کسی قرار

۱- المصنف، ج ۸، ص ۲۹۶؛ بحر الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۹ «انتهت الدعوهٔ إلیّ و إلی علیّ لم یسجد أحدنا لصنم قط فاتّخذنی نبیّاً و اتخذ علیّاً وصیّاً».

۲- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۳۰۳؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۵۱؛ شبهای پیشاور، ۶۴۹ «بایعنا رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله علی قول أن لا إلهَ إلَّا اللّهُ وحده لا شریك له و أنّ محمّدا نبیّه و علیّاً وصیّه فأیّ من الثلاثهٔ ترکناه کفراً».

۳- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۴۷؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۲، ص ۲۸۰؛ الامامهٔ والتبصره، ص ۲۱؛ کمال الدین و تمام النعمهٔ، ص ۲۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۶۴۹ «إنّ اللّه تعالی جعل لکلّ نبیّ وصیاً، جعل شیث وصیّ آدم ویوشع وصیّ موسی وشمعون وصیّ عیسی و علیّاً وصیی و وصیّی خیر الأوصیاء فی البداء و أنا الداعی و هو المضییء».

ص: ۱۷۵

داد که در اسلام از همه مقدم‌تر و عملش از همه زیادتر و صبر و بردباریش از همه بیشتر می‌باشد. به درستی که خدای بزرگ به اهل زمین نظری افکند، پس از میان آن‌ها مرا برگزید و به پیغمبری مرسل مبعوث نمود. دوباره نظری افکند، آنگاه همسر تو را از میان آنان برگزید و تزویج شما را به من وحی کرد و نیز او را وصی من قرار داد.» (۱) ابن مغازلی نقل می‌کند که پیغمبر در ادامه فرمود: «ای فاطمه! به ما اهل‌بیت هفت خصلت عطا شده که به هیچ کس دیگری تا کنون عطا نشده است و کسی نیز هرگز آن را درک نمی‌کند:

۱. افضل پیامبران از ما است و او پدر تو می‌باشد؛

۲. وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهر تو است؛

۳. شهید ما بهترین شهدا است و او حمزه عموی تو است.؛

۴. کسی که دارای دو بال است و هر وقت بخواهد در بهشت پرواز می‌کند از ماست و او جعفر پسر عموی تو است؛

۵. دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت از ما می‌باشند و آن‌ها فرزندان تواند؛

۶. به آن خدایی که جان من در دست او است مهدی این امت، همان کسی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد، از ما است و او از اولاد تو می‌باشد.» (۲) ابراهیم ابن محمد حموینی در فرائد دنباله این حدیث را چنین نقل می‌کند که پیغمبر بعد از نام مهدی (عج) فرمود: «پس از این‌که زمین پر از ظلم و فساد شود او زمین را پر از عدل و داد می‌کند. ای فاطمه! محزون مباش و گریه نکن که خداوند از من بر تو رحیم‌تر و مهربان‌تر

۱- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۳، ص ۲۶۹؛ نهج الایمان، ص ۲۲۷؛ العمدهٔ، ص ۲۶۷؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «یا فاطمهٔ إن لکرامهٔ اللّه إیاک زوجتک من أقدمهم سلما و أکثرهم علما و أعظمهم حلما إن اللّه تعالی اطلع إلی أهل الأرض اطلاعهٔ فاختارنی منهم فبعثنی نبیا مرسلا ثم اطلع اطلاعهٔ فاختار منهم بعلک فأوحی لی أن أزوجه إیاک و أتخذه وصیّا».

۲- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱، ج ۲، ص ۲۰۹، ج ۳، ص ۳۸۹؛ نهج الایمان، ص ۲۲۹؛ شبهای‌پیشاور، ص ۶۵۰ «یا فاطمهٔ إنّا أهل بیت أوتینا سبع خصال لم یعطها أحد من الأوّلین قبلنا أو قال الأنبیاء و لا یدرکها أحد من الآخرین غیرنا نبینا أفضل الأنبیاء و هو أبوک و وصینا أفضل الأوصیاء و هو بعلک و شهیدنا خیر الشهداء و هو حمزهٔ عمک و منا من له جناحان یطیر بهما فی الجنهٔ حیث یشاء و هو جعفر ابن عمک و منا سبطا هذه الأمهٔ و هما ابناک و منا و الذی نفسی بیده مهدی هذه الأمهٔ».

ص: ۱۷۶

است، و این به خاطر موقعیت تو در قلب من می‌باشد؛

۷. به تحقیق تو را به همسری کسی تزویج نموده که از حیث حسب از همه بزرگتر، از حیث نسب از همه گرامی‌تر، نسبت به رعیت از همه مهربان‌تر، به مساوات از همه عادل‌تر و به قضاوت بین دو نفر از همه بیناتر است.» (۱)

مسلماً منظور از وصی پیامبر بودن، وارث و وصی شخصی ایشان نیست، که عده‌ای می‌گویند خلیفه وقت می‌تواند وصی پیغمبر نیز باشد. همانطور که بیان شد، خلافت و وصایت باید هر دو در فرد واحدی جمع شود. به عبارت دیگر، وصایت همان خلافت می‌باشد. چون با قدری دقت به احادیث مربوطه در می‌یابیم که اگر وصی بودن علی علیه السلام وصایت شخصی بود، در این صورت نیازی به حکم و سفارش پروردگار نبود. همانگونه که شیث، شمعون و یوشع، وصی شخصی پیامبران زمان خویش نبودند. این معنا را ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه چنین می‌گوید: «هیچ شک و شبهه‌ای نزد ما نیست که علی علیه السلام، وصی رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله است. هر چند کسانی که نزد ما منسوب به عناد هستند با این حقیقت مخالفت ورزیده‌اند.» (۲)

به همین جهت است که به هنگام وفات پیامبر سر مبارک حضرت بر سینه مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و در آن هنگام، تمام ابواب علوم را به سینه علی علیه السلام باز نموده است.

بسیاری از کتب اهل سنت از جمله جلدهای چهارم و ششم کنز العمال، جزء دوم طبقات محمد بن سعد کاتب، جلد سوم حاکم مستدرک نیشابوری، جلد سوم مسند امام احمد حنبل و حلیهٔ الاولیا حافظ ابو نعیم جملگی از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبداللّه انصاری نقل می‌کنند که رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله به هنگام ارتحال، علی علیه السلام را طلبید و سر خود را بر

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۰؛ ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۰ «و یملأ الأرض عدلًا کما ملئت جوراً یا فاطمهٔ لا تحزنی و لا تبکی فإنّ اللّه عزّ و جلّ أرحم بک و أرأف علیک منّی و ذلک لمکانک منّی و موقعک من قلبی قد زوجک اللّه زوجک و هو أعظمهم حسباً و أکرمهم منصباً و أرحمهم بالرعیهٔ و أعدلهم بالسویهٔ و أبصرهم بالقضیهٔ».

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۹؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۳ «فلا ریب عندنا أنّ علیّاً علیه السلام کان وصیّ رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله و إن خالف فی ذلک من هو منسوب عندنا إلی العناد».

ص: ۱۷۷

سینه او گـذاشت تا روح از بـدنش مفارقت نمود. از همه مهمتر، فرمایش خود امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است که ابن ابی‌الحدیـد در جلد دوم شـرح نهج البلاغه چنین نقل می کند: «به تحقیق که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی قبض روح شـد که سرش روی سینه من بود. روح آن حضرت در حالی که روی دست من بود خارج شد و من دست‌هایم را بر صورتم کشیدم.» (۱) در جلد دوم شـرح نهج البلاغه نیز نقل شده که هنگامی که امام علی علیه السلام همسرش صدیقه کبری را دفن می کرد، خطاب به رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله فرمود: «به تحقیق که تو را در لحد قبر قرار دادم و روح تو بین گلو و سینه من خارج شد.» (۲)

با وجود همه این احادیث، هنوز برخی متعصب می‌پرسـند: همانگونه که ابوبکر و عمر مطابق دسـتور قرآن مجید که می‌فرماید: کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ؛ «چون مرگ بر یکی از شـما فرا رسـد بر شـما است که اگر دارای متاع دنیوی هستیـد به والـدین و خویشان خود به چیز شایسته و حقی وصیت کنید که سزاوار متقین است» (۳) به هنگام فوت وصیت خود را نوشته‌اند، چرا وصیت نامه‌ای از رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله که در آن علی علیه السلام را وصی خود قرار داده باشد وجود ندارد؟

در بسیاری از منابع مذکور، از جمله در جامع عبد الرزاق آمده است که پیامبر فرمود: «ای علی! تو برادر و وزیر منی که دین مرا ادا، وعده مرا وفا و ذمه مرا بری می کنی.

مرا غسل می‌دهی، دِین مرا ادا می کنی و در قبر پنهانم می کنی.» (۴)به شهادت تاریخ،

۱- معالم المـدرستین، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ینابیع المودهٔ لـذوی القربی، ج ۳، ص ۴۳۶؛ احـادیث ام المؤمنین‌عایشه، ج ۲، ص ۲۰۵؛ شرح نـج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۱۷۹؛ شـبهای پیشاور، ص ۶۵۲ «وَ لَقَـدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي وَ قَدْ سَالَتْ نَفْسُهُ فِي كَفِّي فَأَمْرَرْتُهَا عَلَى وَجْهِي».

۲- شـرح نهـج البلاغه ابن ابی‌الحدیـد، ج ۱۰، ص ۲۶۶؛ شـبهای پیشاور، ص ۶۵۲ «فلقـد وسـدتک فی ملحودهٔ قبرک و فـاضت بین نحری و صدری نفسک».

۳- بقره ۲: ۱۸۰

۴- ینابیع المودهٔ لذوی القربی، ج ۱، ص ۳۷۰ و ۳۷۴؛ المباهله، ص ۵۲؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۴ «یا علیّ‌أنت أخی و وزیری و تقضی دینی و تنجز وعدی و تبریء ذمتی و أنت تغسلنی و تودی دینی و توارینی فی حفرتی».

ص: ۱۷۸

امیرالمؤمنین علیه السلام همه این سفارشات پیغمبر را انجام داده، ایشان را غسل، کفن و دفن نمود و پانصد هزار درهم دِین آن حضرت را هم ادا کرد. همه مسلمین اتفاق نظردارند که امور فوق، توسط علی علیه السلام انجام گردیده و کس دیگری در این کارها پیش قدم نشد. بسیاری از اکابر صحابه که بعدها به خلافت رسیدند به هنگام غسل، کفن و دفن رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله مشغول تعیین خلیفه و تقسیم خلافت بودند. حتی بعدها دِین پیامبر (پانصد هزار درهم) را از بیت‌المال ادا نکردند و این خود، به معنای پذیرش عملی وصی و وارث بودن علی علیه السلام می‌باشد. زیرا اگر کس دیگری وصی و وارث پیامبر بود، او باید عهده دار انجام این امور می‌شد نه علی علیه السلام.

اما در مورد وصیت مکتوب باید گفت: این رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله نیست که بایستی مانند ابوبکر و عمر وصیت خود را بنویسد؛ بلکه ابوبکر و عمراند که مطابق دستورات ایشان وصیت خود را نوشته‌اند. پیغمبری که آن همه تأکید بر وصیت دارد تا آنجا که می‌فرماید:

«کسی که بدون وصیت بمیرد مانند زمان جاهلیت مرده است.» (۱)

وقتی نوبت به خود ایشان رسید و با آن‌که ۲۳ سال، وصیت‌های خود را به یگانه وصی اش گوشزد نموده است، به هنگام وفات، خواست آنچه را در آن مدت گفته بود تکمیل کند تا بدان وسیله از گمراهی، ضلالت، نزاع و دودستگی امتش جلوگیری نماید.

بازیگران سیاسی و تشنگان قدرت، ممانعت کردند که ایشان وظیفه الهی و شرعی خود را عملی نمایند. این مطلب را امام بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل کرده‌اند که رسول اللّه صلی الله علیه و آله هنگام رحلت فرمود: «دوات و کاغذ بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که گمراه نشوید.» عده‌ای از حضار بر بالین ایشان به اغوای- عمر بن الخطاب- غوغا نموده و گفتند: آن‌حضرت هذیان می‌گوید. هم بخاری و هم مسلم در صحیحین و نیز حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در جلد اول مسند نقل نموده‌اند که عبداللّه بن عباس پیوسته گریه می‌کرد، اشک می‌ریخت و می‌گفت: «یوم الخمیس ما یوم الخمیس»؛ روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه‌ای؟! از وی پرسیدند مگر در روز پنجشنبه چه

۱- روضهٔ الواعظین، ص ۴۸۲؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، ص ۲۴۶؛ نهج الایمان، ص ۲۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۵ «مَن مات بغیر وصیّهٔ مات میتهٔ جاهلیهٔ».

ص: ۱۷۹

شده است که تو به گریه افتاده‌ای؟ گفت: چون بیماری بر پیامبر مستولی گشت، فرمود:

«دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما کتابی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید» (۱) اما بعضی از حضار مجلس مانع شدند و گفتند: «او هذیان می گوید و قران ما را بس است.» آن‌ها نه فقط از وصیت نوشتن آن حضرت ممانعت کردند، بلکه به ایشان زخم زبان هم زدند و گفتند: در آخر عمر هذیان می گوید.

امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می گوید بعد از آن عمر گفت: «این مرد را واگذارید که او هذیان می گوید، کتاب خدا ما را بس است.» (۲) پس از این گفته عمر، اصحاب حاضر دو گروه شدند. عده‌ای به طرفداری از عمر و جمعی دیگر به منظور آوردن دوات و کاغذ برای پیغمبر مصمم شدند. بالاخره داد و فریاد حضار بلند شد و به هم ریختند. سپس پیغمبر متغیر شد و فرمود: «از نزد من برخیزید که سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع کنید.» (۳)

بدین ترتیب در اواخر عمر پیامبر، اولین فتنه در میان مسلمانان شکل گرفت و تخم نفاق و تفرقه در بین مسلمانان پاشیده شد. در این جلسه، عمر جسارت را به جایی رساند که نه تنها رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله را به نام «محمد» هم نخواند بلکه گفت: «این مرد هذیان می گوید» و با نص صریح قرآن مخالفت آشکار نمود. زیرا قرآن می‌فرماید: ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَلکِنْ رَسُولَ‌اللَّهِ وَخاتَمَ النَّبِیِّین؛ «محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از شما نیست لکن رسول‌اللَّه و خاتم النبیین است.» (۴) این آیه دلالت بر آن دارد که همواره ایشان را با ادب و احترام یاد کنید و از واژه‌های «رسول‌اللَّه» و «خاتم النبیین» استفاده کنید.

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۶؛ سنن الکبری، ج ۳، ص ۴۳۵؛ عمر بن خطاب، ص ۶۴؛ شبهای پیشاور، ۱۸ سند آورده ص ۶۵۸ «ایتونی بدواۀ و بیاض أکتب لکم ما لا تضلون بعده أبداً» صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۱۸. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲- عمر بن خطاب، ص ۶۲؛ سب الهدی والرشاد، ص ۲۴۷؛ سیرۀ نبویه، ج ۴، ص ۴۵۱؛ سنن الکبری، ج ۴ ص ۳۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۸ «فقال عمر دعوا الرجل فإنّه لیهجر! حسبنا کتاب اللَّه».

۳- عمر بن خطاب، ص ۶۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ص ۲۴۷؛ سیرۀ نبویه، ج ۴، ص ۴۵۱؛ سنن الکبری، ج ۴ ص ۳۶۰؛ شبهای پیشاور، ص ۶۵۸ «قوموا عنّی و لا ینبغی عندی التنازع».

۴- احزاب ۳۳: ۴۰.

ص: ۱۸۰

برخی از علمای اهل سنت، نظیر قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و نووی در شرح صحیح مسلم گفته‌اند «گوینده این کلام هر که باشد اصلًا ایمان به رسول‌اللَّه نداشته و از معرفت کامل به مقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده است.»

بدیهی است که عصمت، از صفات خاصه نبوت است و این ویژگی، مختص ایشان، تا واپسین لحظات زندگی است. بنابراین زمانی که می‌گوید: چیزی برایتان بنویسم تا گمراه نشوید، بدین معنا است که در مقام هدایت، ارشاد و متصل به حق بوده است. آیه شریفه وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی نیز بر همین معنا دلالت دارد.

بنابراین مخالفت با آوردن دوات و کاغذ برای آن حضرت، مخالفت با پروردگار است و استفاده از کلمه «هذیان» همراه با عبارت «این مرد»، دشنامی آشکار و اهانت به خاتم‌النبیین صلی الله علیه و آله است. واژه بدتر آن است که گفت: «قران ما را بس است!!»

برخی از مدافعین عمر برای مبرا ساختن وی می‌گویند:

- چون عمر خلیفه پیغمبر بوده، لذا اجتهاد نموده و قصد و غرضی در کار نبوده است.
- عمر برای پیشگیری از اختلاف و خیر خواهی امت از آوردن دوات و کاغذ جلوگیری نموده است.
- مصلحت را در گفتن «قرآن ما را بس است» دیده است.
- از کجا معلوم است که رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله می‌خواسته است درباره خلافت چیزی بنویسد؟

در پاسخ این قبیل افراد باید گفت:

اولًا در آن زمان خلیفه نبوده است. اگر تصور خلیفه شدن را در آینده در سر داشته است، پس باید اذعان نمود که طراح توطئه بوده است تا از خلافت علی علیه السلام جلوگیری نماید. هر چند با فرض این که خلیفه بوده است، مگر خلیفه می‌تواند در مقابل نص صریح قرآن اجتهاد نماید؟!

ثانیاً مگر عمر خیر خواهی امت را بهتر از خود پیغمبر می دانسته و می‌خواسته است اختلافی پیش نیاید. در واقع اگر او معتقد به جلوگیری از اختلاف بود باید قبل از هر

ص: ۱۸۱

چیزی خود، سکوت اختیار می کرد، نه این که خود موجب اختلاف گردد.

ثالثاً عبارت «قرآن ما را بس است» نشان دهنده این است که او به قرآن وقوف هم نداشته است چون قرآن قلیل اللفظ و کثیرالمعانی می‌باشد. قرآن دارای محکمات و متشابهات، عام و خاص است و نیاز به مبین ربانی دارد. چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی، در کشف الغیوب می‌نویسد: «این امر مسلم است که راه بی‌راهنما نتوان پیمود.

از این کلام خلیفه دوم عمر در عجبم که گفته است: قرآن در میان ما است و ما نیازی به راهنما نداریم. بدیهی است که این حرف، غیر قابل قبول و خطای محض است و همانند کلام کسی می‌ماند که بگوید: چون کتب طب در میان ما است پس به طبیب نیازی نداریم.»

رابعاً در آن هنگام چیز دیگری از اصول و احکام دین باقی نمانده بود تا پیامبر بخواهد یاد آوری نماید که موجب هدایت مردم گردد؛ زیرا آیه اکْمَلتُ لَکُمْ دینُکُمْ نازل شده بود. لذا فقط موضوع جانشینی باقیمانده بود. پیغمبر می‌خواست گفتارهای پیشین خود را تأیید و تأکید کند. همانطور که امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین می گوید:

جمله «لن تضلوا بعدی» در آخرین گفتار پیامبر، می‌رساند که موضوع هدایت امت در کار بوده و به جز خلافت، چیز دیگری از اصول هدایت باقی نمانده بود. ولی به هر حال ما اصرار بر این نداریم که ایشان حتماً می‌خواسته راجع به خلافت بنویسد؛ لکن مطمئن هستیم که آنچه می‌خواسته بنویسد برای جلوگیری از گمراهی امت بوده، تا تکلیف آن‌ها روشن شود و به وضعیت امروزی گرفتار نیایند. (۱)

چون سیاستمداران آن زمان دریافتند که پیامبر می‌خواهد درباره چه چیزی بنویسد، ممانعت کردند تا خودشان به نوایی برسند. حتی می توان چنین دریافت که

۱- البته اگر خلیفه حدیث ثقلین را شنیده باشد که «إنّی تارکٌ فِیکُم الثّقلین؛ کتاب اللّه و عترتی ما إن تمسّکتم بهما لن تضلوا» وقتی که پیامبر می‌فرماید: قلم و دوات بیاورید تا چیزی را بنویسم که گمراه نشوید. از ربط و محل اتصال این در جمله بین جلوگیری گمراهی را گرفتن خوب می‌توانست درک کند که پیامبر راجع به ثقلین و یا ثقل اصغر می‌خواهد سفارش نماید. البته در جایی خود خلیفه اعتراف کرده من فهمیدم مقصود پیامبر چیست و مانع شدم.

ص: ۱۸۲

ممانعت آن‌ها از آوردن دوات و کاغذ خود دلیل آن است که پیغمبر می‌خواسته مساله خلافت را تعیین کند. به دلیل آن‌که سیاستمداران می‌دانسته‌اند که خودشان خلیفه نخواهند بود؛ لذا از آن جلوگیری نمودند تا تمامی راه‌ها در آینده مسدود نشود، وگرنه هیچ انسان قسی القلبی از برآورده کردن آخرین خواسته محتضر در حال مرگ- آن هم وجود مبارک خاتم النبیین- جلوگیری نمی‌کند.

به هر حال همه این‌ها، توجیهات عده‌ای متعصب است که برای مبرا نمودن عمر به هر قیمتی- حتی به قیمت توهین به پیامبر- بیان می‌کنند و چشمان خویش را به راحتی و عمداً می‌بندند. در غیر این صورت، وقتی ابوبکر در بستر بیماری بود و وصیت خود را می‌نوشت، چرا عمر به او نگفت که: هذیان ننویس ای مرد، قرآن و کتاب خدا ما را بس است!!؟

زادگاه علی (ع) و چگونگی نامگذاری آن حضرت

ص:۱۸۳

پرسش: محل ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام کجا بوده و نامگذاری ایشان چگونه بوده است؟

پاسخ: برخی چنین تصور می‌کنند که فاطمه بنت اسد، قبل از زایمان در داخل مسجد الحرام بوده است. هنگامی که درد زایمان فرا رسیده، او نتوانسته از مسجد خارج شود، لذا در همانجا زایمان نموده و علی علیه السلام به دنیا آمده است. با این برداشت ولادت علی در داخل کعبه را امری بدون اهمیت و طبیعی قلمداد می‌کنند.

در صورتی که پیشامد مولود کعبه به گونه دیگری بوده است که در زیر بیان می‌شود.

فاطمه بنت اسد در آخرین ماه وضع حمل بوده است. در یکی از روزها که به مسجدالحرام می‌رود، او را درد زایمان فرا می‌رسد. او در مستجار کعبه مشغول راز و نیاز و دعا به درگاه احدیت می‌شود. خدا را به عزت و جلالش سوگند می‌دهد که خدایا! درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. ناگهان دیوار خانه کعبه (۱) شکافته می‌شود و ندایی می‌رسد که: «ای فاطمه! درون آی.» (۲) جماعت مردمی که در اطراف خانه نشسته بودند، متوجه شدند که دیوار خانه کعبه شکافته شد، فاطمه داخل خانه شد و دیوار دوباره به حالت اولیه بازگشت. تعجب همگان از جمله جناب عباس- عموی پیامبر- که در میان جماعت نظاره‌گر بود بر انگیخته شد. با مشاهده این صحنه فوراً خود را به برادرش ابوطالب، کلید دار کعبه رساند و قضیه را به او اطلاع داده و بلافاصله با هم برگشتند. تلاش آن‌ها برای باز کردن قفلِ دربِ کعبه به جایی نرسید. فاطمه بنت اسد تا سه روز بدون هیچ‌گونه غذا، مراقبت و پرستاری، درون خانه کعبه ماند. خبر این واقعه غیر منتظره در

۱- در آن زمان کعبه در وسط مسجد الحرام قرار داشت و درب آن، هم سطح زمین و همواره بسته و قفل زده‌بود. فقط در مراسم خاصی درب آن را می‌گشودند.

۲- الخصال، ص ۵۷۸؛ الثاقب فی المناقب، ص ۵۸؛ تفسیر نور الثقلین ج ۴، ص ۳۴۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۵ «یا فاطمهٔ ادخلی البیت». مدینهٔ المعاجز، ۳۳۲.

ص: ۱۸۴

تمام محله‌های مکه پیچید و نُقل مجالس اهالی مکه شد. پس از سه روز، همان محلی که به روی فاطمه باز شده بود، دوباره شکافته شد و فاطمه همراه با نوزادی بر روی دست بیرون آمد. این واقعه همه چشم‌ها را خیره ساخت و جماعت زیادی که شاهد این پیشامد بودند بر او هجوم آوردند. (۱)

به همین جهت است که ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقایسه با عیسی مسیح تفاوت چشمگیری دارد. زیرا به هنگام ولادت حضرت عیسی، به حضرت مریم که درون بیت‌المقدس بود، ندا رسید: «از بیت المقدس بیرون آی که اینجا محل عبادت است نه محل زاییدن.» (۲) با توجه به برتری کعبه بر بیت المقدس، این ویژگی و امتیاز تنها برای امیرالمؤمنین علیه السلام منحصر به فرد است، که مولود کعبه نامیده شده است.

نامگذاری علی علیه السلام:

از آن جایی که تمامی کتب آسمانی، نام محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به ترتیب به عنوان نبوت و امامت ذکر کرده‌اند می‌توان گفت: پروردگار نام این دو نفر را هزاران سال قبل از خلقت و در ملکوت اعلی ثبت نموده است؛ لذا نامگذاری امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ولادت ایشان صورت نگرفته است، به طوری که:

۱. محمد بن جریر طبری در تفسیر خود، ابن عساکر در تاریخ خود ضمن توصیف حالات علی علیه السلام، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب، حافظ ابو نعیم در حلیهٔ الاولیا و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودهٔ نقل کرده‌اند که رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله فرمود: «بر بالای عرش این کلمات نوشته شده که به جز خدای یکتای بدون شریک، خدای دیگری نیست. محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی‌طالب علیه السلام تأیید نمودم.» (۳)

۱- مستدرک حاکم، فصول المهمهٔ، فصل اول، ص ۱۴؛ شبهای پیشاور ۸۱۶.

۲- اللمعهٔ البیضاء، ص ۲۲۱؛ الامام علی علیه السلام ص ۳۶۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۴ «اخرجی عن البیت فإنّ هذه‌بیت العبادهٔ لا بیت الولادهٔ»؛ مناقب ابن المغازلی ۶ ح ۳؛ بحار الانوار ۳۵، ص ۳، ح ۲۶؛ عمده ابن بطریق ح ۲۷ ح ۸، طوائف ۱۶، ح ۲، فصول المهمهٔ ۳۰، علی بن محمد مالکی ابن صباغ.

۳- الکنی والالقاب، ج ۱، ص ۱۶۵؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۷ «مکتوب علی ساق العرش لا إِلهَ إِلَّا اللّٰهُ وحده لا شریک له و محمّد عبدی و رسولی أیدته بعلیّ بن أبی طالب».

ص: ۱۸۵

۲. در ینـابیع المودۀ نیز از امام الحرم از سـیره ملا (وسـیلۀ المتعبـدین) آمـده است که رسول‌اللّه صـلی الله علیه و آله فرمود: «در شـب معراج که مرا به ملکوت اعلا بردند، به طرف راست بالای عرش نظر کردم کتیبه‌ای دیدم که بر آن نوشـته بود: محمد صـلی الله علیه و آله پیامبر خداست و او را به وجود علی علیه السلام تأیید و یاری نمودیم.» (۱)

۳. خطیب خوارزمی در مناقب، ابن شـیرویه در فردوس و ابن مغازلی فقیه شافعی همگی از جابر بن عبداللّه انصاری نقل نموده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پیش از آن‌که خداوند آسمان‌ها و زمین را در دو هزار سال خلق کند بر در بهشت کلمات «لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ»، «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ»، علی ولی خدا و برادر پیامبر خدا نوشته شده بود.» (۲)

۴. میر سـید علی فقیه شافعی در مودۀ هشتم از مودۀ القربی نقل می‌کند که پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «اسم تو را در چهار محل، همراه با اسم خودم دیده‌ام:

الف: در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر صخره آن- لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ ایدته بعلی وزیره- یافتم.

ب: به سـدرۀ المنتهی که رسـیدم- إنّی أنا اللّه لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ وَحْدِی وَ مُحَمّدٌ صَِفوَتی من خلقی أیّدته بعلیّ وزیره ونصـرته به- را ثبت شده دیدم.

ج: وقتی به عرش رب العالمین رسیدم دیدم بر ستون‌های آن نوشته شده است- إنّیّ أنا اللّه لا إله إلّا أنا محمّد حبیبی من خلقی أیدته بعلیّ وزیره ونصرته به.

د: وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت- لا إله إلّا أنا محمد حبیبی من خلقی أیّدته بعلیّ وزیره و نصرته به. نوشته شده است.»

۵- امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودۀ از

۱- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۲۹۳ و ۲۹۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶ و ۴۲، ص ۳۳۶ و ۳۶۰ و ۴۵۶؛ شبهـای پیشاور، ص ۸۱۸ «نظرت إلی سـاق الأـیمن من العرش فرأیت مکتوبـاً مُحَمَّدٌ رَسُـولُ اللّهُ بعلی و نصـرته به»؛ ینـابیع المودۀ ص ۲۰۷؛ میزان الاعتدال؛ لسان المیزان ۵، ص ۱۶۷.

۲- ینابیع المودۀ لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۵۰؛ نظم درر السمطین، ص ۱۲۳؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۸ «مکتوب علی باب الجنّۀ لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ علیّ أخو رسول اللّه قبل أن یخلق اللّه السماوات و الأرض بألفی عام».

ص: ۱۸۶

ابن عباس آورده‌اند که آیه شریفه: هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ؛ «خدای تعالی به نصرت خود و یاری مؤمنان تو را موید و منصور می گرداند»، (۱) درباره علی علیه السلام آمده است. همچنین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دیدم که بر عرش نوشته شده: خدایی به جز خدای یکتای بدون شریک نیست. محمد بنده و رسول من است که او را با علی بن ابی‌طالب علیه السلام تأیید نمودم.» (۲)

۶. آیه ۳۷ سوره بقره دلالت بر آن دارد که چون آدم از خدای خود کلماتی آموخت، پس توبه او پذیرفته شد. امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة به روایت از ابن مغازلی شافعی در ذیل آیه فوق آورده‌اند که از رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله درباره کلماتی که حضرت آدم به آن کلمات توبه نمود و توبه‌اش پذیرفته شد، پرسیدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا را به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام قسم داد، پس خداوند توبه او را پذیرفت، او را آمرزید و عفو نمود.» (۳)

اکنون برای برخی ممکن است این سؤال پیش آید که مگر ابوطالب یا فاطمه بنت اسد، پیغمبر بوده‌اند که نام علی علیه السلام به آن‌ها وحی شده است؟ باید گفت که وحی به معنای اعلام و ابلاغ پنهانی است. چون وحی دارای مراتبی است، پس صرفاً مخصوص انبیا نمی‌باشد و چنانچه در قرآن مجید آمده است: وَأَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا یَعْرِشُونَ؛ «خدا به زنبور عسل وحی کرد که در کوه‌ها و درختان و سقف‌های بلند منزل گیرد»، (۴) مخلوقات دیگری هم مثل زنبور عسل و مادر حضرت موسی، مورد وحی و الهام قرار گرفته‌اند. در سوره قصص نیز به مادر حضرت موسی می‌فرماید: وَأَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِ

۱- انفال ۸: ۶۲.

۲- کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۷۳؛ جواهرالمطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ج ۱، ص ۹۲؛ شبهای پیشاور، ص ۸۱۹ «رأیت مکتوباً علی ساق العرش بالنور لا إِلهَ إِلَّا اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهُ أیدته بعلیّ و نصرته بعلیّ ابن ابی طالب».

۳- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۲۴۳؛ العمدة، ص ۳۷۹؛ تذکرة الموضوعات، ص ۹۸؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۰ «سئله بحق محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین فتاب علیه و غفر له».

۴- نحل ۱۶: ۶۸.

ص: ۱۸۷

وَلا تَخافِی وَلا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَجاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ؛ «به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر ده و چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شدی، او را به دریا افکن. هرگز نترس و محزون مباش که ما او را به تو باز خواهیم گرداند، و او را از پیامبران مرسل گردانیم.» (۱) سوره مریم نیز خبر از راهنمایی مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام می‌دهد:

فَناداها مِنْ تَحْتِها أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِٔ تُساقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیْناً فَإِمَّا تَرَیِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَداً فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمنِ صَوْماً فَلَنْ أُکَلِّمَ الْیَوْمَ إِنْسِیّاً؛ از زیر درخت او را ندا داد که غمگین مباش که خدایت از زیر قدم تو چشمه آبی جاری کند. ای مریم! شاخه درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد. از این رطب تناول کن و از این چشمه نیز آب بنوش. چشم خود را به عیسی روشن دار- مواظب باش- و هر کس از مردم را دیدی با اشاره به وی بگو که من برای خدا روزه سکوت نذر کرده‌ام تا با کسی سخن نگویم.» (۲)

به استناد همان شواهد، دستور نامگذاری نوزاد متولد شده فاطمه بنت اسد در کعبه به ابوطالب وحی شد. آنگونه که در مودهٔ القربی، ینابیع المودهٔ و کفایهٔ الطالب نقل شده:

چون مولود کعبه از مادرش فاطمه متولد شد، فاطمه اسم پدرش اسد را بر او نهاد، ولی ابوطالب از این نامگذاری خرسند نبود. پس به فاطمه گفت: «بیا امشب با هم به کوه ابوقبیس (یا مسجد الحرام) برویم و خدا را بخوانیم تا شاید برای اسم این بچه راهنمایی شویم.

شب هنگام، هر دو به کوه ابو قبیس (یا مسجد الحرام) رفته و به دعا مشغول شدند.

ابوطالب دعای خویش را آغاز نمود و خواست تا خداوند از خزانه غیب خویش نام این نوزاد را آشکار نماید. در آن هنگام صدایی از آسمان برخاست. ابوطالب سر به آسمان بلند کرد، لوحی از زبرجد سبز مشاهده کرد که بر آن چهار سطر شعر نوشته بود. لوح را برگرفت و بر سینه‌اش چسباند. در آن لوح اسم «علی» که مشتق شده از «اعلی» است،

۱- قصص ۲۸: ۷

۲- مریم ۱۹: ۲۴ و ۲۵

ص: ۱۸۸

نوشته شده بود. ابوطالب از شدت خوشحالی به سجده افتاد و باری تعالی را شکر نمود.

سپس به شکرانه این امر عظیم، ده شتر قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویخت. بنی‌هاشم به داشتن آن لوح بر قریش افتخار می‌کرد. آن لوح تا زمان جنگ حجّاج با عبداللّه بن زبیر، در مسجد الحرام وجود داشت و بعد مفقود گردید. (۱)

مقایسه زهد و تقوای علی (ع) با دیگر صحابه

۱- مودهٔ القربی، مودت هشتم، ینابیع الموده باب ۷، کفایهٔ الطالب.

ص:۱۸۹

پرسش: چرا زهد و تقوای علی علیه السلام را با سایر صحابه قابل مقایسه نمی‌دانید؟

پاسخ: در مورد ویژگی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام فقط کافی است به بیان آنچه دیگران درباره ایشان گفته‌اند، پرداخت. به عنوان نمونه به موارد ذیل توجه شود:

۱. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول از عمر بن عبد العزیز اموی که در زهد و تقوی زبان زد و سرآمد اهل زمان خود بود نقل می‌کنند: «بعد از پیامبر، در این امت احدی را نمی‌شناسم که از علی ابن ابی‌طالب پارساتر باشد.»

۲. ملا علی قوشچی در کتابش می‌گوید: «عقول عقلا درباره علی علیه السلام مات و مبهوت است زیرا او بر گذشتگان و آیندگان قلم کشید.» وی اضافه می‌کند که «شنیدن حالات علی علیه السلام و وضع زندگانی او هر آدمی را متحیر می‌کند.»

۳. عبداللّه رافع می‌گوید: روزی به هنگام افطار به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم. کیسه مهر شده و سر بسته‌ای برایش آوردند. چون کیسه را باز کردم، آرد سبوس داری که پوسته‌های آن را نگرفته بودند در آن یافتم. علی سه کف دست از آن آرد را در دهان خود ریخت و جرعه آبی نیز بالای آن نوشید. سپس خدای را شکر نمود و سر کیسه را دوباره مُهر نمود. علت را پرسیدم که یا علی! چرا دوباره آن را مهر کردی؟ ایشان فرمود:

چون حسن و حسین علیهما السلام به من محبت می‌ورزند، می‌ترسم روغن زیتون و یا شیرینی با آن مخلوط نمایند و نَفسِ علی از خوردنش لذت برد. به همین دلیل علی جلو نفس خود را از خوردن غذاهای لذیذ می‌گیرد تا مغلوب نفس نگردد.

۴. امام علی علیه السلام در آخرین شب عمر خود به امام حسن گفت: بگذارید مردم بیایند و اگر سؤالی دارند قبل از این‌که به من دسترسی نداشته باشند بپرسند. صعصعه از ایشان پرسید دلیل افضل بودن شما بر آدم چیست؟ امام در پاسخ گفت: آدم از گندم منع شده خورد، در حالی که همه چیز برایش مهیا بود ولی علی هرگز گندم نخورد.

ص: ۱۹۰

۵. سلیمان بلخی در ینابیع المودهٔ، محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول، خطیب خوارزمی در مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده‌اند:

«روزی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم، ظرف ماست ترشی که بوی ترشیدگی آن به مشام می‌رسید، همراه با قرص نان جوین خشکیده سبوس داری در دست ایشان دیدم.

نان به قدری خشک بود که شکسته نمی‌شد و امیرالمؤمنین علیه السلام آن را با زانوی خود می‌شکست، و در همان ماست ترش نرم می‌کرد و می‌خورد. ایشان به من نیز تعارف کرد و من گفتم روزه هستم. ایشان فرمود: از حبیبم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه باشد و میل به طعامی پیدا کند و برای خدا از آن نخورد، خداوند از طعام‌های بهشتی به او بخوراند.» سوید گفت: دلم به حال علی علیه السلام سوخت و به فضّه، خادمه آن حضرت که در نزدیک من بود، گفتم: از خدا نمی‌ترسی که سبوس جو را نمی‌گیری و برایش نان می‌پزی؟ فضه به خدا سوگند خورد که خودش مرا منع کرده تا سبوس آن را نگیرم. سپس امام از من پرسید: به فضّه چه می‌گفتی؟ برایشان توضیح دادم. آنگاه امام گفت پدر و مادرم فدای رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمی‌گرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت- کنایه از تأسی ایشان به پیغمبر است.

۶. موفق بن احمد خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب نقل می‌کنند: روزی در دوره خلافت امام علی علیه السلام برایش حلوای شیرینی آوردند. ایشان قدری با انگشت از آن حلوا برداشت، بو کشید و فرمود: چه خوش رنگ و خوش بو است! اما از طعم آن خبر ندارم (یعنی تا کنون حلوا نخورده است). گفتم: یا علی! مگر حلوا بر شما حرام است؟ فرمود:

حلال خدا حرام نمی‌شود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر کنم، در حالی که در گوشه و کنار مملکت، شکم‌های گرسنه وجود دارد؟

۷. خوارزمی از عدی بن ثابت نقل می‌کند: روزی برای آن حضرت فالوده آوردند. آن حضرت جلو نفس خود را گرفت و از آن نخورد.

۸. در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهلم هجری، یعنی همان شبی که به دست ابن ملجم فرق مبارکش شکافته شد، افطار را میهمان دختر خود ام کلثوم بود.

ام‌کلثوم در سفره افطاری اش مقداری نان، شیر و نمک گذارده بود. امام با کمال علاقه‌ای

ص: ۱۹۱

که به دخترش داشت، با ناراحتی فرمود: ندیده‌ام دختری به پدرش این قدر جفا کند! ام‌کلثوم پرسید: پدر جان مگر چه کرده‌ام؟ امام گفت: آیا تاکنون دیده‌ای که در سفره پدرت دو نوع خورشت باشد؟ سپس از او خواست یکی را بردارد. ام کلثوم بر حسب علاقه پدری، نمک را برداشت تا شیر برای پدرش در سفره باقی بماند، ولی امام از او خواست تا نمک را بگذارد و شیر را بردارد. آنگاه امام چند لقمه نان و نمک خورد و فرمود: «در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب وجود دارد.» (۱)

۹. لباس پوشیدن امام بسیار ساده و بی‌آلایش بود. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه، ابن مغازلی- فقیه شافعی- و امام احمد حنبل در مسند نقل کرده‌اند: لباس آن حضرت از پارچه درشت بافت (زبر) بود که به پنج درهم خریده بود. تا آنجا که ممکن بود لباسش را وصله می‌کرد. اغلب وصله‌ها از پوست و یا لیف خرما بود. کفشش نیز از لیف خرما بود.

۱۰. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و سلیمان بلخی در ینابیع المودهٔ آورده‌اند: حضرت علی علیه السلام در دوره خلافتش آنقدر به لباسش وصله زده بود که پسر عمویش عبداللّٰه بن عباس به ایشان اعتراض نمود. سپس حضرت در پاسخش فرمود:

آنقدر وصله روی وصله زده‌ام که از وصله زننده خجالت می‌کشم. علی را با زینت دنیا چکار! چگونه به لذتی که فانی و به نعمتی که بقا ندارد دل خوش کرده و خوشحال باشم؟

دیگری به ایشان ایراد می‌گرفت که در عین خلافت چرا جامعه وصله دار می‌پوشی؟

حضرت فرمود: «این جامه‌ای است که دل را خاشع می‌گرداند، کبر را از انسان دور می‌کند و مؤمن به آن اقتدا می‌کند.»

۱۱. محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و خوارزمی از ابن اثیر آورده‌اند:

لباس علی و غلامش یکسان بود. هر جامه‌ای که می‌خرید دو ثوب (۲) یک شکل و یک قیمت می‌خرید. یکی را خود و دیگری را به غلامش قنبر می‌داد. ولی لباس‌های خوب و

۱- شبهای پیشاور، ص ۸۲۶ «فی حلال الدنیا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب».

۲- واحد شمارش لباس.

ص: ۱۹۲

زیبا را برای یتیمان و بیوه زنان می‌برد.

۱۲. مذاکرات ضرار بن ضمره و معاویه بسیار مفصل است. متن کامل این مذاکرات در تذکرهٔ خواص الامه، ینابیع المودهٔ و نیز در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید آورده شده است. قسمت پایانی این مذاکره اختصاص به امام علی علیه السلام دارد که ضرار در حضور معاویه می‌گوید: «در شبی تار، علی را دیدم که محاسنش را به دست گرفته و چون مار گزیده‌ای بخود می‌پیچد. با حالت حزن و اندوه می‌گریست و می‌گفت: ای دنیا! به سراغ دیگری برو، غیر از من کس دیگری را بفریب و مغرور نما، که من فریب تو را نخواهم خورد. بدان جهت که عمر تو کوتاه، خطر تو بسیار و عیش تو بسیار اندك است. مدتی است که تو را سه طلاقه نموده‌ام و دیگر امید بازگشتی به تو نیست. آه از کمی زاد و توشه و دوری سفر و وحشت راه.» با آن همه قساوت قلب، عداوت، دشمنی و کینه‌ای که معاویه نسبت به آن حضرت داشت، پس از شنیدن سخنان ضرار در شرح حال امام علی علیه السلام، بی‌اختیار گریه کرد و گفت: «خدا رحمت کند ابا الحسن را، واللّه و به تحقیق که همین گونه است.» (۱) او در جای دیگری گفت: «زنان عالم از زاییدن فردی چون علی ابن ابی‌طالب علیه السلام عقیم‌اند.» (۲)

۱۳. زهد امیرالمؤمنین علیه السلام از افاضات ربانی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی بشارت داده است. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب از عمار یاسر حدیثی نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «خداوند تو را با زهد در دنیا به زینتی آراسته است که هیچ کدام از بندگان بدان زینت نشده‌اند. زیرا در نظر حق تعالی هیچ چیز در دنیا بهتر از زهد نیست. نه تو از لذاید دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را به استخدام خویش در آورد. خداوند تو را به دوستی نیازمندانی موفق گردانید که راضی و معتقد به امامت تو

۱- حقوق آل بیت علیهم السلام، ص ۷۴؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۸ «رحمه اللّه أبا الحسن لقد کان واللّه کذلک». تذکرهٔخواص‌الأمهٔ، ص ۶۶، حلیهٔ الأولیاء، حافظ ابو نعیم، ج ۱، ص ۸۴. فصول المهمهٔ، ۱۲۸، الاتحاف بحب‌الاشراف، شبراوی شافعی، ص ۸.

۲- الدرجات الرفیعه، ص ۱۶۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵۴؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۸ «عقمت النساء أن تلدن مثل علیّ ابن ابی‌طالب».

ص: ۱۹۳

شدند. من از کسانی که از امامت تو پیروی نمودند خرسندم. خوشا به حال آنان که تو را دوست داشته و تصدیق نمودند، و وای به حال دشمنان و تکذیب کنندگانت. آنان که تو را دوست داشتند و تصدیق کردند، در بهشت برین همسایه‌های تو خواهند بود و در کاخ با عظمت و با شکوه تو در بهشت مصاحب تو می‌باشند. بر خدا لازم است تا آنانکه با تو دشمنی ورزیدند و تو را تکذیب کردند، روز قیامت آن‌ها را در جایگاه دروغگویان قرار دهد.» (۱) به خاطر وجود همین زهد و ورع امام بود که او را امام المتقین می‌خواندند. اولین بار شخص خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله او را با این لقب خواند و بارها تکرار نموده و به جامعه معرفی کرد، ابن ابی‌الحدید در جلد دوم شرح نهج البلاغه، حافظ ابو نعیم در حلیهٔ الاولیا و میر سید علی همدانی در مودهٔ القربی از انس بن مالک روایت می‌کنند: روزی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به من گفت: آب وضو برای من بیاور. پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز بجای آورد و سپس فرمود: «ای انس! اول کسی که از این در وارد شود امام المتقین و سید و سرور مسلمانان، پادشاه مؤمنان (یعسوب ملکه زنبور عسل را گویند)، خاتم اوصیا و کشاننده دست و پای روسفیدان به سوی بهشت است.» (۲) انس بن مالک گوید در دل گفتم خدایا! این تازه وارد را مردی از انصار قرار ده، که ناگهان علی علیه السلام از در وارد شد. سپس رسول‌اللَّه با حالتی شاد و خندان برخاست و به استقبال او رفت، دست در گردنش انداخت، او را بوسید و عرق رویش را پاک کرد. علی گفت: یا رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله! امروز کاری برای من می‌کنی که قبلًا نمی‌کردی. رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله گفت: چرا نکنم؟ حال آنکه تو از جانب

۱- العمدهٔ، ص ۲۶۸؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۱۳۳؛ المعجم الاوسط، ج ۵، ص ۸۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۲؛ شبهای پیشاور، ص ۸۲۸ «إن اللَّه قد زیّنک بزینهٔ لم یزین العباد بزینهٔ أحبّ إلی اللَّه منها زینک بالزهد فی الدنیا و جعلک لا ترزأ منها شیئاً و لا ترزأ منک شیئاً و وهب لک حبّ المساکین فجعلک ترضی بهم أتباعاً و یرضون بک إماماً فطوبی لمن أحبّک و صدق فیک و ویل لمن أبغضک و کذب علیک فأما من أحبّک و صدق فیک فأولئک جیرانک فی دارک و شرکاؤک فی جنتک و أما من أبغضک و کذب علیک فحقّ علی اللَّه أن یوقفه موقف الکذّابین یوم القیامهٔ».

۲- تاریخ مدینه، ج ۴۲، ص ۳۰۳؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۷۶؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۲؛ شبهای‌پیشاور، ص ۸۲۹ «یا أنس أول من یدخل علیک من هذا الباب هو امام المتقین و سیّد المسلمین و یعسوب المؤمنین و خاتم الوصیّین و قائد الغر المحجّلین».

ص: ۱۹۴

من، رسالت مرا به خلق خدا خواهی رساند و صدای مرا به آن‌ها خواهی شنواند و نیز بعد از من آنچه را که مورد اختلافشان باشد بیان خواهی کرد. با این توضیحات، اگر صحابه دیگری دارای این اندازه کمال و تقوی بود آیا بازهم پیامبر اسلام، علی علیه السلام را امام المتقین می‌خواند؟ لیکن از اختصاص این عنوان به امام علی علیه السلام در می‌یابیم که زهد و تقوای ایشان قابل مقایسه با دیگران نمی‌باشد.

سکوت علی (ع) و بیعت با ابوبکر؟!

ص:۱۹۵

پرسش: اگر علی علیه السلام خلیفه بر حق و بلافصل رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله بود پس چرا با آن همه شجاعت و شهامتی که خاص خود او بود، قیام به حق ننموده و سکوت اختیار کرد و بعد از مدتی نیز بیعت نمود؟

پاسخ: این یک اصل و قاعده کلی است که آنچه را انبیا و اوصیای الهی، مطابق دستورات پروردگار، وظیفه خود تشخیص دهند، عمل می‌نمایند. علی علیه السلام نیز که خاتم‌الاوصیا و خیرالوصیین است از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین نمی‌توان به ایشان ایراد گرفت که چرا قیام به شمشیر ننموده است، بلکه بایـد علت این سکوت را جویا شد. با مراجعه به تاریخ انبیا، می‌توان موارد مشابهی را یافت که همانند علی علیه السلام چاره‌ای جز سکوت نداشته‌اند.

قرآن مجید، شرح حال نوح پیامبر را چنین می گوید: فَدَعا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر؛ «به درگاه حق تعالی دعا کرد که بارالها! من مغلوب شدم، پس تو به لطف خود مرا یاری نما». (۱) در سوره مریم نیز خداوند از زبان ابراهیم می گوید: وقتی از عمویش «آزر» استمداد طلبید و از او پاسخ منفی شنید، گفت: وَأَعْتَزِلُکُمْ وَما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّی؛ «از شما و بت‌هایتان دوری نموده، کنج عزلت اختیار کرده و پروردگارم را می‌خوانم.» (۲) امام فخر رازی در جلد پنجم تفسیر خود می گوید: «منظور ابراهیم از کلمه اعتزلکم، جدا شدن و دوری جستن از مکان و روش آن‌ها است.»

در تاریخ آمده است که بعد از آن، حضرت ابراهیم از بابل به سوی کوه‌های فارس مهاجرت کرد و هفت سال در اطراف آن کوه‌ها زندگی کرد و کنج عزلت برگزید. سپس دوباره به بابل برگشت و با شکستن بت‌ها دعوت خویش را آشکار نمود. در سوره

۱- قمر ۵۴: ۱۰

۲- مریم ۱۹: ۴۹

ص: ۱۹۶

قصص نیز داستان فرار همراه با ترس و خوف حضرت موسی را چنین بیان می‌کند:

فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ از شهر و دیار خود با ترس و خوف خارج شد و گفت پروردگارا! از این قوم ستمکار نجاتم ده.» (۱) همچنین در سوره اعراف، جریان قوم بنی‌اسرائیل را که در غیاب حضرت موسی- با فریب سامری- گوساله‌پرست شدند و سکوت حضرت هارون را بیان می‌کند. بالاخره خداوند در جای دیگری از قرآن مجید می‌فرماید:؛ وأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکادُوا یَقْتُلُونَنِی از شدت خشم، سر برادرش هارون را گرفت و گفت: ای جان برادر و ای فرزند مادرم! آن‌ها مرا خوار و زبون داشتند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند.» (۲) هارون که خلیفه حضرت موسی بود در مقابل فریبکاری سامری- که مردم را منحرف و گوساله‌پرست کرده بود- قیام نکرد و دست به شمشیر نبرد. قبلًا گفتیم که رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را نیز به منزله هارون برای خود می‌دانست. بنابراین وقتی در مقابل کار انجام شده‌ای قرار گرفت، همانند هارون صبر و تحمل پیشه کرد. زمانی که به زور، او را به مسجد آوردند تا از او بیعت گیرند، خود را به قبر پیامبر رساند و همان کلمات هارون را به پیامبر فرمود: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکادُوا یَقْتُلُونَنِی؛ این امت مرا تنها گذارد و ضعیف نمود و نزدیک بود مرا بکشند.» (۳)

به طوری که ابن مغازلی- فقیه شافعی- و خطیب خوارزمی در مناقب نقل کرده‌اند، این واقعه هم برای پیامبر و هم برای علی علیه السلام، قابل پیش بینی بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را این چنین به امام علی علیه السلام تذکر داده بود:

«این امت از تو کینه‌ها در دل دارد و به زودی بعد از من آنچه را که در دل دارند ظاهر می‌سازند. من تو را به صبر و بردباری سفارش می‌کنم تا خداوند تو را جزا و عوض خیر عنایت کند.» امیرالمؤمنین علیه السلام نیز الزام خود به سکوت را، در پاسخ به حضرت فاطمه علیها السلام در قضیه غصب فدک یادآوری می‌کند. در آن زمان حضرت فاطمه علیها السلام پس از

۱- قصص ۲۸: ۲۱

۲- اعراف ۷: ۱۵۰

۳- اعراف ۷: ۱۴۹

ص: ۱۹۷

آن‌که حقش را غصب کردند و نومیدانه به خانه برگشت، به امام علی علیه السلام گفت: «چون جنین در شکم مادر، پرده نشین و چون متهم و مظنون، در کنج خانه پنهان گشته‌ای! پس از آن‌که شاه پرهای بازها و عقاب‌ها را در هم شکستی، اینک از پرهای مرغان ضعیف، عاجز شده‌ای و قدرت توانایی بر آن‌ها را نداری!! اینک پسر ابی‌قحافه- ابوبکر- عطای بخشیده پدرم و قوت و معیشت فرزندانم را به زور می‌ستاند. با من دشمنی و در سخن گفتن مجادله می‌کند و ....»

پس از پایان خطابه حضرت فاطمه علیها السلام، امام با صبر و حوصله با پاسخ کوتاهی، دلیل سکوت خو را چنین بیان می‌کند: «من در امر دین و احقاق حق تا جایی که ممکن بود، کوتاهی نکرده‌ام. آیا مایلی که این دین، باقی و پایدار بماند و نام پدرت دائم در مناره مساجد برده شود؟» فاطمه پاسخ داد: به راستی این منتهای آمال و آرزوی من است.

سپس علی علیه السلام گفت: «بنابراین باید صبر و تحمل کنی که پدرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله چنین سفارش نموده و گرنه من، قدرت آن را دارم که حقت را بگیرم. ولی بدان! که آن وقت دیگر دین محمد صلی الله علیه و آله از میان ما رخت بر می‌بندد. پس برای خدا و حفظ دینش صبر کن که ثواب آخرت برای تو، از برگرداندن حق غصب شده‌ات بهتر می‌باشد.»

همین مطلب را امام با بیانی دیگر به ابوسفیان فرمود: پیامبر ابوسفیان را برای جمع‌آوری صدقات به بیرون از مدینه فرستاده بود و او پس از رحلت پیامبر به مدینه بازگشت. زمانی که مطلع شد ابوبکر زمام امور خلافت را به دست گرفته است، نزد علی علیه السلام رفت و گفت: «چنانچه بخواهی مدینه را از سواره و پیاده بر علیه ابوبکر پر می‌کنم.» امام علی علیه السلام در پاسخ وی گفت: «دیر زمانی است که تو در صدد ضربه زدن به اسلام و مسلمین هستی، ولی کاری از پیش نبرده‌ای. ما را به سواره و پیاده تو نیازی نیست.» امام سپس ادامه داد: «تو در پی انجام کاری هستی که ما اهل آن نیستیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با من عهدی نموده است که من بدان پای بندم.» (۱) ملاحظه می‌شود که امام در اینجا نیز دلایل سکوت خود را به روشنی بیان می‌دارد.

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۴۴.

ص: ۱۹۸

ابراهیم ابن محمد ثقفی، ابن ابی‌الحدید و علی بن محمد همدانی آورده‌اند: وقتی که طلحه و زبیر بیعت خویش با امام را شکستند و به سوی بصره حرکت کردند امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم خواست در مسجد جمع‌شوند و در اجتماع آنان خطبه‌ای خواند.

پس از حمد و ثنای پروردگار، دلایل سکوت بیست و چند ساله خود را چنین اظهار نمود: «پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، ما اهل‌بیت عترت، خویشان و اولیای حضرت می‌دانستیم که سزاوارترین و محق‌ترین افراد به رتبه و مقام ایشان هستیم. مشکلی هم برای رسیدن به حق و خلافت نداشتیم. گروهی، دست به دست یکدیگر داده و خلافت را از ما گرفته و به دیگری دادند. به خدا سوگند که چشم‌ها گریان، دل‌ها آزرده و سینه‌هایمان از خشم و کینه و نفرت این کار پر بود. اگر خوف تفرقه مسلمانان نبود- که به کفر و قهقرا بر گردند- به خدا قسم که هر لحظه خلافت را تغییر می‌دادم. لکن سکوت اختیار نمودم و آنان مشغول خلافت شدند، تا این‌که مسلمانان خود با من بیعت نمودند و ....» (۱)

بنابراین، سکوت و تسلیم اجباری آن حضرت به خلافت ابوبکر و عمر، دلیل بر رضایت ایشان نبوده و صرفاً به جهت حمایت از دین اسلام بوده است. مساعدت ایشان به خلیفه اول و دوم نیز، هرگز به معنای تأیید آن‌ها نبوده است، بلکه در حقیقت، مساعدت به دین مقدس اسلام و حفظ آن بوده است امام علی علیه السلام این مطلب را در نامه خود به اهالی مصر که توسط مالک اشتر، ارسال شد یادآوری نموده است. ترجمه قسمتی از آن نامه مطابق جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید چنین است «.. چون رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله درگذشت، مسلمانان برای خلافت نزاع کردند. به خدا سوگند اصلًا به ذهنم خطور نمی‌کرد و باور نمی‌کردم که عرب، پس از ایشان و با وجود آن همه سفارشات پیغمبر و نصوص آشکار، خلافت را از اهل‌بیت و خاندانش گرفته و به دیگری واگذارد، و آن را از من دریغ ورزد. آنچه مرا آزرده ساخت، عجله مردم برای بیعت با ابوبکر بود. ابتدا دست

۱- بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۱۱؛ الکافئه، ص ۱۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۰ «و خشنت و اللَّه الصدور، و ایم اللَّه لو لا مخافهٔ الفرقهٔ من المسلمین أن یعودوا إلی الکفر، و یعود الدین، لکنّا قد غیّرنا ذلک ما استطعنا، و قد ولی ذلک ولاهٔ و مضوا لسبیلهم و ردّ اللَّه الأمر إلیّ، و قد بایعانی و قد نهضا إلی البصرهٔ لیفرّقا جماعتکم، و یلقیا بأسکم بینکم».

ص: ۱۹۹

خود را از بیعت نگه داشتم تا آن‌که دیدم گروهی از مردم مرتد شده و از اسلام برگشتند و می‌خواستند دین محمد صلی الله علیه و آله را از بین ببرند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم، رخنه و شکافی در دین افتد که مصیبت و اندوه آن در مقایسه با از دست دادن حکومت و ولایت بر شما بیشتر است (که کالای چند روزه‌ای است و آنچه به دست آید مانند سراب از دست رفتنی است). لذا در میان آن همه پیشامدها و تبهکاری‌ها برخاستم، تا جلو آن تبهکاری‌ها و نادرستی‌ها گرفته شد و از میان رفت و دین آرام گرفت.» (۱)

ابن ابی‌الحدید، شیخ محمد عبده و شیخ محمد خضری نقل می‌کنند که ایشان در قسمتی از خطبه شقشقیه می‌فرماید: «پسر ابی‌قحافه در حالی که می‌دانست موقعیت من برای خلافت به سان محور وسط آسیا می‌باشد، خلافت را چون پیراهن به تن کرد ... پس من جامه خلافت را رها کرده و در کار خود اندیشیدم که آیا بدون دست (یار ویاور) حمله برده و حق خود را بستانم یا آن‌که بر ظلمت (کوری و گمراهی خلق) صبر کنم تا پیران فرتوت؛ جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشند تا خدا را ملاقات کنند. هنگامی که تشخیص دادم خردمندی در صبر کردن است، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویم بود و میراث خود را به غارت و تاراج رفته می‌دیدم، صبر نمودم ....»

ایشان در خطبه دیگری که برای اصحاب خویش پس از سقوط مصر و شهادت محمد بن ابی‌بکر ایراد نمود، در قسمتی از آن دلایل امتناع از بیعت ابوبکر را چنین بیان نمود «.. من دست نگه داشتم، چون خود را برای تصدی این منصب از ابوبکر شایسته‌تر

۱- شرح نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۶۲؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۱ «قسمتی از نامه امیرالمؤمنین به اهالی مصر- «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله نَذِيراً لِلْعَالَمِينَ وَ مُهَيْمِناً عَلَى الْمُرْسَلِينَ فَلَمَّا مَضَى ع تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَ لَا يَخْطُرُ بِبَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ص عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِ دَيْنِ مُحَمَّدٍ ص فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَايَتِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ اطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهْنَهَ».

ص: ۲۰۰

می‌دیدم. مدتی این چنین گذشت و دیدم که گروه‌هایی از اسلام برگشته و به آیین محمد صلی الله علیه و آله پشت نهادند. آنان در پی نابودی دین خدا و امت محمد صلی الله علیه و آله بودند. پس نگران شدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم، شکافی در آن پدید آید که مصیبت آن برایم از مصیبت از دست رفتن ولایت بر شما- که متاع چند روزه دنیا بود و چون سراب از بین رفتنی و چون ابر ناپایدار است- بزرگتر بود. لذا نزد ابوبکر رفته و با او بیعت نمودم، و بر رفع آن فتنه‌ها و تنگناها همت گماردم تا این که باطل از بین رفت و کلمه اللّه برتری یافت؛ گرچه کافران را خوش نیامد.» (۱) ایشان درباره بیعت با عثمان چنین می‌فرماید: «از روی اکراه با او بیعت نمودم و این مصیبت را در راه خدا به حساب آوردم. به اطراف خویش نگریستم، یار و یاوری و مدافعی جز اهل‌بیت خویش برای خود نیافتم. از این که آن‌ها را در کام مرگ افکنم دریغ نمودم و خار در چشم، دیده بر هم نهاده و استخوان در گلو آب دهان را فرو بردم و خشم خود را که تلخ‌تر از زهر بود، فرو خوردم. مصیبتی که در دل، دردناک‌تر از ضربه کاری بود تحمل نمودم.» (۲) بنابراین قیام نکردن و دست به شمشیر نبردن، و بیعت با خلفای اول و دوم، وظیفه‌ای بود که علی علیه السلام تشخیص داد.

نگرانی از زوال دین، تفرقه مسلمانان، شروع جنگ داخلی و در نتیجه غلبه یهود و نصاری و مشرکین بر جامعه نو ظهور مسلمین، دلیل اصلی سکوت آن حضرت بود. از آنجایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایشان را از این جریان با خبر کرده بود، که اصل دین از بین نمی‌رود و مثل آفتابی است که ممکن است مدتی در پس ابرها پنهان بماند، دین محمد صلی الله علیه و آله نیز ممکن است مدتی در پس پرده جهل و عناد باقی بماند ولی، عاقبت آشکار و هویدا می‌گردد. لذا به اقتضای مصلحت دین، صبر و تحمل نمود تا باعث تفرقه مسلمانان نگردد. از طرفی نهال نو پای اسلام را با مساعدت‌های خویش آبیاری نمود و فرصت را از دشمن گرفت.

در پاسخ به عده‌ای که می‌گویند «اگر این شیوه، مصلحت اسلام و مسلمین بود و

۱- الغارات؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۹۵

۲- الغارات؛ شبهای پیشاور، ص ۸۴۳

ص: ۲۰۱

پیغمبر نیز ایشان را مطلع ساخته بود، چرا از همان ابتـدا این تشـخیص را نداد و یا در همان ابتدا بیعت نکرد؟» باید گفت: بدان جهت مـدتی را صبر کرد و در عین حـالی که دست به شمشـیر نبرد، از بیعت اجتناب نمود تا در مناظرات و مجالس، به اثبات حق و حقوق اهل‌بیت و خاندان پیامبر بپردازد؛ تا حق و حقیقت بر همگان معلوم گردد، و دیگران نیز دریابند که بر حسب اجبار، به بیعت تن داده و رضایت قلبی ندارد.

روشن است اگر از ابتدا ایشان از روی اجبار و بدون روشـنگری با خلیفه اول بیعت می‌کرد، الان دیگر راه دفاع از اهل‌بیت بسته بود و چه بسا شیعه‌ای وجود نداشت تا بدین شبهات پاسخ دهد.

امام علی علیه السلام در جای دیگری در پاسخ به خوارج که می‌گفتند: «علی وصی پیامبر بود اما نتوانست و وصایت را ضایع نمود!» فرمود: «این شـما بودید که توصـیه پیامبر را نادیده گرفتید و دیگران را بر وصـی او، مقدم دانستید و زعامت و رهبری را از من دریغ داشتیـد. آیا نمی‌دانیـد که اوصـیا وظیفه ندارند مردم را به خود دعوت کنند، اما انبیا که خداوند آن‌ها را به رسالت بر می‌گزیند باید مردم را به سوی خود دعوت نماینـد. لیکن چون «وصـی» معرفی شـده است نیـازی به دعوت مردم به سوی خود نـدارد و هر کس به خدا و رسولش ایمان آورده است، باید توصیه پیامبر را با جان و دل اطاعت کند.» ایشان ادامه دادند: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره من فرموده است «یا علی أنت بمنزلهٔ الکعبهٔ تُؤتی ولا تأتی»؛ (۱)

یا علی! تو نسبت به من همچون کعبه هستی که مردم بایـد نزد آن روند، نه این‌که کعبه نزد آن‌ها رود.» حال اگر مردم حج را ترک کننـد، این کار خـدشه‌ای به جایگاه بیت اللَّه الحرام نمی‌رسانـد، بلکه مردم به خاطر ترک زیارت خانه خـدا، معصـیت می‌کننـد زیرا خـدای تبـارک و تعـالی، خـانه خود را به مردم معرفی نموده و تردیـدی در آن نیست؛ لـذا زیـارتش بر کسـانی که استطاعت دارند واجب شده است.»

پاسخ علی بن ابیطالب (ع) و عمر به سوالات شرعی و فقه مربوط به آن

۱- اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۶؛ تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۰۷؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۰۶، حح ۱۴۹؛ المسترشدمحمّد بن جریر طبری، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۸؛ ینابیع المودّهٔ، ج ۲، ص ۸۵ـ کنوز الحقایق.

ص:۲۰۲

پرسش: امام علی علیه السلام در مورد سؤالات شرعی به عمر مراجعه می‌کرده یا عمر از امام سؤال می‌کرده است؟

پاسخ: در مورد امام علی علیه السلام فقط به ذکر یک حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اکتفا می‌شود که فرمود: «انا مدینه العلم وعلی بابها» و نیز «انا دار الحکمه وعلی بابها.» اگر جواب سؤال اوّل مثبت باشد، بدان معنا است که گنجینه علم و حکمت رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله کامل نبوده که در و دروازه آن به عمر- خلیفه دوم- نیاز داشته و با مراجعه به او، پاسخ مسائل فقهی خود را از عمر می‌گرفته است. در این صورت باید نتیجه گرفت که عمر، محل رجوع خود پیغمبر نیز بوده است.!!

اما در مورد عمر، به ذکر چند واقعه بسنده می‌شود، و نتیجه‌گیری درباره پاسخ این سؤال به خواننده واگذار می‌گردد.

۱. ابن ابی‌الحدید آورده است: عبداللَّه بن مسعود از فقهای بزرگ مدینه بود و عمر اصرار داشت که وی همواره همراه او باشد تا در مواقع لزوم، پاسخگوی سؤالات علمی و فقهی که از عمر می‌پرسند، باشد.

۲. اکابر علمای اهل سنت، نظیر: جلال الدین سیوطی در درالمنثور، جاراللَّه زمخشری در جلد اول تفسیر کشاف، فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرایب، ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه، حمیدی در جمع بین الصحیحین و ذهبی در تلخیص مستدرک آورده‌اند:

روزی عمر، برای اصحاب خطبه‌ای خواند و اخطار نمود هر کس زنی بگیرد و مهر زنش بیشتر از چهارصد درهم باشد او را حد زده، زیادتی مهر را از او گرفته و به بیت‌المال مسلمین واریز می‌کنم. زنی از میان جمعیت بر خاست و صدا زد: ای عمر! کلام تو اولی‌تر است یا کلام خدا؟ عمر در پاسخ گفت: البته کلام خدا. سپس زن گفت: مگر نه آن است که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکانَ زَوْجٍ وَآتَیْتُمْ

ص: ۲۰۳

إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَإِثْماً مُبِيناً؛ «اگر خواستید زنی را رها کنید و زن دیگری به جای او اختیار کنید، و مال بسیاری مهر او کرده‌اید نباید چیزی از مهر او را باز گردانید.» (۱) عمر از شنیدن پاسخ این زن، مات و مبهوت شد و گفت: «همه شما حتی زنانی که در حجله‌ها هستند از عمر فقیه‌تر و داناترید.» (۲) عمر سپس به بالای منبر برگشت و حرف قبلی خود را لغو کرد.

۳. حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل می‌کند که در زمان خلافت عمر، پنج مرد را با زنی گرفته بودند، و ثابت شد که مرتکب زنا شده‌اند. بلافاصله عمر دستور داد آن ۵ نفر را سنگسار کنند. در این هنگام، علی علیه السلام وارد شدو به عمر گفت: هر چند همه این‌ها یک عمل را انجام داده‌اند اما حکم هر کدام متفاوت است و احکام یکسانی ندارند. امام علی علیه السلام دستور داد آن پنج نفر را آوردند، و حکم آن‌ها را چنین صادر کرد: اولی را گردن زدند؛ دومی را سنگسار کردند؛ سومی را ۱۰۰ تازیانه؛ چهارمی را پنجاه تازیانه و بالاخره پنجمی را ۲۵ تازیانه زدند. عمر تعجب کرد، و دلیلش را پرسید. امام گفت: اولی کافری است که در ذمه اسلام بوده و با زن مسلمان زنا نموده است؛ دومی مردی زن دار بود؛ سومی مرد مجرد؛ چهارمی غلام بود و پنجمی مردی ابله و کم عقل بود.

۴. امام احمد حنبل در مسند، حمیدی در جمع بین الصحیحین، بخاری در صحیح، خوارزمی و جمعی دیگر نقل می‌کنند: زن حامله‌ای را نزد عمر آوردند و پس از بازجویی، اقرار به زنا نمود، و خلیفه حکم سنگسار او را صادر کرد. امام علی علیه السلام گفت:

حکم تو درباره این زن قابل اجرا است؛ اما تو بر طفلی که در رحم او است تسلطی نداری.

پس عمر زن رها کرد تا برود.

۵. امام احمد حنبل، امام احمد بن عبداللّٰه شافعی و سلیمان و سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر نقل کرده‌اند: زن دیوانه‌ای را نزد عمر آوردند که متهم به زنا بود، و خود آن زن نیز اعتراف کرده بود. خلیفه دستور داد تا او را سنگسار نمایند. امیرالمؤمنین علیه السلام که در

۱- نسا ۴: ۲۴.

۲- کتاب الاربعین، ص ۴۲۷؛ عین العبرة، ص ۱۶؛ سبیل السلام، ج ۳، ص ۱۴۹؛ شبهای پیشاور، ص ۸۵۲ «کلّکم أفقه من عمر حتّی المخدرات فی الحجال».

ص: ۲۰۴

آن‌جا حاضر بود، خطاب به عمر گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: قلم از سه گروه برداشته می‌شود: «خوابیده تا بیدار شود، دیوانه تا عاقل شود و بچه تا به سن تکلیف برسد.»

۶. امام احمد حنبل در مسند، حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیهقی در جلد اول سنن و عده‌ای دیگر نقل می‌کنند: در زمان خلافت عمر، مردی نزد وی آمد و گفت: من جُنُب شده‌ام و آب نیافته‌ام تا غسل کنم. حکمم چگونه است؟ عمر گفت: تا وقتی آب نیافتی نماز نخوان. هر گاه آب یافتی غسل کن و نماز بخوان. عمار یاسر که در آنجا حاضر بود به عمر گفت: یادت می‌آید که در یکی از سفرها بر حسب اتفاق به غسل احتیاج پیدا کردیم، چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل، آن است که تمام بدن خود را بر زمین بمالم. لذا خود را بر زمین غلطانده و نماز خواندم. چون خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدیم حضرت تبسمی کرد و گفت: در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را با هم بر زمین زده و بعد هر دو کف دست را بر پیشانی بمالند. سپس کف دست چپ را بر پشت دست راست و کف دست راست را بر پشت دست چپ گذاشته و مسح نمایند. پس چگونه می‌گویی نماز نخواند؟ عمر چون پاسخی نداشت گفت: ای عمار از خدا بترس!

۷. نور الدین مالکی در فصول المهمه آورده است که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند و در حضور جمعی از او پرسیدند: چگونه دیشب را صبح کردی؟ او گفت:

«صبح کردم در حالی‌که فتنه را دوست می‌دارم و از حق کراهت دارم، یهود و نصاری را تصدیق می‌کنم، چیزی را که ندیده‌ام به آن ایمان دارم و اقرار به چیزی دارم که خلق نشده است.» عمر دستور داد بروند علی علیه السلام را بیاورند. چون امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، قضیه را برای آن حضرت بازگو کردند. سپس امام فرمود: این مرد درست گفته است. چود مرادش از فتنه، اموال و اولاد است؛ زیرا در قرآن مجید آمده است: أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَأَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ. (۱)

منظورش از حق همان مرگ است؛ چنانچه در سوره ق می‌فرماید:

وَجاءتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ. (۲)

منظورش از تصدیق یهود و نصاری تکذیب هر دوی آن‌ها

۱- انفال ۸: ۲۸

۲- ق ۵۰: ۱۹

ص: ۲۰۵

می‌باشد؛ چون در قرآن آمده است: وَقالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصاری عَلی شَیْءٍ وَقالَتِ النَّصاری لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلی شَیْءٍ؛ یهود می گفتند: نصاری بر حق نیستند، و نصاری می گفتند: یهود بر حق نیستند.» (۱) لذا منظور مرد از این جمله، تکذیب هر دو فرقه آن‌ها می‌باشد. مراد از «ایمان به چیزی که ندیده است» آن است که به خدای نادیدنی ایمان دارد و بالاخره منظور از «اقرار به چیزی که خلق نشده» قیامت است که هنوز به وجود نیامده است. سپس عمر گفت: «به خدا پناه می‌برم از هر معضلی که علی در او نباشد و اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد.» (۲) همچنین در جای دیگری گفته بود: «مباد آن روزی که مشکلی برایم پیش آید، و علی علیه السلام در دسترس نباشد» (۳)، یا خطاب به سایر صحابه پیامبر خدا می گفت: تا علی علیه السلام در مسجد است احدی حق ندارد زبان به فتوا بگشاید.» (۴)

و نظیر این وقایع در تاریخ زیاد نقل شده است. (۵)

چرا شیعه دست بسته نماز نمی‌خواند؟

۱- بقره ۲: ۱۱۳.

۲- مسند زید بن علی، ص ۳۳۵؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲، صص ۱۸۴، ۱۸۵ و ۱۸۷؛ ینابیع المودهٔ لذوی‌القربی، ج ۳، ص ۱۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۸۶۴ «أعوذ باللّه من معضلهٔ لیس لها أبو حسن ... لو لا علیّ لَهلَک عمر».

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸؛ عمر بن خطاب، ص ۳۷۱ «لا بقیت لمعضلهٔ لیس لها أبوحسن».

۴- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸؛ المناظرات فی الامامه، ص ۴۴۵ «لا یفتین أحد فی المسجد و علیّ حاضر».

۵- در کتاب شبهای پیشاور، ص ۸۶۴، سی مورد از کتابهای اهل سنت نقل می کند که عمر بن الخطاب برای حل مسائل از امیرالمؤمنین سؤال کرده است.

ص:۲۰۶

پرسش: چرا شیعه دست بسته نماز نمی‌خواند؟

پاسخ:

۱- چون شیعه آن را حرام و هیچیک از مذاهب اهل سنّت آن را واجب ندانسته‌اند.

بعضی آن را مستحب و گروهی در نمازهای واجب آنرا مکروه شمرده‌اند و زمان پیامبر و خلیفه اوّل همه صحابه دست باز نماز می‌خوانده‌اند تا در زمان خلیفه دوم این بدعت گذاشته شد.

ابن رشد قرطبی اندلسی از علمای اهل سنّت می گوید: (۱)

درباره دست روی دست گذاشتن در نماز میان علماء (اهل سنت) اختلاف است، مالك ابن انس در نمازهای واجب مکروه و در نماز نافله آن را جائز شمرده و جمهور آن را مستحب دانسته‌اند. علت این اختلاف نظر روایات صحیحی است که به دست ما رسیده که نماز پیامبر را توصیف می کند و در آن نقل نشده که پیامبر دست راست روی دست چپ می گذاشته‌اند. از طرفی به مردم امر شده که دست روی دست گذاشته نماز بخوانند (دستور دهنده معلوم نیست.)

عمده دلیل جمهور اهل سنت دو روایت است:

۱- بخاری از سهل بن سعد نقل می کند که مردم مأمور شدند که (مردان) دست روی دست نماز بخوانند. ابو حازم می گوید این را (صحیح) نمی‌دانم مگر این که امر کننده پیامبر باشد (که معلوم نیست). (۲)

۲- روایت دوّم هم مرسل است؛ زیرا اهل سنّت روایت علقمه بن وائل از پدرش را مرسل می‌دانند و معتبر نمی‌شمارند. (۳)

۱- بدایة المجتهد، جلد اوّل کتاب الصلاة فصل دوم، مسأله پنجم، ص ۱۳۶- ۱۹۳.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۳۵.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۴۷.

ص: ۲۰۷

طبق بعضـی روایات منقول است که روزی چنـد نفر از اسـرای مجوس بر عمر وارد شدنـد و جهت ادای احترام دست به سـینه بودند. علّت آن را پرسـید. گفتند ما برای احترام به بزرگان چنین می‌کنیم. عمر پسندید و دستور داد در نماز برای خضوع بیشتر چنین کنند. (۱) ولذا ائمه اهل بیت آن را جائز ندانسته‌اند.

معصومین و علم غیب

۱- جواهر الکلام، ج ۱۱، ص ۱۹؛ پاسخ به شبهات، طبسی.

ص:۲۰۸

پرسش: علم غیب مخصوص پروردگار است. آیا کسان دیگری چون معصومین هم غیب می‌دانسته‌اند؟ موارد یا مصادیقی از آن را بیان نمایید.

پاسخ: در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که صراحتاً علم غیب را مخصوص خداوند می‌داند. مثلًا در آیه شریفه‌ای از سوره انعام که در نماز غفیله نیز خوانده می‌شود، می‌فرماید: وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُها وَلا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يابِسٍ إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ؛ «کلید مخازن غیب نزد خداست و کسی جز او بر آن آگاهی ندارد ...» (۱) علم غیبی که شیعیان برای انبیاء و اوصیاء قائلند شریک بودن در صفت خدایی نیست، بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خداوند بر آن‌ها نازل شده است، و حقایق را بر آن‌ها کشف می‌نماید.

علم را به دو نوع ذاتی و عَرَضی تقسیم می‌کنند. علم ذاتی یا علم مطلق، منحصر بفرد و مخصوص ذات اقدس پروردگار است. در حیطه عقل بشر قابل تصور نیست و بشر از آن عاجز است. لذا آنچه که بشر می‌گوید اثبات اجمالی آن است. علم عرضی نیز خود به دو قسم دیگر تقسیم می‌شود: علم اکتسابی و علم لدنی. علم اکتسابی به واسطه مدرسه رفتن و آموزش دیدن به دست می‌آید، و به همان مقداری که زحمت می‌کشیم حاصل می‌گردد. علم لدنّی علمی است که بدون تحصیل، از مبدأ فیاض افاضه می‌شود. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: وَعَلَّمْناهُ مِن لَدُنّا عِلْماً؛ «از نزد خود به او علم لدنّی آموختیم.» (۲) بنابراین هیچ مسلمانی نمی‌تواند ادعا کند که علم به غیب، جزو ذات پیغمبر و امامان است. یعنی آن‌ها نیز همانند خداوند، ذاتاً عالم به علم غیب هستند.

۱- انعام ۶: ۵۹

۲- کهف ۱۸: ۶۵

ص: ۲۰۹

بر حسب اعتقاد شیعیان، در مواقعی که مشیت و اراده الهی تعلق گیرد و مصلحت بداند، به هر یک از مخلوقات خویش علم و قدرت عطا می‌کند. این افاضه علم، گاهی به واسطه معلم و افراد بشر و گاهی بدون واسطه آن‌ها صورت می‌گیرد. نوع دوم افاضه علم، به علم لدنّی و علم غیب تعبیر می‌شود و بدون مکتب رفتن و معلم دیدن حاصل می‌شود.

خداوند در سوره جن صریحاً می‌فرماید: عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ ...؛ «خداوند که عالم و دانای غیب است، احدی را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازند، مگر کسانی که از رسولان برگزیده خویش را ....» (۱) این آیه صراحت کامل دارد که برگزیدگان و رسولان، مستثنای علم غیب هستند که خداوند به آن‌ها افاضه می‌کند. در سوره آل عمران نیز می‌فرماید: وَما کانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَلکِنَّ اللَّهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ؛ «خدای متعال همه شما را از اسرار غیب آگاه نسازد، لکن وقتی که مشیت الهی بر پیغمبری تعلق گیرد او را برگزیند. پس شما به خدا و پیغمبرش بگروید که چون ایمان آورید و پرهیزگار شوید، اجر عظیمی خواهید یافت.» (۲) این آیه نیز صراحت دارد که افراد برگزیده‌ای از جانب حق، به عنوان رسول انتخاب می‌شوند و به اذن و امر پروردگار، عالم به علم غیب می‌شوند. استثنایی که در این دو آیه وجود دارد بدین معنا است که علم غیب جزو ذات پروردگار است ولی کسانی نیز مستثنی شده‌اند.

در آیات دیگری از قرآن مجید، این موارد استثنا به صراحت مشخص شده است.

در سوره آل عمران، حضرت عیسی به قوم خود بنی‌اسرائیل می‌فرماید: وَأُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ؛ «به شما بگویم که در خانه هایتان چه می‌خورید و چه ذخیره دارید.» (۳) در سوره کهف می‌فرماید: قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ؛ «ای رسول! به آن‌ها بگو: من نیز چون شما بشری هستم که به من وحی

۱- جن ۷۲: ۲۶

۲- آل عمران ۳: ۱۷۹

۳- آل عمران ۳: ۴۹

ص: ۲۱۰

می‌رسد، و جز این نیست که خدای شما خدای یکتا و واحدی است.» (۱) آیا رسیدن وحی به پیامبران، چیزی جز افاضه علم حق تعالی به دریافت کنندگان وحی است؟ آیه دیگری از سوره کهف صراحت دارد که به پیغمبر، علم لدنی آموختیم: وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً (۲)

و آموزش این علم، چیزی جز علم غیب نیست (در اینجا نیز پیغمبر مستثنی شده است). لذا چون این استثنائات محدود و مخصوص برگزیدگان حق تعالی است، هر کس دیگری چنین ادعایی کند، کذاب و بازیگر است. بنابراین با توجه به آیات مذکور، دریافت وحی و افاضه علم غیب به پیامبران و رسولان برگزیده خداوند اثبات می‌شود.

از آنجا که معصومین، برگزیدگان خداوند و خلفای منصوب و منصوص رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله می‌باشند که خداوند به وسیله خود پیامبر، آن‌ها را برگزیده است، پس این افاضه را نیز می‌توان به آن‌ها تعمیم داد. به عبارت دیگر، شیعه اعتقاد دارد همان پرده و حجابی که در مقابل دیدگان عالمیان است، که نمی‌گذارد در این عالم به جز آنچه ظاهر و نمایان است را ببینند، در مقابل دیدگان انبیا و اوصیای آن‌ها نیز می‌باشد. به اقتضای زمان و مکان، همان خدای عالم الغیب که قادر به افاضه فیض می‌باشد، به هر مقدار و هر وقت که صلاح بداند و مقتضی باشد، پرده‌ها را از مقابل دیدگان آن‌ها برداشته تا پشت پرده را ببینند و از اسرار غیب خبر دهند. هر گاه هم که صلاح نباشد، پرده می‌افتد و بی‌خبر می‌مانند. به همین جهت است که ائمه در برخی موارد، اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. عبارت «اگر از خود علم غیب می‌دانستم خوبی‌ها و خیرات خود را زیاد می‌کردم»، (۳) بدین مفهوم است که مستقلًا از پیش خود خبری از غیب ندارم؛ مگر آن‌که پرده‌ها بالا رود، افاضه فیض گردد و حقایق مستور و پنهان بر او مکشوف گردد.

به عبارت دیگر، شیعه معتقد است که خلفای رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله باید مانند خود آن حضرت، عالم به ظاهر و باطن امور باشند. بلکه در جمیع صفات- به غیر از مقام نبوت و

۱- کهف ۱۸: ۱۱۰

۲- کهف ۱۸: ۶۴

۳- جواهر الکلام، ج ۱، ۱۸۵؛ کفایهٔ الاثر، ص ۳۰۰؛ جامع البیان، ج ۹، ص ۱۹۰؛ شبهای پیشاور، ص ۹۱۲ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ.

ص: ۲۱۱

رسالت و شرایط خاصه آن مثل نزول وحی و کتاب و احکام- باید مانند ایشان باشند.

لازمه این اعتقاد، وجود خلیفه‌ای است که خود رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله از طرف خداوند منصوب نماید، نه خلیفه‌ای که برگزیده جماعتی از مردم باشد- هر چند پیغمبر آن خلیفه انتخابی را نفی و حتی کسانی چون معاویه را لعن کرده باشد.

خلفای مورد نظر شیعه، دوازده نفرند که اولین آن‌ها امام المتقین علی علیه السلام و سپس یازده فرزند بزرگوارش می‌باشند.

ضروری است مجدداً یاد آوری شود: اظهار عجز و ناتوانی خلفای انتخابی جمعی از مردم، در برابر سؤالات علمی و مطلق علم- چه رسد به علم غیب و آگاهی از اسرار و باطن امور- نشانه‌ای از بر حق نبودن آن‌ها است.

دارا بودن علم غیب را- کنار رفتن پرده‌ها و مکشوف شدن حقایق مستور- برای نخستین امام و جانشین بر حق پیامبر اثبات می‌کنیم و برای بقیه یازده امام بزرگوار، فقط به ذکر مصادیقی از علم الغیب خواهیم پرداخت.

حدیث مدینه که به حد تواتر رسیده است و بیش از ۲۰۰ نفر از علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، یکی از دلایل ما است. اسامی ۵۰ نفر از آن‌ها در صفحات ۹۱۶ تا ۹۱۸ کتاب شبهای پیشاور آمده است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این حدیث را در زمان‌ها و مکان‌های مختلف و به مناسبت‌های گوناگونی بیان کرده است: «من شهر علمم و علی دروازه آن است. پس هر کس می‌خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی علی علیه السلام بیاید.» (۱) اصل کامل حدیث را ابن مغازلی شافعی و بسیاری دیگر، از ابن عباس و جابر بن عبداللّٰه انصاری نقل کرده‌اند. در این حدیث آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله بازوی علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «این مرد امیر و رئیس نیکوکاران و قاتل کافران است. یاور او یاری شود و خوار کننده او خوار گردد. سپس صدای خود را بلند کرد و گفت: من شهر علم ام و علی دروازه آن است، پس هرکس که می‌خواهد از آن بهره برد، باید به سوی در ورودی آن یعنی

۱- المستدرک، ج ۳، ۱۲۷؛ الموضوعات، ج ۱، ص ۳۵۱؛ الکامل، ج ۳، ص ۴۱۲؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۱ «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها ومن أراد العلم فلیأت الباب»

ص: ۲۱۲

علی علیه السلام برود.» (۱)

حدیث دیگری که تا حدودی به همان اندازه حدیث مدینه، به حد تواتر رسیده، حدیث دار الحکمه است که پیامبر فرمود: «من سرای حکمتم و علی دروازه آن، هر کس می‌خواهد از آن بهره برد، باید به نزد علی برود.» (۲) چون در عربی، آوردن «ال» بر سر «علم» و «حکمت» نشانه عام بودن، جامعیت و کلیت آن است، پس علم و حکمت به طور عام و یا به عبارتی هر علم و حکمتی را شامل می‌شود. از آنجایی که پیغمبر، شهر علم و حکمت بوده است، علم جامع، شامل ظاهر و باطن امور، آشکار و مستور، مشهود و غیب و همه علوم خدادادی است. لذا علی علیه السلام نیز در ورودی و دروازه رسیدن به همه علومی است که در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. بنابراین، علی علیه السلام عالم به ظاهر و باطن قرآن نیز بوده است. چنانچه حافظ ابونعیم در جلد اول حلیة الاولیا، محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایةالطالب و سلیمان بلخی در ینابیع المودة از کاتب وحی عبداللّه بن مسعود نقل کرده‌اند که گفت: «قرآن بر هفت حرف نازل شد و هر حرفی از آن‌ها دارای ظاهر و باطنی است. علم ظاهر و باطن قرآن نزد علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌باشد.» (۳)

ابو حامد غزالی در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده است که علی علیه السلام فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان خود را در دهان من گذارد. پس از لعاب دهان آن حضرت برای من هزار باب از علم باز شد که از هر باب آن هزار باب دیگر باز می‌شود.» (۴) ابن مغازلی شافعی نیز از ابن عباس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «چون شب معراج به مقام

۱- مناقب خوارزمی، مناقب ابن مغازلی، تاریخ ابن عساکر، ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۱۹؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۱ «هذا أمیر البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته ثمّ قال أنا مدینة الحکمة و علیّ بابها فمن أراد الحکمة فلیأت الباب».

۲- نهج الایمان، ص ۳۴۲؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۰ «أنا دار الحکمة و علی بابها فمن أراد الحکمة فلیأت‌الباب».

۳- فتح الملک العلی، ص ۷۲؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۳ «ان القرآن أنزل علی سبعة أحرف ما منها حرف إلّا و له ظهر و بطن و ان علیّ ابن ابی‌طالب عنده علم الظاهر و الباطن».

۴- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۳۱؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۴

«إن رسول اللّه صلی الله علیه و آله علمنی ألف باب، کل باب منها یفتح ألف باب، فذلک ألف ألف باب حتّی علمت علم المنایا و البلایا و فصل الخطاب».

ص: ۲۱۳

قرب رسیدم، خداوند با من حرف زد و نجوی نمود. پس هر چه را یاد گرفتم به علی علیه السلام نیز آموختم؛ لذا علی باب علم من است.» (۱)

از عایشه حدیث مفصلی منقول است که در آخر آن می‌گوید: «پیغمبر علی علیه السلام را خواست و او را به سینه خود چسباند و عبا را به سر کشید. من سرم را نزدیک بردم و هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم. تا این‌که علی علیه السلام سر برداشت و عرق از جبین مبارکش سرازیر شده بود. به علی علیه السلام گفتم: یا علی! پیغمبر در این مدت طولانی به شما چه می‌گفت؟ ایشان پاسخ داد: به درستی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من هزار باب علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب دیگر گشوده می‌شود.» (۲)

بنابراین، فرمایش امام علی علیه السلام که به کرات از مردم خواسته است: «بپرسید قبل از این‌که دیگر مرا نیابید، که در سینه من علم فراوان است» (۳) دلالت بر وجود منبع عظیم علم رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله و نیز احاطه کامل ایشان به جمیع علوم است. به همین دلیل هیچ یک از صحابه، به این صراحت و یا حتی به کنایه، مردم را به پرسیدن از خود دعوت نکرده‌اند. همانطور که علمای اهل تسنن از صحابه نقل کرده‌اند از سعید بن المسیب نقل شده کسی غیر از علی علیه السلام نگفت سلونی ... (۴)

جفر جامعه

از جمله راه‌هایی که از جانب پروردگار و به وسیله خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی‌طالب علیه السلام افاضه فیض می‌شده «جفر جامعه» (۵) بوده است که مورد تأیید علمای اهل سنت نیز می‌باشد. جفر جامعه، کتابی است مخصوص علی علیه السلام که در آن کتاب کلیه

۱- ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۴ «لما صرت بین یدی ربّی کلمنی و ناجانی فما علمت شیئاً إلّا علمته علیّاً فهو باب علمی».

۲- شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۰۸؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۷ «قد علّمنی رسول‌اللّٰه ألف باب من العلم و من کل‌باب یفتح ألف باب».

۳- کشف الیقین، ص ۵۶؛ ینابیع المودة لذوی القربی، ج ۱، ص ۲۲۴؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۷ «سلونی قبل أن تفقدونی فإنّ بین الجوانح منّی علماً جمّاً».

۴- اسد الغابه، ج ۴، باب علی.

۵- ابو حامد غزالی؛ ینابیع المودة ۴۰۳؛ در المنظم محمد بن طلحه حلبی.

ص: ۲۱۴

حوادث عـالم تا انقراض آن به طریق رمز نوشـته شـده است و اولاد آن حضـرت به آن کتاب حکم می‌کننـد. در سال دهم هجرت و پس از مراجعت از حجهٔ الـوداع، جبرئیـل بر رسول‌اللّٰه صـلی الله علیه و آله وارد شـدو خـبر وفـات آن حضـرت را به ایشـان داد. آن حضـرت دست‌های خود را به سوی پروردگار بلنـد کرد و گفت: خـدایا به من وعـده دادی و هرگز خلف وعده نمی‌کنی. سـپس به پیغمبر صـلی الله علیه و آله دسـتور رسـید که علی علیه السلام را بردار و با او به بالای کوه احد رفته و پشت به قبله بنشینید. حیوانات صحرا را صـدا کن تـا جواب دهنـد. در میان آن‌ها بز سـرخ رنگ بزرگی را می‌بینی که شاخ‌های او انـدکی بالا آمـده است. به علی دسـتور ده تـا او را ذبـح کنـد و پوست آن را از سـمت گردن بکنـد و وارونه دبـاغی نمایـد. آنگاه جبرئیل برای تو دوات و کاغـذ و مرکب می‌آورد که از جنس مرکب‌های زمین نمی‌باشد. پس از آن هر چه جبرئیل به تو می‌گوید آن را به علی بگو تا بر آن پوسـت دباغی شده بنویسد. آن پوست برای همیشه باقی مانده، مندرس نشده و محفوظ خواهد ماند. هرگاه آن را بگشایند تازه خواهد بود. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مطابق همان دستور، به بالای کوه احد رفت و عمل کرد.

جبرئیـل نیز قلم و دوات و مرکب خـدمت ایشـان آورد. حضـرت نیز به علی علیه السـلام دسـتور داد و علی علیه السـلام آمـاده انجام وظیفه شـد. آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل، کلیات و جزییات وقایع مهم عالم را به پیغمبر گفت. پیغمبر هم به علی باز می‌گفت و علی علیه السـلام بر آن پوست می‌نوشت. جبرئیل گفت و علی علیه السلام می‌نوشت تا آن‌که پوست‌های باریک دست و پای بز هم نوشته شد. در آن کتاب «هر چه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود» (۱) ثبت شد.

تمام وقایع را، حتی اسامی اولاد و ذراری دوسـتان و دشـمنان، و هر آنچه بر هر یک از آن‌ها تا روز قیامت وارد خواهد شد، نوشتند. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن جلده و جفره را به علی علیه السلام داد و جزو اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت. هر امامی که از دنیا برود، آن را به امام بعد از خود به وراثت می‌سپارد.

اکنون ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه همه وقایع عالم در پوست بزی

۱– مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۷؛ شبهای پیشاور، ص ۹۲۹ «کلّما کان و ما هوکائن إلی یوم القیامهٔ».

ص: ۲۱۵

نوشته می‌شود؟ معلوم است که بزغاله عادی و معمولی نبوده و علی علیه السلام نیز آن را با رمز می‌نوشته است. درک و استخراج از این کتاب نیز فقط مخصوص ائمه اطهار می‌باشد.

روزی همه فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام جمع بودند آن کتاب را به فرزندش محمد حنیفه که بسیار عالم و دانا بود داد، ولی او نتوانست از آن چیزی درک نماید. بنابراین، هر چه ائمه اطهار از وقایع بعد از خود خبر می‌داده‌اند همگی از این کتاب بوده است.

شیوه دیگری که پیغمبر بر امیرالمؤمنین علیه السلام افاضه فیض می‌کرد، کتاب مهر شده‌ای است که جبرئیل برای آن حضرت آورده است. مورخ محقق، ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» نقل می‌کند: جبرئیل با فرشتگان مقرب، کتاب مسجلی را از جانب پروردگار برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد و عرض کرد به جز وصی شما بقیه افراد حاضر در مجلس، بیرون روند تا کتاب وصیت تقدیمتان گردد. پیغمبر هم از همه اطرافیان حاضر به جز علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام خواست تا بیرون روند. سپس جبرئیل گفت:

یا رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله! خداوند به شما سلام می‌رساند و می‌فرماید: این عهدنامه‌ای است که با تو پیمان بستم و ملائک گواهی دادند. آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفته و به علی علیه السلام داد.

پس از قرائت آن کتاب فرمود: این عهد پروردگار من به سوی من است و امانت او است.

پس به تحقیق پیام حق را رسانده و ادا نمودم. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: من هم به تبلیغ، نصیحت و راستی بر آنچه که گفتی شهادت می‌دهم. چشم، گوش، گوشت و خونم به آن گواهی می‌دهد. سپس رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: این وصیت من از جانب پروردگار است. آن را از من بگیر و وفای به آن را قبول و ضمانت نما. علی علیه السلام آن را قبول کرد و یاری بر آن را از خداوند سبحان خواست.

در آن کتاب، با امیرالمؤمنین علیه السلام شرط شده است که «دوستی با دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان خدا و برائت و بیزاری از آن‌ها، بردباری و صبر بر ظلم و ستم و فرو نشاندن آتش غیظ و غضب وقتی که حق مسلم تو را ازتو سلب و خمس تو را تصرف نمایند و حرمت تو را نگه ندارند و محاسنت را با خون سرت رنگین کنند.» در پاسخ، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: قبول نمودم که اگر حرمت مرا شکستند، سنت را تعطیل، احکام کتاب را پاره، کعبه را خراب و محاسنم را از خون سرم خضاب کنند، صبر و تحمل و

ص: ۲۱۶

برداری پیشه کنم. آنگاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقرب را بر امیرالمؤمنین شاهد و گواه گرفت. آنچه را به علی رسانده بود به فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز رساند و تمام وقایع را برای آن‌ها شرح داد. سپس آن وصیت نامه را با مهر طلایی که آتش ندیده بود، ممهور گردانید و تحویل علی علیه السلام داد.

اما برخی از وقایعی که معصومین از آینده خبر داده‌اند برای نمونه در زیر آورده می‌شود.

۱. ابن ابی‌الحدید معتزلی در جلد اول شرح نهج البلاغه از رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که به علی علیه السلام فرمود: «به زودی بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ می‌کنی.» (۱) مورخین در تاریخ ثبت نموده‌اند که بعد از حدود سی سال، امام علی با ناکثین (اهل جمل، به اغوای طلحه و زبیر و به رهبری عایشه)، قاسطین (اتباع معاویه و عمرو عاص در واقعه صفین) و مارقین (خوارج نهروان) جنگید.

۲. در شرح مواقف، ماجرای عهدنامه مامون خلیفه عباسی و امام هشتم را نوشته که پس از آن‌که مامون با زور و تهدید، امام رضا علیه السلام را مجبور به قبول ولایتعهدی خود نمود، عهدنامه‌ای نوشت و آن را برای امضا نزد امام رضا علیه السلام بردند. امام شرحی بدین مضمون بر آن نوشت: «... به درستی که او مرا به ولایت‌عهدی و امارت بزرگ مسلمین منصوب کرد. اگر بعد از او زنده بمانم که جفر جامعه دلالت بر خلاف آن دارد (یعنی بعد از او زنده نخواهم بود) نمی‌دانم که تحولات روزگار نسبت به من و شما چگونه خواهد بود (یعنی می‌دانم). حکم از آن خدا است که به حق بین افراد داوری خواهد کرد. او بهترین جدا کننده حق و باطل است (خیر الفاصلین).» سپس امام رضا علیه السلام عهدنامه را امضا نمود.

۳. ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده است: شخصی در مسجد از جا برخاست و از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: بگو ببینم که در هر طرف سر و صورت من چقدر مو وجود دارد؟ حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است که در پای هر

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳۰؛ عوامل اللئالی، ج ۴، ص ۸۷؛ الغدیر، ج ۱۰، ص ۴۷؛ شبهای پیشاور، ص ۹۱۱ «ستقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین»

ص: ۲۱۷

موی سر تو، ملکی است که تو را لعنت می‌کند و در پای هر موی صورت تو شیطانی است که تو را می‌فریبد. در خانه تو گوساله‌ای است که پسر پیغمبر را خواهد کشت. سؤال کننده، انس نخعی بود که در آن هنگام فرزندش «سنان» کودکی بود که در خانه بازی می‌کرد و در سال ۶۱ هجری قاتل حسین بن علی علیه السلام بود. برخی نیز گفته‌اند که سؤال کننده سعد بن ابی‌وقاص (۱) بوده و پسرش عمر بوده که فرمانده لشکر کربلا شد و امام حسین علیه السلام را شهید کرد.

۴. امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی‌الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه آورده‌اند: روزی امام علی علیه السلام در دوران خلافت ظاهری اش در مسجد کوفه نشسته بود و اصحاب، دور ایشان را گرفته بودند. شخصی گفت خالد بن ولید عویطه در وادی القربی از دنیا رفته است. حضرت فرمود: «او نمرده است و نخواهد مرد تا آن‌که سردار لشکر گمراهی و ضلالت شود و علمدار او حبیب عمار خواهد بود.» جوانی از میان جمعیت صدا زد یا علی! منم حبیب بن عمار، که از دوستان واقعی و صمیمی شما می‌باشم.

حضرت فرمود: «دروغ نگفته و نخواهم گفت. زمانی را می‌بینم که خالد، سردار لشکر گمراهان است و تو علمدار او هستی. سپس امام اشاره به باب الفیل نموده و گفت: از این در وارد مسجد می‌شوی و پرده پرچم تو به در مسجد گیر کرده و پاره خواهد شد.» سال‌ها از این موضوع گذشت و در زمان خلافت یزید، عبیداللّه زیاد والی کوفه شد. لشکر بزرگی را به جنگ و مقابله با امام حسین علیه السلام فرستاد. اکثر همان مردمی که آن روز در اطراف علی علیه السلام نشسته بودند و این خبر را شنیده بودند، در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بلند شد. خالد بن ولید عویطه، سردار لشکر گمراهی و ضلالت که عزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر را داشت، برای مانور و نمایش از باب الفیل وارد مسجد شد.

به هنگام ورود علمدار او، که حبیب بن عمار بوده، پرده پرچم او به در مسجد گرفت و پاره شد. آنگاه منافقین به حقیقت علم و صداقت امیرالمؤمنین علیه السلام پی بردند.

۵. تمامی نهج البلاغه حکایت از اخباری مثل غلبه مغول‌ها، سلطنت چنگیزخان،

۱- ممکن است هر دوی آن‌ها نیز در دو مجلس مختلف چنین سؤالی را پرسیده باشند.

ص: ۲۱۸

حالات خلفای جور و طرز رفتار با شیعیان را پیش بینی نموده که همه آن‌ها در صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید مفصلًا بیان شده است.

۶. علی علیه السلام به اهل کوفه خبر داد که به زودی معاویه بر آن‌ها چیره شده و آن‌ها را به سب و لعن امیرالمؤمنین وادار می کند. پس از شهادت امام علی علیه السلام، معاویه بر کوفه مستولی شدو مردم را به سب و لعن امیرالمؤمنین علیه السلام و تبری جستن از ایشان امر می کرد.

این کار تا هشتاد سال ادامه داشت و حتی در خطبه‌های نماز و منابر، ایشان را سب کرده و لعنت می‌فرستادند. تا این‌که در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز، این عمل قبیح ممنوع شد.

۷. قبل از وقوع جنگ نهروان که با خوارج اتفاق افتاد، امام خبر قتل تزمله، رئیس فرقه خوارج که معروف به ذوالثدیه بود را داد. ایشان فرمودند: که در این جنگ بیش از ده نفر نجات پیدا نمی کنند و بیش از ده نفر از مسلمانان کشته نمی‌شود. بعدها تمامی فرمایشات ایشان عیناً به وقوع پیوست.

۸. ابن اثیر در جلد چهارم اسد الغابهٔ نقل نموده: زمانی که عبد الرحمن بن ملجم مرادی به حضور امام علی علیه السلام رسید در حضور اصحاب، زبان به مدح آن حضرت گشود و با زبان شعر گفت: خداوند تو را به امامت خلق برگزیده، و تو بری و خالص از عیب و نقصی، تو صاحب جود و سخایی و .... جمیع اصحاب از کثرت علاقه ابن ملجم به امام علی علیه السلام و نیز از زبان شیوای او متعجب شده و انگشت حیرت به دهان گرفتند. ولی امام در پاسخ وی و با زبان شعر گفت: من تو را نصیحت می کنم که علناً و آشکارا از دوستان من باشی حال آن‌که از دشمنان من باشی. من زندگانی تو را می‌خواهم و تو مرگ و کشتن مرا می‌خواهی. تو ای غدّار ظاهر دوست، از قبیله مرادی هستی. عبد الرحمن گفت: مثل این‌که اسم مرا شنیده‌ای و از من خوشتان نمی‌آید. امام گفت: نه، به وضوح و آشکارا می‌بینم که تو قاتل منی و محاسنم را به خون سرم خضاب خواهی کرد. ابن ملجم گفت:

اگر چنین است پس دستور دهید تا مرا به قتل برسانند. حضار نیز چنین تقاضایی را نمودند. امام در پاسخ گفت: دینم اجازه قصاص قبل از جنایت را به من نمی‌دهد.

۹- فخر الدین طریحی نجفی در کتاب معروف «مجمع البحرین» که بیش از سیصد

ص: ۲۱۹

سال پیش تالیف شده است درباره لغت «کوکب» از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل می کند:

«این ستارگان که در آسمانند، شهرهایی هستند مثل شهرهای روی زمین.» (۱)

۱۰- نقل کرده‌اند: وقتی ریحانه رسول‌اللَّه امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، مردم گروه گروه بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد می‌شدند و به آن حضرت تبریک می گفتند. شخصی در میان جمعیت به ایشان گفت: یا رسول‌اللَّه! امروز از امام علی علیه السلام امر عجیبی دیدم. وقتی خواستیم برای تبریک خدمتتان برسیم، علی علیه السلام ما را منع کرد و گفت: یکصد و بیست هزار فرشته از آسمان نازل شده‌اند و در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌باشند. ما متعجب شدیم که علی علیه السلام چگونه از شمار این فرشتگان آگاه است. آیا شما به ایشان چیزی فرموده‌اید؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله تبسمی نموده، از علی علیه السلام پرسید: چگونه تعداد فرشتگان را شمردی؟ حضرت فرمود: ملائکی که بر شما وارد می‌شدند و سلام می کردند، هر کدام با زبانی و لغتی با شما صحبت می کردند. من آن لغت‌ها را شمردم و دیدم که با یکصد و بیست هزار لغت با شما صحبت کرده‌اند، پس آمار فرشتگان را دریافتم. آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا اباالحسن.» (۲)

سجده‌ی شیعیان بر مُهر و تربت

۱- مجمع البحرین، ج ۴، ص ۵۹؛ مستدرک البحار، ج ۹، ص ۲۰؛ شبهای پیشاور صص ۹۵۱ و ۹۵۸ «هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن الّتی فی الأرض».

۲- مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۳۳۱؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۱؛ شبهای پیشاور، ص ۹۶۱ «زادک اللَّه علماً و حلماً یا أبا الحسن».

ص:۲۲۰

پرسش: چرا شیعیان بر مهر و تربت سجده می کنند؟

پاسخ: بخاری در صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: جُعِلَت لی الأرضُ مسجداً وطهوراً؛ زمین سجدگاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است. (۱)

سجده کردن یعنی صورت روی زمین گذاردن، آن هم زمین پاک. لذا شیعیان به تاسی از پیغمبر خود که سجده بر زمین را واجب می‌دانند، بر زمین سجده می کنند.

به دلیل آن‌که اغلب خانه‌ها، منازل و مساجد، مفروش می‌باشد و دسترسی به زمین آسان نیست و از طرفی جمع کردن فرش‌ها در وقت نماز ممکن و مقدور نمی‌باشد، لذا شیعیان قطعاتی از زمین و خاک پاک را که مهر یا تربت نامیده می‌شود با خود همراه دارند تا برای سجده کردن به زحمت نیفتند. بنابراین شیعیان همواره مهری را به نیت قطعه‌ای از زمین همراه دارند تا بتوانند مطابق دستور قرآن مجید سجده نمایند. این قطعه از زمین، آن طور که مغرضان بر ضد شیعیان تبلیغ می کنند به نیت بت نمی‌باشد.

اخباری از اهل‌بیت طهارت رسیده است که سجده بر تربت پاک حسین که به خاک کربلا معروف است، موجب فضیلت بیشتر و ثواب زیادتر می‌شود. بدیهی است که سجده بر تربت کربلاـ مستحب است و واجب نیست. در مورد اهمیت خاک کربلاـ جلال‌الدین سیوطی در خصائص الکبری از ام سلمه و نیز عایشه نقل می کند: «دیدم حسین علیه السلام در آغوش جدش رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله نشسته است و خاک سرخ رنگی در دست آن حضرت می‌باشد. آن حضرت آن خاک را می‌بوسد و می گرید. ام سلمه پرسید یا رسول‌اللّه! این خاک چیست؟ ایشان فرمود: جبرئیل مرا خبر داده است که حسینم را در سرزمین عراق می کشند. این خاک را از آنجا برایم آورده است، و من بر مصایب حسینم گریه می کنم. سپس تربت را به‌ام سلمه داد و فرمود: چون دیدی این خاک به خون تبدیل

۱- کتاب الصلاهٔ، ص ۹۱.

شـد، پس بدان که حسـینم را کشـته‌اند. ام سـلمه آن خاک را در شـیشه‌ای نگاه داشت تا در ظهر روز عاشورای سال ۶۱ هجری، آن خاک به خون تبدیل شد و ام سلمه دریافت که حسین را به شهادت رسانده‌اند.»

بر این اسـاس، اعتقـاد شـیعیان که گرفته از نص قرآن و سـنت پیـامبر و توضـیحات ائمه معصومین (عترت پیـامبر و ثقل اصـغر) است، سجده بر وجه الارض است، یعنی خود زمین و هرچه مصداق زمین باشد، مانند سنگ بشرط آن‌که نظیر طلا و نقره (و سایر فلزات و سنگهای قیمتی) معـدنی نباشـد و چیزهایی که از زمین می‌رویـد، (بشـرط آن‌که خوراکی و پوشاکی نظیر پنبه نباشد). لذا بهتر اسـت سجده بر خاک کند و فرش و آسفالت (قیر) و نظایر آن‌ها چون از مواد معدنی است نمی‌توان بر آن سجده کرد.

سجده بر خاک کربلا (با حکمت‌هایی که ائمه فرموده‌اند) فضـیلت بیشتری دارد، چون شـهادت امام حسین نمونه کامل بندگی است و در کربلا سـر به خاک بندگی نهاد و در این راه خون او بر زمین ریخته شد. لذا سـجده بر خاک کربلا نه تنها شـرک نیست، بلکه توحید کامل است و سـجده برای امام حسـین نیست، سـجده بر بهترین خاک است برای خدا. اگر سـجده بر تربت امام حسین شرک باشـد، سـجده ملائکه بر خاک آدم هم شـرک است. در حالی‌که خداونـد هرگز دسـتور به شـرک نمی‌دهـد، بلکه به توحیـد کامل دسـتور می‌دهد. شیطان که ظرفیت توحید کامل را نداشت، سجده نکرد. لذا سجده ما، سجده بر خاک کاملترین خلیفه خدا در زمان خود و به امر خدا و برای خدا است.

شواهدی از فعل پیامبر و صحابه

مسـلم در صـحیح خود به سـند صـحیح از انس روایت کرده است که پیامبر صـلی الله علیه و آله قطعه حصیری داشت بنام خمره و بر آن نماز می‌خواند. (۱)

در سنن الکبری از جابر بن عبداللَّه انصاری نقل می‌کند: نماز ظهر را با پیامبر

۱- صحیح مسلم ۱، ص ۱۰۱؛ مجمع الزوائد ۲، ص ۵۷.

ص: ۲۲۲

می‌خواندم پس مشتی از سنگ ریزه و شن از زمین بر می‌داشتم، تا خنک شود و بر آن سجده می کردم. (۱)

در سنن بیهقی از صالح سبابی نقل می کند: پیامبر شخصی را در حال سجده کنار خود مشاهده فرمود که بر پیشانی خود دستاری بسته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله عمامه را از پیشانی وی کنار زد. (۲)

در همان کتاب از عیاض بن عبداللَّه قرشی نقل می کند: پیامبر خدا مردی را در حال سجده دید که بر گوشه عمامه خود سجده می کند پس با دست اشاره کرد دستار خود را بردار و به پیشانی او اشاره فرمود.

نافع می گوید: عبداللَّه بن عمر بن الخطاب به هنگام سجده دستار خود را برمی‌داشت تا پیشانی خود را بر زمین بگذارد. (۳)

اختلاف مذاهب چهارگانه با یکدیگر

۱- سنن الکبری ۲، ص ۴۳۹

۲- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

۳- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵

ص:۲۲۳

پرسش: آیا مذهب چهارگانه با یکدیگر اختلاف دارند؟ آیا هیچ یک از نظرات آن‌ها با نص قرآن مخالف است؟

پاسخ: یکی از اعمال مسلم آن در باب طهارت، وضو و غسل با آب مطلق و پاک می‌باشد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ؛ «چون برای اقامه نماز برخاستید پس صورت و دست هایتان را تا مرفق بشویید.» (۱) این آب باید پاک باشد و اگر یافت نشد، باید تیمم نمود. در سوره نسا آمده است: فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ؛ «چون آب نیابید پس با خاک پاک تیمم کنید و به صورت و دست‌هایتان مسح بکشید.» (۲) از این دو آیه استنباط می‌شود که برای نماز خواندن راه حل دیگری وجود ندارد. این حکم مورد اتفاق شیعیان، مالکی‌ها و شافعی‌ها می‌باشد. امام اعظم ابوحنیفه که غالب فتواهایش بر اساس قیاس است، حکم می‌دهد که اگر در سفر آب نیافتید، عمل غسل و وضو را می‌توان با نبیذ (آب خرما) انجام داد. این مطلب در صحیح بخاری نیز تأیید شده به طوری که بخاری در صحیح خود فصلی را با عنوان «لا یجوز الوضوء بالنبیذ ولا المسکر» دارد. امام فخر رازی نیز در جلد سوم تفسیر مفاتیح الغیب خود در ذیل آیه تیمم می‌گوید: «شافعی وضو با آب خرما را جایز نمی‌داند حال آن‌که ابوحنیفه آن را در سفر جایز می‌داند.» (۳) برخی دلیل ابوحنیفه را حدیثی از ابو زید مولی عمر بن حریت نقل می‌کنند که ابن مسعود در لیلة الجن با رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله بود و چون آب نداشتند حضرت فرمود: چون هم خرما و هم آب، پاک بوده است با همان آب خرمایی که داری می‌توانی

۱- مائده ۵: ۶

۲- سوره نسا ۴: آیه ۴۳.

۳- شبهای پیشاور، ص ۸۷۷ «قال الشافعی رحمه اللَّه لا یجوز الوضوء به نبیذ التمر و قال ابوحنیفه رحمه اللَّه‌یجوز ذلک فی السفر».

ص: ۲۲۴

وضو بگیری.

این حـدیث به چند دلیل باطل است. اولًا پیغمبر صـلی الله علیه و آله در لیلهٔ الجن تنها بوده و خود عبداللَّه بن مسـعود گفته است: در لیلـهٔ الجن احدی با رسول‌اللَّه صـلی الله علیه و آله نبود. ثانیاً لیلهٔ الجن در مکه و قبل از هجرت اتفاق افتاده و آیه تیمم در مدینه نازل شـده است. بنـابراین حتی در صورت درست بودن این حـدیث، این آیه ناسـخ آن می‌باشـد. ثالثاً ذهبی در میزان‌الاعتـدال این مرد را شناخته شده نمی‌داند و می‌گوید هیچ حدیث دیگری از او نقل نشده است.

در آیه دیگری از سوره مائده آمده است: وَامْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ؛ سر و پاهای خود را تا بر آمدگی پشت آن مسح کنید.» (۱) همین آیه نیز می‌فرماید:

فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ؛ «صورت و دست‌های خود را بشویید.» (۲) به دلیل وجود «واو عطف» باید ترتیب به همان جوری که در قرآن مجید آمده است، باشد. بدین ترتیب باید اول صورت و بعد دست‌ها شسـته شود. به همین دلیل، در دنباله آیه آمده است: ابتدا مسـح سـر و سـپس مسح پشت پاها وجوب پیدا می‌کند. لکن اکثر علمای اهل سـنت، فتوا به شسـتن تمام پا در وضو می‌دهند. جالب است که در مسافرت یا جایی که مشکل باشد، مسح بر جوراب یا کفش را مجاز می‌دانند که این عمل بر خلاف دستور و فتوای اول می‌باشـد. به دلیـل آن‌که در آنجـا می‌گوینـد: پاهـا را بایـد شـست و مسـح را بر آن جایز نمی‌داننـد. به طریق اولی مسـح بر کفش و جوراب نیز نباید کافی باشد. هیچ دلیل، حدیث، روایت و آیه‌ای وجود ندارد و معلوم نیست که چرا شسـتشوی پا را به مسح جوراب و کفش تنزل داده‌اند؟

در حالی که آیه شـریفه دلالت بر مسح دارد وَامْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ امام فخر رازی بیان می‌کند که امام احمد حنبل، اسحق، سفیان ثوری و اوزاعی فتوای جایز بودن مسح بر عمامه و کلاه را داده‌اند!

۱- مائده ۵: ۶.

۲- مائده ۵: ۶.

ص: ۲۲۵

بسیاری از فقهای اهل سنت، فرش‌های بافته شده از پشم، پنبه، ابریشم، چرم، آکرلیک، مشمع، موکت و کلًا هر آنچه که روی زمین پهن شده باشد را جزو زمین می‌دانند و سجده بر آن را مجاز می‌دانند. در صورتی که اگر از کارشناسان، متخصصان و دانشمندان پرسیده شود که آیا این موارد جزو زمین هستند؟ پاسخ منفی خواهند داد.

از این قبیل اختلافات بین فرق چهارگانه اهل سنت، بسیار دیده می‌شود و اصلًا به یکدیگر نیز هیچ اعتراضی نمی‌کنند. در حالی که برخی از این فتاوی بر خلاف نص صریح قرآن می‌باشد.

نماز تراویح چیست؟

ص:۲۲۶

پرسش: نماز تراویح چیست و در کجا تشریع شده است؟

پاسخ: نوافل شبهای ماه مبارك رمضان مورد قبول فریقین است و پیامبر فقط آن را به‌صورت فرادی می‌خوانده و امیرالمؤمنین و ائمه اهل‌بیت همگی آن را مانند بقیه نمازهای مستحبی به صورت فرادی می‌خواندند.

– طبق نقل بخاری عمر بن الخطاب دستور به جماعت داد و از کرده خود خشنود بود و می گفت «نعم البدعة هذه ...» (این چه بدعت خوبی است؟!) (۱)

– قسطلانی آن را تشریع عمر می‌داند عمر آن را با تعبیر بدعت آورد؛ چون پیامبر برای مردم جماعت خواندن نماز تراویح را بیان نکرده و درزمان ابوبکر نبوده است. (۲)

عینی: عمر تعبیر «بدعت» آورد؛ چون پیامبر جماعت را برای این نماز تشریع نکرد و در زمان ابوبکر هم نبود. (۳)

قلقشندی: عمر اولین کسی است که جماعت رمضان را تشریع کرد و آن در سال ۱۴ هجری بود. (۴)

– بیهقی چهار روایت از قول امیرالمؤمنین نقل می کند و خودش سند همه را ضعیف می‌شمرد که در آن‌ها امیرالمؤمنین نماز تراویح را تأیید کرده‌اند.

– ائمه شیعه همگی‌نماز تراویح را بدعت و جماعت نماز مستحبی را حرام دانسته‌اند. (۵)

– عبداللّه بن عمر بشدت از آن نهی می کرده است.

– در جواز به جماعت خواندن نوافل رمضان هیچ روایتی از پیامبر و اهل بیت پیامبر نرسیده است. (۶)

آیا شیعه حق است با این که در اقلیت است؟

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۴۲

۲- ارشاد الساری ج ۴، ص ۶۵۶

۳- عمده القاری، ج ۱۱، ص ۱۲۶

۴- مآثر الاناقة فی معالم الخلافه، ج ۲، ص ۳۳۷

۵- سرائر، ج ۳، ص ۶۳۹

۶- پاسخ به برخی شبهات- طبسی.

ص:۲۲۷

پرسش: آیا شیعه‌ای که در اقلیت است و پیروان اندکی دارد، می‌تواند بر حق باشد؟

پاسخ: آمارهای فعلی دنیا نشان می‌دهد که جمعیت دنیا بیش از ۶ میلیارد نفر است.

کل مسلمانان (شامل شیعیان و مذاهب چهارگانه شافعی، حنبلی، مالکی و حنفی و نیز وهابیون) حدود ۱/۵ میلیارد و جمعیت شیعیان به تنهایی حدود ۳۵۰ میلیون نفر می‌باشد.

بیش از ۲ میلیارد از جمعیت ۶ میلیاردی جهان در چین و هندوستان زندگی می‌کند که اکثریت قریب به اتفاق آنان بت پرست، گاو پرست و حتی شیطان پرست هستند.

اگر منطق سؤال فوق صحیح باشد بدان معنا است که می‌توان آن را تعمیم داده و پرسید: «اگر اسلام و دین محمد صلی الله علیه و آله بر حق است، پس چرا مسلمین در اقلیت هستند و اکثر مردم جهان آن را نپذیرفته‌اند؟»

در پاسخ به هر دو سؤال باید گفت: هرگز اکثریت، نشانه حقانیت نمی‌باشد و تعداد پیروان و طرفداران یک عقیده، موجب شناخت حق و باطل نمی‌شود. زیرا در این صورت هم شیعه، هم اسلام و هم توحید و نبوت را نمی‌توان بر حق دانست؟

استناد به قرآن مجید و بیان حدیثی از امام الموحدین علی علیه السلام پشتوانه این استدلال است. قرآن مجید در بسیاری از موارد به تعریف و تمجید اقلیت‌ها و نکوهش اکثریت پرداخته است. برای مثال در سوره اعراف می‌فرماید: وَلا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ؛ «اکثر آنان را شاکر و سپاسگزار نخواهی یافت.» (۱) در سوره انفال نیز می‌فرماید: إِنْ أَوْلِياؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ؛ «به جز پرهیزگاران کسی اولیای او نیست و البته اکثر آنان نمی‌دانند.» (۲) در سوره سبا نیز آمده است: وَقَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ؛ و اندکی از

۱- اعراف ۷: ۱۷

۲- انفال ۸: ۳۴

ص: ۲۲۸

بندگان من سپاسگزارند.» (۱)

بر اساس همین آیات است که امیر مؤمنان، در جریان جنگ جمل در پاسخ فردی که پرسید «چطور ممکن است این همه مخالفان تو که اکثریت را تشکیل می‌دهند بر باطل باشند؟» فرمود: «حق و باطل را با تعداد پیروان آن نمی‌توان شناخت. حق را بشناس، سپس اهل آن را خواهی شناخت. باطل را بشناس، آنگاه اهل آن را خواهی شناخت.» (۲)

از سوی دیگر، یکی از منابع فقه، اجماع است. اجماع، عبارت است از اتفاق نظر تمامی مسلمین جهان بر انجام امری. در این اصل، یک نکته مهم نهفته است که اقلیت خواص مسلمین، باید همراه و همگام با اکثریت باشند تا اجماع حاصل شود. در غیر این صورت اجماع حاصل نمی‌شود و اکثریت به وقوع می‌پیوندد. البته واضح است که تفاوت اکثریت و اجماع در همین است. لذا می‌توان استنباط نمود که در اینجا اقلیت، ممکن است بر حق باشد در حالی که اکثریت نظر دیگری دارند.

به همین جهت است که اکثریت، جزو منابع فقه به حساب نیامده و از اجماع به عنوان منابع فقه یاد شده است.

دلایل مؤمن بودن ابوطالب

۱- سبأ ۳۴: ۳۶.

۲- الانساب الاشراف، ص ۲۳۸ «إنّ الحقّ والباطل لا يعرفان بأقدار الرّجال. اعرف الحق تعرف أهله، اعرف الباطل تعرف أهله».

ص:۲۲۹

پرسش: آیا ابوطالب مؤمن بوده است؟ به چه دلیل؟!

پاسخ:

۱. اصبغ ابن نباته که از روات مورد وثوق اهل سنت است از امیرالمؤمنین نقل می‌کند:

به‌خدا قسم پدرم ابوطالب و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز بت را عبادت نکردند.

۲. خطبه عقد پیامبر و حضرت خدیجه را که حضرت ابوطالب انشاء کرد، حکایت بر اعتقاد به‌توحید و نبوت ابراهیم و اسماعیل دارد «الحمد للّه‌الذی جعلنا من ذریهٔ ابراهیم ...»

۳. سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب روایت کرده که ابوطالب به فرزندش علی علیه السلام دستور داد همواره پشتیبان و کمک و یاری دهنده «پیامبر» باش. در نتیجه، اولًا اقرار به پیامبری پیامبر کرده است. ثانیاً به فرزندش دستور داده از پیامبر پشتیبانی کند.

۴. جریان دفاع از پیامبر در شعب: اگر کسی به پیامبر ایمان نداشته باشد، این چنین تا پای جان از پیامبر دفاع می‌کند. مگر بقیه عموهای پیامبر چنین دفاعی از پیامبر داشتند؟! هیچ کس به اندازه ابوطالب از پیامبر دفاع نکرد.

۵. به فرزندش جعفر طیار دستور داد به او ایمان بیاور، پشت سر پیامبر نماز بگزار.

جعفر هم ایمان آورد و نماز گزارد و این اشعار را ابوطالب سرود که دلیل بر ایمان اوست:

إن علیاً و جعفراً ثقتی عند ملم الزمان و النوب

لا تخذلا و انصرا ابن عمّکما أخی لأمّی من بینهم و أبی

و اللّه لا أخذل النّبی و لا یخذله من بنی ذو حسب

علی و جعفر مورد وثوق من هستند، در روزهای سخت و گرفتاری‌ها پشتیبان من هستند، وانگذارید پسر عم خود را یاری نمایید، پسر برادر پدر و مادری من، به خدا دست از یاری پیامبر بر نمی‌دارم، پیامبری که دارای حسب و نسب است.

در این اشعار: ۱. دوبار اقرار به پیامبری پیامبر نموده، ۲. بهترین فرزندانش را به پشتیبانی او واداشته، ۳. اعلام پشتیبانی شدید از پیامبر نموده، ۴. اقرار به توحید هم در قسم اوست به بت‌ها قسم نخورده است؛ دیوان ابوطالب پر از اشعار توحیدی است.

۶. پیامبر بعد از وفات او گریه شدیدی کرد و به امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد او را چون بقیه مؤمنین کفن و دفن کنند و مدتی از خانه بیرون نمی‌آمد و برای او استغفار می‌کرد. اگر مشرک بود پیامبر با إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ (۱)

برای او استغفار می‌کرد؟! (۲)

۷. برای دفاع از پیامبر ایمان خود را ظاهر نکرد تا بتواند در میان مشرکین از پیامبر دفاع کند و لذا تا وفات کرد خداوند به پیامبر دستور داد که از مکه خارج شو که دیگر ابی‌طالب نیست که از تو دفاع کند و او هجرت کرد.

دلایل علاقمندی و شیفتگی مردم به علی (ع)

۱- نساء ۴: ۱۱۶.

۲- طبقات محمّد ابن سعد، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، الاسلام فی العم وآباء، محمّد بن سیّد رسول برزنجی، خواص الامه، سبط ابن جوزی، تاریخ دمشق- ابن عساکر.

ص:۲۳۰

ص:۲۳۱

پرسش: چرا مردم شیفته و دلباخته علی ابن ابی‌طالب علیه السلام هستند؟

پاسخ: ابن هجر از علمای اهل سنت چهل حدیث در فضائل امیرالمؤمنین انتخاب کرده و در کتاب «صواعق محرقه» نقل کرده. در حدیث ۱۷ به نقل از پیامبر روایت شده:

هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته، هر که مرا دوست دارد خدا را دوست دارد، کسی که علی را دشمن بدارد با من دشمنی کرده و هر که با من دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است.

او در حدیث ۸ می‌گوید: مرا به‌جز مؤمنین دوست ندارند و به‌جز منافقین با من دشمن نیستند.

در حدیث نهم که حدیث مدینه است، پیامبر فرمود: من شهر علمم و علی درب آن شهر، هر کس بخواهد به آن وارد شود باید به‌جانب در رود. این احادیث به‌خاطر فضایلی است که خداوند به امیرالمؤمنین عطا فرموده است. فضایل و کمالات امیرالمؤمنین نه تنها به شهادت پیامبر در هیچ یک از صحابه وجود نداشته، بلکه به شهادت دوست و دشمن در بزرگان عالم بی‌نظیر بوده است و البته انسان‌ها فطرتاً شیفته کمالات هستند.

انسان‌ها فطرتاً عدالت را دوست دارند هر چند در عمل تحمل آن را کمتر دارند، ولی به عدالت گستران عشق می‌ورزند.

امیرالمؤمنین شخصیتی است که دشمن بزرگ آن حضرت یعنی معاویه در مقابل کمالات آن حضرت سر خضوع فرود آورده و بعد از شهادت ایشان گفته است: «مادر دهر عقیم است که فرزندی چون فرزند ابوطالب بزاید.»

- از نظر علم: امیرالمؤمنین باب علم پیامبر است و عالم به ظاهر و باطن اولین و آخرین است و دشمنان همه اقرار کرده‌اند.

- از نظر شجاعت: حرف اول در جبهه‌های جهاد می‌زده و پیامبر به‌فرمان الهی فرماندهی را به امیرالمؤمنین می‌سپرده است.

ص: ۲۳۲

- از نظر ایثار: در لیلهٔ المبیت در شب هجرت به‌جای پیامبر خوابید و جان خود را سپر بلای جان پیامبر قرار داد.

- از نظر صبر: هنگامی که به خانه‌اش حمله شد، به‌خاطر حفظ اسلام در عین قدرت صبر پیشه کرد و شمشیر نکشید.

- از نظر کمک به فقرا: آیات زیادی چون آیه اطعام و ولایت و ... در شأن ایشان نازل شد.

- از نظر تقوی: هرگز سیاست بازی را بر اصول ترجیح نداد و هرگز از اصول عدول نکرد.

- از نظر خلوص: خالصاً لوجه اللّه ... اطعام می‌کرد إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ آیه ۹ دهر).

جهاد می‌کرد، از حق خود می‌گذشت، خلافت می‌کرد، هدفش فقط جلب رضایت خدا بود (بقره ۲۰۷ و ۲۶۵).

- از نظر زهد: هرگز یک وعده غذای کامل با یک خورشت آن هم نمک نخورد! و دنیا را سه طلاقه کرد.

- ... و در هر کمالی هیچ مانندی نداشت که با او مقایسه شود.

بنابراین چنانچه فضایل امیرالمؤمنین حتی بدون ذکر نام برای هر انسانی گفته شود، شیفته آن حضرت می‌شود.

علاوه بر کمالاتی نظیر شجاعت، علم، فصاحت و سایر خصلت‌های حمیده‌ای که پروردگار عالم به امام علیه السلام عنایت فرموده است، و هر کدام به تنهایی می‌تواند دلیلی بر محبوبیت آن بزرگوار باشد؛ پاسخ این سؤال نیازمند مقدمه مختصری است که در زیر بدان اشاره می‌شود:

اکثر مردم در این دنیا چنین می‌پندارند که: حق آن‌ها ضایع گشته و آنچه بهره آن‌ها بوده است، دیگران غصب نموده‌اند.

اکثر کسانی که استحقاق مقام و منصبی را دارند، از آنچه که شایسته آن‌ها است محرومند.

ص: ۲۳۳

چه بسا عالمانی که از متاع دنیا بهره‌ای نبرده، و در کنار خود جاهلی را می‌بینند که از تمام امکانات زندگی بهره‌مند است.

چه بسیارند شجاعانی که در میدان‌های نبرد، دلاوری‌هایی از خود نشان داده و جان‌فشانی‌ها نموده‌اند؛ ولی در میدان زندگی از امکانات اولیه زندگی بی‌بهره و محرومند. در حالی که افراد بزدل و ترسو را که از سایه آن شجاعان، در هراسند، می‌بیند که مالک بخش عظیمی از دنیا گشته و مال و منال بسیار فراهم آورده‌اند.

چه بسا افراد عاقل و با کیاست و مدبر که روزگار را به سختی می‌گذرانند، در حالی که ابلهانی را می‌توان دید که گویی زر و سیم از آسمان و زمین بر ایشان می‌بارد.

چه بسیار افراد مؤمنی که از روی اخلاص، در راه بندگی حق گام نهاده و عمر خویش را صرف طاعت و عبادت حق تعالی نموده‌اند؛ ولی محرومیت‌ها و تنگناهای زندگی از هر سو آن‌ها را احاطه نموده است. حال آن‌که افراد لا ابالی را می‌بینند که از زندگی مرفهی برخوردارند.

چه بسیارند افرادی که به خاطر نبوغ، کیاست و تدبیر خویش استحقاق نعمت‌ها و مزایای زندگی را دارند، ولی به دیگران، یعنی: کسانی که از خصایل ذاتی محرومند، محتاج گشته و مجبور به خضوع و خشوع در برابر آن‌ها می‌گردند.

از این افراد که بگذریم در میان صاحبان حرفه و فن به همین منوال است.

آنان که از همه ماهرتر و کارآیی بیشتری دارند، نوعاً با مشقت و سختی‌های بسیار روبرو بوده و زندگی را به سختی می‌گذرانند، در حالی که افرادی که شاگرد آن‌ها نیز نمی‌توانند باشند، بازارشان گرم و روزگارشان به سامان است.

علاوه بر این‌ها چون توده مردم، ناز و نعمت اهل دنیا و زرق و برق زندگی آن‌ها را از یک طرف، و محرومیت و بیچارگی خویش را از طرف دیگر مشاهده می‌کنند، عموماً نسبت به دنیا دچار کینه و بغضند، و چنین احساس می‌کنند که حق آن‌ها ضایع گشته و ثمره کار و کوشش آن‌ها در سفره اغنیا و ثروتمندان گرد آمده است.

پس از بیان این مقدمه باید دانست که علی علیه السلام، نه فقط ذی حقی بود که از حقش محروم گشت، بلکه پیشوای محرومین و سید و بزرگ کسانی است که حقشان ضایع گشته

ص: ۲۳۴

است. بـدیهی است افرادی که احساس می‌کننـد حق شان پایمال گشـته و متحمل ذلت و خواری شده‌انـد، هوادار یکـدیگر بوده و به دلیل مصـیبتی که به آن‌ها رسیده و ظلمی که بر آن‌ها رفته است، درد مشترکی را احساس می‌کنند و بر علیه کسانی که حقوق آن‌ها را پایمال کرده‌اند، یک دست و یک صدا شوند.

حـال بایـد گفت: وقتی این محرومین که جملگی در یـک سـطح قرار دارنـد، نسـبت به هم این چنین همـدلی داشـته و هر کـدام غم دیگری را غم خود می‌داننـد، نسبت به بزرگ مردی والاـ مقـام که تمـام فضایل عالی انسانی را دارا بوده، و مراتب والای شـرافت و کرامت را از آن خود سـاخته است، و با وجود همه این خصوصـیات، آن چنان مظلوم واقع گشـته که او را مظلوم عالم می‌داننـد، چه احساس و قضاوتی باید داشته باشند؟!

علی علیه السـلام مردی بود که دنیا تلخی‌های بسیاری به او چشانید. مصیبت از پی مصیبت و اندوه پس از اندوه به ایشان روی آورد و در طول زنـدگی خویش، هم از بیگانه و هم از آشـنا، نامردمی‌ها دیده است. کسانی که اصـلًا قابل قیاس با وی نبوده‌اند را بر خود مسلط دیده و بر علی علیه السلام، فرزندان و عشیره‌اش حکومت نموده و مسلط شدند.

حتی کسانی که خود، پای بنـد دین و مذهب نبوده‌اند او را سب نموده و کافر و بی‌نماز می‌خواندند. سـرانجام نیز این انسان بزرگوار و شـریف را در محراب عبادت به شهادت رساندند. پس از او فرزندانش یکی یکی به تیغ ستم کشته شده و حریم او به اسارت رفته، نوادگـان و عموزادگـانش از هر سوی تحت تعقیب قرار گرفتنـد و در هر کجـا که به چنگ افتادنـد: قتل، حبس، شـکنجه و آزار در انتظارشـان بـود. بـا این‌کـه فضـل و زهـد، عبـادت وجـود، شـهامت و بزرگـواری و انتفـاع خلـق از او و فرزنـدانش بر احـدی- حـتی دشمنانش- پوشیده نیست.

آیا می‌شود بشـریت خود را به چنین شخصی وابسته نداند؟ آیا می‌شود دلها واله و شیدای او نبوده و در راه عشق و محبت او، از همه چیز خـویش نگـذرد؟ آیـا انسان‌هـا می‌تواننـد خـود را یـار و یـاور این مظلـوم ندانسـته و به خـاطر ظلم و سـتمی که بر او رفته است، خشمگین نباشند؟ این معنا ریشه در جان انسان‌ها دارد و یک امر کاملًا فطری و طبیعی است.

ص: ۲۳۵

حال فرض کنید: اگر جمعی کنار دریا ایستاده باشند و فردی که به شنا وارد نیست، در آب افتد و طعمه امواج دریا شود، تمام کسانی که ناظر این صحنه هستند، حد اقل بر او دل می‌سوزانند و بعضی هم برای نجات آن غریق، خود را به آب می‌افکنند و خود را با خطر هم‌آغوش می‌سازند. حال آن‌که در آن لحظه چشم داشت و توقع مزد و پاداش دنیوی و یا حتی اجر و ثواب اخروی را هم ندارند. چه بسا که برخی از آن‌ها در اعتقاد به خدا و قیامت سست باشند و یا حتی اعتقاد نداشته باشند؛ ولی همان رحم و عطوفت ذاتی که انسان‌ها نسبت به هم دارند، آن‌ها را به این کار وا می‌دارد.

همین طور است اگر حاکمی ستمگر بر مردم شهری مسلط شود و آن‌ها را به انواع عقوبت‌ها معذب سازد، نوعی همدلی و همبستگی بین آن مردم پیدا می‌شود و همگی برای رفع ظلم و ستم متحد می‌شوند، و غم دیگران را غم خود می‌پندارند. حال اگر فردی شریف و جلیل القدر، که نزد همه آن‌ها محترم است بیش از دیگران مورد ظلم و آزار حاکم قرار گیرد، اموال و دارایی اش به یغما رود، همسر عفیفه‌اش مورد ضرب و شتم قرار گیرد، فرزندان و بستگانش به قتل رسیده و تحت تعقیب باشند، اینان بیشتر دور او را گرفته و هر چه ظلم و ستم بر او بیشتر شود گرایش مردم نسبت به او بیشتر خواهد شد؛ زیرا فطرت انسان‌ها این امر را ایجاب می‌کند و علی علیه السلام مصداق چنین فرد محبوبی است. (۱)

دوستی علی، ملاک پاکی نطفه

ابوبکر می‌گوید: پیامبر را در خیمه با علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دیدم، فرمود: ای جماعت مسلمانان، من در صلح و مسالمت با کسی هستم که با اهل خیمه در صلح باشد و با کسی که با آن‌ها در جنگ باشد در جنگم. دوست دارم کسی را که آن‌ها را دوست داشته باشد. دوست نمی‌دارد آن‌ها را مگر حلال زاده و دشمنی نمی‌کند با آنان

۱- این مطالب از شرح خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید گرفته شده است.

ص: ۲۳۶

مگر حرامزاده. (۱)

احمد بن حنبل و شافعی از مالك بن انس نقل می‌کنند: ما اولاد حرامزاده را از راه بغض علی می‌شناسیم. (۲)

گفتن حی علی خیر العمل در اذان

۱- الریاض النضر، حافظ محب الدین طبری، ج ۲ ص ۱۸۹؛ الغدیر ۴ ص ۳۲۳.

۲- اسنی المطالب ص ۸؛ نهایهٔ ابن الاثیر، ج ۱ ص ۱۱۸؛ الغدیر ۴ ص ۳۲۲.

ص:۲۳۷

پرسش: آیا «حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ» جزو اذان بوده و یا کسی از صحابه و تابعین این جمله را در اذان آورده است؟

پاسخ:

ابن حزم در کتاب «المحلی»، طبق روایت صحیح از عبداللَّه ابن عمر و ابو امامهٔ بن سهل بن حنیف نقل می‌کند (حتّی پس از حذف این جمله از اذان) اینان این جمله را در اذان خود می‌آورده‌اند. (۱)

- حسن بن یحیی بن الجعد و زید بن ارقم و شافعی در یکی از دو قول خود این جمله را ذکر کرده‌اند. (۲)

- بیهقی روایتی از امام علی بن الحسین نقل می‌کند که ایشان این جمله را می‌آورده و فرموده جزء اذان است. (۳)

- بیهقی در سنن الکبری به روایت صحیح از عبداللَّه بن عمر نقل کرده که او این جمله را در اذان می‌آورده است. (۴)

- تثویب که جایگزین «حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ» شده در یک خواب نقل شده است. (۵)

شوکانی در نیل الاوطار می‌گوید که شافعی از یکی از دو قولش گفته که حذف آن بدعت است.

ودر کتاب «بحر» گفته این (جایگزینی) را عمر ایجادکرده وفرزندش‌عبداللَّه بن عمر

۱- المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰

۲- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۹، ط دار الجیل بیروت.

۳- السنن الکبری، ج ۱، ص ۶۲۴

۴- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۹

۵- همان مأخذ.

ص: ۲۳۸

گفته بدعت است. (۱)

شوکانی از علمای اهل سنّت در کتاب مذکور می‌گوید هنگامی که حضرت علی علیه السلام تثویب در اذان «الصلاة خیر من النوم» را شنید فرمود «چیزی که جزو اذان نیست به آن اضافه نکنید.»

گفتن أشهد أن عليّاً ولیّ اللّه در اذان

۱- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۸.

ص:۲۳۹

پرسش: آیا «أشهد أنَّ علیاً ولیّ اللّه» جزء اذان است؟

پاسخ: خیر، شیعه آن را جزو اذان نمی‌داند و هر کس آن را به‌قصد اجزای اذان بخواند از نظر علمای شیعه بدعت و تشریع است و فقط آن را به‌عنوان ذکر مستحب دانسته‌اند. (۱)

گفتن الصلاهٔ خیر من النوم در اذان صبح

۱- شبهای پیشاور، ۸۲۳.

ص:۲۴۰

پرسش: آیا عبارت «الصلاةُ خیرٌ من النوم» جزء اذان بوده یا بعد از آن به آن اضافه شده است؟

پاسخ:

۱. در نیل الاوطار به روایت صحیح محمد بن اسحاق نقل می‌کند که در اذان نبوده است. (۱)

۲. از سعید بن مسیب در همین منبع نقل می‌کند، این کلمه در صلاهٔ فجر اضافه شده است.

۳. مالك در «موطأ» تصریح می‌کند که این عبارت به امر عمر بن الخطاب به اذان صبح اضافه شده است. او می‌گوید مؤذن نزد عمر آمد تا داخل شدن وقت نماز صبح را به او خبر دهد. ولی او را خفته یافت، لذا فریاد بر آورد: الصلاهٔ خیر من النوم، نماز از خوابیدن بهتر است، عمر دستور داد تا این جمله را در اذان صبح قرار دهند. (۲)

۴. شافعی آنرا مکروه و بدعت می‌داند و شوکانی می‌گوید: اگر جزو اذان بود حضرت علی علیه السلام و عبداللَّه بن عمر و طاووس به آن اعتراض نمی‌کردند. (۳)

۵. ابن جریح از عمر بن فحص نقل می‌کند که سعد نخستین کسی بود که در خلافت عمر این جمله را در اذان گفت. (۴)

۶. ابن جز م می‌گوید: ما این جمله را نمی‌گوییم چون در زمان رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله نبوده است. (۵)

منابع

۱- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۷

۲- الموطأ مالك، ج ۱، ص ۷۳

۳- نیل الاوطار، ج ۲، ص ۳۸

۴- مصنف عبد الرزاق ج ۱، ص ۴۷۴

۵- المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰

ص:۲۴۱

۱- احادیث ام المؤمنین عایشه، السید مرتضی العسکری.

۲- احیاء العلوم الدین، ابو حامد محمد بن محمد الغزالی (ف ۵۰۵ ق.)، صحح باشراف عبد العزیز عز الدین السیروان، دار القلم، بیروت.

۳- اختیار معرفهٔ الرجال (رجال الکشی)، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ق.)، صححه وعلق علیه وقدم له حسن المصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.

۴- اصول الکافی: محمد بن یعقوب کلینی، دفتر نشر فرهنگ اهل البیت وط نظم السلطنهٔ، ۱۳۱۱.

۵- اضواء الصحیحین، شیخ محمد صادق. النجمی، موسسه المعارف الاسلامیه، قم.

۶- افحام الاعدا والخصوم، سید ناصر حسین موسوی هندی، مکتبهٔ النینوی الحدیثه.

۷- الاستیعاب فی معرفهٔ الاصحاب، ابن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی، مصطفی محمد، مصر ۱۳۸۵ و ط کلیات الازهریه، ۱۳۹۶.

۸- الامالی، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ف ۴۶۰ ق.)، قدم له السید محمد صادق. بحر العلوم، المطبعهٔ الحیدریهٔ، النجف.

۹- الامالی، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (الصدوق.) (ف ۳۸۱ ق.)، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۱۰- الامالی، ابوعبداللّه محمد بن النعمان البغدادی (المفید) (ف ۴۱۳ ق.)، منشورات جماعهٔ المدرسین قم، ۱۴۰۳ ق.

۱۱- الامام علی بن ابی‌طالب علیه السلام، عبد الفتاح عبد المقصود، بیروت، منشورات مکتبهٔ العرفان، ترجمه فارسی:

ص: ۲۴۲

سید محمد مهدی جعفری، تهران شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۱ ش.

۱۲- الامامهٔ والسیاسهٔ، ابو محمد عبداللّه بن مسلم ابن قتیبهٔ، تحقیق محمد الزینی، مؤسسهٔ الحلبی و شرکاه، ط دار المعرفهٔ، بیروت.

۱۳- الامامهٔ والتبصره، ابن بابویه قمی.

۱۴- البدایهٔ والنهایهٔ: ابو الفدا ابن کثیر الدمشقی، مکتبهٔ المعارف، بیروت ۱۹۹۶ م.

۱۵- البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی (ف ۱۱۰۷ ق.)، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.

۱۶- التاریخ الکبیر، ابو عبداللّه محمد بن اسماعیل البخاری، دار الفکر، بیروت، لبنان، ۱۴۰۷ ق.

۱۷- التحفهٔ السنیه، سید عبداللّه جزایری.

۱۸- الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین عبد الرحمن، بن ابی‌بکر السیوطی (ف ۹۱۱ ق.)، الطبعه الاولی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

۱۹- الحدائق الناضرهٔ، المحقق البحرانی.

۲۰- الخصال، شیخ صدوق.، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۳ ق.، قم، ایران.

۲۱- الخلاف، الشیخ الطوسی.

۲۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، عبد الرحمن بن ابی‌بکر السیوطی، المکتبهٔ الاسلامی و الجعفری و غیر هما، تهران.

۲۳- الدرجات الرفیعه، السید علی ابن معصومخان، انتشارات بصیرتی، ۱۳۹۷ ق.، قم، ایران.

۲۴- السنن الکبری: ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، حیدر آباد دکن ۱۳۵۲.

۲۵- السیده فاطمه الزهرا، البیرمی.

۲۶- السیرهٔ النبویه، واخبار الخلفاء ابو حاتم محمد بن حبان ابن احمد البستی التمیمی (ت ۳۵۴ ق.)، صححه وعلق علیه السید عزیز بک و جماعهٔ من العلماء، الطبعه الاولی، مؤسسه الکتب الثقافیه، بیروت، ۱۴۰۷ ق.

۲۷- الشیعه فی احادیث الفریقین، ص ۱۲۸ به نقل از مناقب، ص ۲۲۶.

۲۸- الصحیح من السیرهٔ النبی الاعظم، جعفر مرتضی العاملی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۰ ق.

۲۹- الصراهٔ المستقیم الی مستحقی التقدیم، بیاضی عاملی (۸۷۷ ق.)، تهران، المکتبهٔ المرتضویهٔ، ۱۳۸۴ ق.

۳۰- الصوارم المهرقهٔ، الشهید نوراللّه التستری.

۳۱- الصواعق المحرقهٔ فی الرد علی اهل البدع والزندقهٔ، احمد بن محمد بن حجر الهیتمی (ف ۹۷۴ ق.)،

ص: ۲۴۳

تخریج عبد الوهاب بن اللطیف، الطبعهٔ الثانیهٔ، مکتبه القاهره، ۱۳۸۵ ق.

۳۲- العمدهٔ، ابن بطریق، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.، قم، ایران.

۳۳- الغارات، ابو اسحاق. ابراهیم بن محمد الکوفی المعروف بابن هلال الثقفی (ت ۲۸۳ ق.)، حققه وعلق علیه السید عبد الزهراء الحسینی الخطیب، الطبعهٔ الاولی، دار الاضواء، بیروت ۱۴۰۷ ق.

۳۴- الغدیر فی الکتاب والسنّهٔ، والادب العلامهٔ الامینی، مکتبهٔ الامام أمیرالمؤمنین.

۳۵- الفایق فی غریب الحدیث، جاراللّه زمخشری، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت.

۳۶- الفصول المهمهٔ: فی معرفهٔ الائمّهٔ ابن صباغ المالکی، (ت ۸۵۵) حققه سامی القرمزی، دار الحدیث، ۱۴۲۲.

۳۷- القصائد والعلویات، ابن ابی‌الحدید، چاپ الاعلمی، بیروت.

۳۸- الکافئه، شیخ مفید، دار المفید. بیروت، لبنان.

۳۹- الکامل فی التاریخ، ابو الحسن علی بن ابی‌الکرم (ابن اثیر) دار الفکر، بیروت ۱۳۷۴.

۴۰- اللمعهٔ البیضاء، التبریزی الانصاری.

۴۱- المباهله، سید عبداللّه الحسینی، مکتبهٔ النجاح.

۴۲- المزار، شهید اول.

۴۳- المستدرک علی الصحیحین، ابو عبداللّه بن عبداللّه الحاکم نیسابوری (ف ۱۴۰۵ ق.)، دار المعرفهٔ، بیروت.

۴۴- المصنف فی الاحادیث والاثار، ابوبکر عبداللّه بن محمد ابن ابی‌شیبه (ت ۲۳۵ ق.)، تحقیق و تعلیق:

سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.

۴۵- المصنف، عبد الرزاق. صنعانی (۲۱۱ ق.)، تصحیح و تخریج: حبیب عبد الرحمن اعظمی، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۳۹۰ ق.

۴۶- المعجم الاوسط، الطبرانی

۴۷- المعجم الکبیر، ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی (ت ۳۶۰ ق.)، حققه و خرج احادیثه حمدی عبد المجید السفلی، الطبعه الثانیه، مکتبه ابن تیمیه، القاهره، ۱۴۰۴ ق.

۴۸- المعیار والموازنه، ابو جعفر الاسکافی، تحقیق: محمد باقر محمودی، بیروت، ۱۴۰۲ ق.

۴۹- المغنی فی ابواب التوحید والعدل، قاضی عبد الجبار، ابو الحسن الاسد آبادی، تحقیق: الدکتور عبد الحلیم محمود، الدکتور سلیمان دنیا، مراجعه الدکتور ابراهیم مدکور، باشراف الدکتور طه حسین، الدار المصریه للتالیف والترجمه.

ص: ۲۴۴

۵۰- المفردات (مفردات غریب القرآن)، راغب اصفهانی، مصطفی البابی الحلبی، ۱۳۸۱ ق.، مصر.

۵۱- المناظرات فی الامامه، الشیخ عبداللّه الحسن.

۵۲- المناقب، ابو امؤید الموفق بن احمد الحنفی المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمی) (ت ۵۶۸ ق.)، قدم له محمد رضا الموسوی الخراسان، مکتبهٔ نینوی الحدیثهٔ، طهران.

۵۳- الموضوعات، ابن الجوزی (۵۷ ق.)، تحقیق: عبد الرحمن محمد عثمان، مدینه، المکتبهٔ السلفیهٔ، ۱۳۸۶.

۵۴- الموطا، ابو عبداللّه مالک بن انس (ت ۱۷۹ ق.) (همراه تنویر الحوالک)، دار احیاء الکتب العربیه، مصر.

۵۵- النص والاجتهاد: السید عبد الحسین شرف الدین الموسوی، مطبعهٔ سید الشهدا، قم ۱۴۰۴.

۵۶- النهایه فی غریب الحدیث والاثر، مبارک بن محمد بن اثیر جر، دار الاحیاء الکتب العربیهٔ، قاهره.

۵۷- انساب الاشراف، بلاذری، تحقیق محمودی، موسسهٔ الاعلمی، بیروت، لبنان.

۵۸- بحار الانوار الجامعهٔ لدرر اخبار الائمهٔ الاطهار: محمد باقر مجلسی، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳.

۵۹- بحرانی در غایه المرام

۶۰- تاریخ بغداد او مدینهٔ السلام، ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، دار الکتب العلمیهٔ، بیروت.

۶۱- تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)، ابو جعفر محمد بن جریر الطبری (ت ۳۱۰ ق.)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الطبعه الرابعه، دار المعارف، القاهره، ۱۹۷۹ م.

۶۲- تاریخ مدینهٔ دمشق، تراجم النساء، ابوالقاسم علی ابن الحسن المعروف بابن عساکر (ت ۵۷۱ ق.)، تحقیق سکینهٔ الشهابی، الطبعهٔ الاولی، دار الفکر، دمشق، ۱۹۸۲ ق.

۶۳- تاریخ یعقوبی، احمد ابن ابی‌یعقوب بن جعفر بن واضح الیعقوبی (ت ۲۸۴ ق.)، دار صادر، بیروت.

۶۴- تاویل الآیات الظاهرهٔ، سید شرف الدین استر آبادی، چ امیر، ۱۴۰۷ ق.، قم، ایران.

۶۵- تحف العقول عن آل الرسول، ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبهٔ الحرانی (قرن چهارم)، مکتبهٔ بصیرتی، قم، ۱۳۹۴ ق.

۶۶- تذکرهٔ الموضوعات، محمد طاهر بن الهندی الفتنی.

۶۷- ترجمان حیات امام علی، ترجمه شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۰.

۶۸- ترجمه الامام الحسین و مقتله من الطبقات الکبری، ابو عبداللّه محمد بن سعد (ت ۲۳۰ ق.)، تحقیق السید عبد العزیز الطباطبایی، الطبعهٔ الاولی، مؤسسهٔ آل البیت لاحیاء الثرات، قم، ۱۳۱۵ ق.

۶۹- تفسیر الصافی (کتاب الصافی فی تفسیر القرآن)، محمد بن المرتضی المدعو ملا محسن الفیض الکاشانی (ف ۱۰۹۱ ق.)، تصحیح حسن الحسینی اللواسانی النجفی، الطبعهٔ الخامسهٔ، المکتبهٔ الاسلامیهٔ،

ص: ۲۴۵

تهران، ۱۳۵۶ ش.

۷۰- تفسیر العیاشی، ابو النضر محمد بن مسعود السلمی العیاشی (ت ۳۲۰ ق.)، تحقیق هاشم الرسولی المحلاتی، المکتبهٔ العلمیهٔ الاسلامیهٔ، تهران.

۷۱- تفسیر القرآن العظیم، ابو الفدا ابن کثیر الدمشقی، دار المعرفهٔ، بیروت

۷۲- تفسیر القرطبی، القریبی، مؤسسهٔ التاریخ العربی، بیروت.

۷۳- تفسیر المیزان (المیزان فی تفسیر القرآن)، السید محمد حسین الطباطبایی (ف ۱۳۶۰ ق.)، دار الکتاب الاسلامی، قم ۱۳۹۳ ق.

۷۴- تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعهٔ العروسی الحویزی (ت ۱۱۱۲ ق.)، صححه و علق علیه و اشرف علی طبعه هاشم الرسولی المحلاتی، دار الکتب العلمیهٔ، قم.

۷۵- تنبیه الغافلین، السید تحسین آل شبیب، مرکز الغدیر.

۷۶- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ابو حجاج یوسف المزی (۷۴۲ ق.)، تحقیق: بشار عواد، بیروت، موسسهٔ الرسالهٔ، ۱۴۰۸ ق.

۷۷- جامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی‌بکر السیوطی (ف ۹۱۱ ق.)، الطبعه الاولی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق.

۷۸- جلوه‌هایی از عدالت مولود کعبه، نیرالسادات صانعی، تهران، انتشارات اندیشمند، ۱۳۷۹.

۷۹- جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ابن الدمشقی.

۸۰- حقوق. آل البیت علیهم السلام، الشیخ محمد حسین الحاج.

۸۱- خلاصه عقبات النوار، السید حامد نقوی، بعثت، قم.

۸۲- دفع شبه، التشبیه لابن الجوزی، مطبعهٔ دار الامام النووی، عمان، اردن، تحقیق حسن السقاف.

۸۳- دلائل الامامه، ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری (از عالمان قرن چهارم)، منشورات المطبعه الحیدریه، النجف، ۱۳۸۳ ق.

۸۴- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدین ابو جعفر احمد بن عبداللّه الطبری (ت ۶۹۴ ق.)، بیروت.

۸۵- رفع المناره، محمود سعید ممدوح، دار الامام النووی، عمان، اردن.

۸۶- روضهٔ الواعظین، ابو علی محمد بن الفتال النیسابوری (ف ۵۰۸ ق.)، الطبعه الاولی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق.

۸۷- سبل السلام، ابن حجر عسقلانی، المطعبهٔ البابی الحلبی و اولاده، مصر.

ص: ۲۴۶

۸۸- سبل الهدی و الرشاد، الصالحی الشامی.

۸۹- سقیفه و فدک، ابوبکر احمد بن عبد العزیز الجوهری (ت ۳۲۳ ق.)، روایه عز الدین عبد الحمید بن هبه اللَّه بن ابی‌الحدید المعتزلی، تقدیم و جمع و تحقیق محمد هادی الامینی، مکتبه نینوی الحدیثه، طهران.

۹۰- سنن ابن ماجه، ابو عبداللَّه محمد بن یزید القروینی المعروف بابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۵ ق.

۹۱- سنن الترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی (ف ۲۹ ق.)، دار الفکر، بیروت.

۹۲- سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ابو عبداللَّه محمد بن احمد بن عثمان الذهبی (ف ۴۸ ق.)، اشرف علی تحقیق الکتاب و خرج احادیثه شعیب الارنؤوط، الطبعه الثامنه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.

۹۳- شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، دار الکتاب الاسلامی- تهران ۱۳۴۹.

۹۴- شرح سنن النسائی، جلال الدین سیوطی و حاشیهٔ السندی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۹۵- شرح صحیح مسلم، نووی، طبع دار العلم، بیروت، (بی‌تا).

۹۶- شرح نهج البلاغه: عز الدین بن هبهٔ بن ابی‌الحدید بن محمد معتزلی (ف ۶۵۶ ق. ۹، بتحقیق ابو الفضل ابراهیم، الطبعهٔ الاولی، دار احیاء الکتب العربیهٔ، مصر، ۱۳۷۸ ق.

۹۷- شرح الاخبار، فی فضائل الائمه الاطهار، ابوحنیفه النعمان بن محمد التمیمی (ت ۳۶۳ ق.)، الطبعه الاولی، دار الثقلین، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۹۸- شواهد التنزیل، عبداللَّه بن عبداللَّه بن احمد الحسکانی، مؤسسه الاعلمی، بیروت ۱۳۹۳.

۹۹- صحیح ابن حبان، ابن حبان.

۱۰۰- صحیح البخاری: ابو عبداللَّه محمد بن اسماعیل بخاری (ف ۲۵۶ ق.)، شرح و تحقیق قاسم الشماعی الرفاعی، الطبعهٔ الاولی، دار القلم، بیروت، ۱۴۰۷ ق.

۱۰۱- صحیح الترمذی: بشرح ابن العربی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورهٔ، المطبعهٔ المصریهٔ بالازهر، ۱۳۵۰.

۱۰۲- صحیح مسلم: ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری (ت ۲۶۱ ق.)، بشرح النووی، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷.

۱۰۳- صحیفه الزهرا علیها السلام، جواد قیومی اصفهانی، قم انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳ ش.

۱۰۴- صراط المستقیم، علی بن یونس العاملی

۱۰۵- عمر بن خطاب، عبد الرحمن احمد البکری، الارشاد، بیروت.

ص: ۲۴۷

۱۰۶– عین العبرة، سید احمد آل طاووس، دار الشهاب قم.

۱۰۷– عیون اخبار الرضا علیه السلام، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق.) (ت ۳۸۱ ق.)، عنی بتصحیحه وتذییله السید مهدی الحسینی الاجوردی، انتشارات جهان.

۱۰۸– فتح الباری شرح صحیح البخاری، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ق.)، تحقیق عبد العزیز بن عبداللّٰه بن باز، محمد فؤاد عبد الباقی، الطبعه الاولی، دار الکتب، العلمیه، بیروت ۱۴۱۰ ق.

۱۰۹– فتح الملک العلی، احمد بن الصدیق المغربی.

۱۱۰– قاعدۀ القرعه، حسین کریمی.

۱۱۱– قرآن مجید.

۱۱۲– کتاب سلیم بن قیس (کتاب السقیفه)، سلیم بن قیس الهلالی العاملی الکوفی (ت حدود ۹۰ ق.)، دار الفنون للطباعه والنشر والتوزیع، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۱۱۳– کتاب الاربعین، الشیخ الماجوزی.

۱۱۴– کتاب الاربعین، شیخ بهاء الدین محمد العاملی، چاپ سنگی، ۱۲۷۴ ق.

۱۱۵– کتاب الام، امام شافعی، بیروت.

۱۱۶– کشف الخفاء، العجلونی، دار الکتب العلمیه.

۱۱۷– کشف اللثام، فاضل هندی.

۱۱۸– کفایۀ الطالب، کنجی شافعی، المطبعۀ الحیدریه، ۱۳۹۰ ق.، نجف اشرف عراق.

۱۱۹– کمال الدین و تمام النعمه، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق.) (ف ۳۸۱ ق.)، صححه و علق علیه علی اکبر الغفاری، مکتبۀ الصدوق.، هران، ۱۳۹۵ ق.

۱۲۰– کنز العمال فی احادیث الاقوال والافعال، علاء الدین بن حسام الدین المتقی الهندی (ف ۹۷۵ ق.)، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

۱۲۱– کنز الفوائد، محمد بن علی بن عثمان الکراجکی (ف ۴۴۹ ق.)، تحقیق عبداللّٰه نعمه، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۱۲۲– لسان المیزان فی تفسیر القرآن، شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی (ت ۸۵۲ ق.)، الطبعۀ الاولی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰ ق.

۱۲۳– لواعج الاشجان، السید محسن امین، مکتبۀ البصیرتی.

۱۲۴– مجمع الزواید و منبع الفوائد، نور الدین علی بن ابی‌بکر الهیثمی (ت ۸۰۷ ق.)، دار الکتاب العربی،

ص: ۲۴۸

بیروت، ۱۴۰۲ ق.

۱۲۵- مسند ابویعلی الموصلی، ابویعلی احمد بن علی بن المثنی التمیمی (ف ۳۰۷ ق.)، حققه و خرج احادیثه حسین سلیم اسد، الطبعة الاولی، دار الثقافة العربیة، دمشق.

۱۲۶- مسند زید بن علی، زید بن علی، دار الحیاة، بیروت.

۱۲۷- مسند، ابو عبداللّٰه احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی (ق ۲۴۱ ق.)، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت.

۱۲۸- مسند الشامین، طبرانی.

۱۲۹- مصباح الفقیه، آقا رضا الهمدانی، مکتبة الصدر.

۱۳۰- مطالب السئول فی مناقب آل الرسول، کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه النصیبی الشافعی (ف ۶۵۲ ق.)، طبع حجری، تهران، ۱۲۸۷ ق.

۱۳۱- معالم المدرستین، علامه السید مرتضی العسکری، موسسة النعمان، بیروت، ۱۴۱۰ ق.

۱۳۲- معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، السید ابو القاسم الموسوی الخوئی (ت ۱۴۱۳ ق.)، دار الزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۱۳۳- معجم الکبیر، ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰- ۳۶۰ ق.)، احیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۴ ق.

۱۳۴- مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی.

۱۳۵- مناقب آل ابی‌طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب (ف ۵۸۸ ق.)، دار الضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۱۳۶- منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، اعداد السید احمد الحسینی، مجمع الذخایر الاسلامیة، قم، ۱۴۰۲ ق.

۱۳۷- میزان الاعتدال فی نقد الرجال، شمس الدین ابو عبداللّٰه محمد بن احمد بن عثمان الذهبی (ف ۷۴۸ ق.)، تحقیق علی محمد البجاوی، دار الفکر، بیروت.

۱۳۸- نحور انقاز تاریخ الاسلامی، حسن بن فرحان المالکی.

۱۳۹- نظم درر السمطین، زرندی حنفی، نینوی، تهران، ایران.

۱۴۰- نهج الایمان، ابن جبر، چاپ مجتمع امام هادی.

۱۴۱- وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة: محمد بن الحسن الحر العاملی، المکتبة الاسلامیة، تهران ۱۳۷۸ و ط دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۳.

۱۴۲- وفیات الائمه (من علماء البحرین والقطیف)، دار البلاغه، بیروت.

۱۴۳- ینابیع الموده لذوی القربی، سلیمان القندوزی الحنفی، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».